

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ریاست اطلاعات و ارتباط عامه

طرح جلد و صفحه آرا:

محمد عمر تیموری

چاپ:

بهار ۱۳۹۷ خورشیدی - کابل

مسؤول ارتباطات:

نگین رها

تیراژ:

۲۰۰۰ نسخه

نشانی:

سرک فیض محمد کاتب، ایستگاه سناتوریم، ناحیه ششم، کابل - لویه څارنوالی

صفحه انترنتی:

www.ago.gov.af

فیسبوک:

www.facebook.com/ago.gov.af.1

نشانی برقی:

iprd@ago.gov.af

شماره تماس:

+۹۳(۰) ۲۰ - ۲۵۲۱۷۰۳

- * مجله علمی-پژوهشی څارنوال زیر نظر هیأت تحریر نشر می شود.
- * مجله علمی-پژوهشی څارنوال در انتخاب، ویرایش و نشر نبشته ها دست باز دارد.
- * مقاله های رسیده به دفتر مجله، مسترد نمی گردد.
- * مقاله هایی که در این مجله نشر می شود، لزوماً بیان گر دیدگاه لوی څارنوالی نیست.

مجله علمی-پژوهشی

څارنوال

صاحب امتیاز:

لوی څارنوالی جمهوری اسلامی افغانستان

مدیر مسؤول:

پوهیالی شاه محمد خپلواک

سر دبیر:

محمد هادی رویش

هیأت تحریر:

داکتر غلام حیدر علامه

څارنمل جنرال عبدالقیوم نظامی

معاون سر محقق محمد منیر مروت

معاون سر محقق محمد اعظم طارق

پوهندوی شفیق وردک

شیوه نامه نگارش مقاله

یک - ساختار مقاله

۱. عنوان: باید کوتاه، گویا، جذاب و بیان کننده محتوای مقاله باشد.
۲. چکیده: چکیده مقاله باید به طور فشرده و خلاصه، محتوای مقاله را بیان کند.
۳. واژه گان کلیدی: واژه گان کلیدی باید از پنج تا هفت واژه، بلافاصله پس از چکیده آورده شود؛ طوری که برای آسانی دسترسی در جستجوی برقی، نقش نمایه را ایفا کند.
۴. مقدمه: مقدمه باید بیانگر اهمیت موضوع، هدف نگارش و معرفی مختصر نوشته باشد.

۵. متن اصلی

الف: بیان موضوع

ب: عنوان های اصلی و فرعی

۶. نتیجه گیری: نتیجه باید بیانگر یافته ها و نوآوری های نویسنده باشد.
۷. ارجاعات به صورت «پا ورقی» در هر صفحه درج شده و در پایان مقاله، به ترتیب حروف الفبا آورده شود.
۸. پیشنهادها: پیشنهادهای نویسنده باید در راستای رفع خلاها، کمی ها و کاستی هایی باشد که نویسنده در زمان نوشتن مقاله به آن آگاهی یافته است.

دو- شیوه نگارش منبع

- منابع باید درون متنی باشد. مشخصات کتاب شناختی منبع ها (در بخش های در، پشتو و انگلیسی) به ترتیب حروف الفبا و به شرح زیر در پایان مقاله آورده شود:
- کتاب: تخلص، نام، عنوان کتاب، نام مترجم اگر ترجمه باشد، جلد و صفحه، نام ناشر، محل انتشار، سال انتشار.
- مقاله: تخلص، نام، عنوان کامل مقاله «درون گیومه»، نام مترجم، نام مجله «به شکل ایتالیک»، شماره مجله، صفحه، محل انتشار: ناشر، سال نشر.
- رفرنس دهی به منابع انترنتی: تخلص، نام، عنوان مقاله یا کتاب «به شکل ایتالیک»، تاریخ بازیابی، نشانی صفحه.

سه- شیوه ارزیابی

۱. هیأت تحریر مجله، مقاله دریافتی را ارزیابی و در مورد پذیرش یا رد آن تصمیم گرفته و نویسنده را در جریان قرار خواهند داد.

۲. اگر مقاله نیاز به اصلاح داشته باشد، به نویسنده بازگردانیده می‌شود.

۳. مقاله ارزیابی شده با توجه به ظرفیت مجله، بر اساس نوبت دریافت، اصلاح، نهایی و منتشر می‌شود.

۴. نویسنده باید مقاله فرستاده شده به مجله را همزمان برای انتشار به دیگر نشریه‌ها نفرستد و در صفحه‌های انترنتی نیز انتشار ندهد. مقاله نشر شده در دیگر نشریه‌های چاپی و انترنتی از گردونه انتشار در مجله خارج می‌شود.

۵. گرداننده‌گان مجله در پذیرفتن، رد کردن و ویرایش مقاله، دست‌باز دارند.

اطلاعات زیر در صفحه اول بیاید:

- نام و تخلص نویسنده، رشته دانشگاهی و رتبه علمی، محل کار، نشانی پستی و برقی و شماره تماس نویسنده.

- شیوه درست حروف چینی کمپیوتری و علائم سجاوندی (علامه گذاری) رعایت شود. متن باید با فرمت Word، با نوع خط (فونت) B Lotus و با اندازه ۱۴ به صورت فایل ضمیمه و بدون هیچ‌گونه صفحه‌آرایی به نشانی برقی مجله فرستاده شده یا روی «سی دی» همراه با دو نسخه چاپ شده به دفتر مجله فرستاده شود. حجم مقالات باید بین ۶ تا ۱۲ صفحه A4 باشد.

فهرست مطالب

گپ نخست

محمدهادی رویش الف

انواع صلاحیت قضایی در کود جزا

داکتر غلامحیدر علامه ۱

پایه‌های اساسی محاکمه عادلانه

معاون سرمحقق محمدمنیر مروت ۲۳

توزیع عادلانه امتیازات ملی و نقش آن در تأمین صلح

معاون سرمحقق محمداعظم طارق ۳۷

په بدو کې د نجو ورکول، د جنایت تداوم

داکتر محب‌الله زغم ۵۱

رهایی مشروط در قواعد حقوقی افغانستان

څارنمل عبدالولی خیری ۵۹

د نړیوالو شخړو حقوقي حل لارې

نجیب علیزی ۶۹

حق بر توسعه از منظر اسناد بین‌المللی با توجه به حقوق افغانستان

سید قاسم حسینی ۷۵



محبت

لوی خاړنوالی؛ احترام به حقوق و کرامت انسانی



خداوند بزرگ، آدم و فرزندان او را با کرامت آفریده است. آیات و احادیث زیادی وجود دارد که بر کرامت انسان‌ها گواهی می‌دهند. خداوند (ج) در سوره «اسراء»، آیه ۷۰ می‌فرماید: «ترجمه: و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا مسلط گردانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری دادیم.» هم‌چنان در سوره «ص» آیه ۷۲ می‌فرماید: «ترجمه: و از روح خود در او دمیدم.» این بدین معنا است که انسان دارای کرامت و قابل احترام است؛ زیرا روح خالق هستی در وجود آدم، موج می‌زند.

کرامت انسان در حدی است که خالق گیتی او را جانشین (خلیفه) خودش بر روی زمین خوانده و برتری و کرامتی والاتر از فرشته‌گان به او عطا کرده است. خداوند در سوره «بقره» آیه ۳۴ می‌فرماید: «ترجمه: و چون فرشته‌گان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر شیطان که ابا و تکبر ورزید و از فرقه کافران گردید.» این آیه بیان‌گر عظمت و کرامت انسان نسبت به فرشته‌گان است.

هیأت رهبری لوی خارنوالی با الهام از ارشادات الهی، همواره بر احترام به حقوق، عزت و کرامت شهروندان به ویژه مراجعه‌کننده‌گان این اداره تأکید می‌کند. برخورد نیک، حفظ حقوق و کرامت انسانی مردم، از مواردی است که لوی خارنوال کشور در هر فرصت پیش آمده برای کارکنان و مسؤولان لوی خارنوالی گوش‌زد می‌کند.

این اداره تنها به یاددهانی این مسائل به مسؤولانش بسنده نکرده و اخیراً بخش جدیدی را زیر نام «مرکز پذیرش و معلومات» ایجاد کرده است. به گفته مسؤولان لوی خارنوالی، این بخش به منظور عرضه خدمات زودرس و مؤثر به مراجعه‌کننده‌گان این اداره و شفافیت در اجراء ایجاد شده است. این مرکز به عنوان یک شبکه ارتباطی پویا میان مردم و بخش‌های مختلف لوی خارنوالی عمل می‌کند.

با ایجاد این مرکز از یک سو تلاش می‌شود تا مراجعه‌کننده‌گان این اداره در فضای درخور شأن مورد پذیرش قرار بگیرند و از دیگر سو، در زودترین زمان ممکن به خواست‌های قانونی آنان رسیده‌گی شود.

برچیدن زمینه‌های مشکلات و سرگردانی کسانی که به این اداره می‌آیند- افرادی که دانش حقوقی نداشته و از نحوه رسیده‌گی به پرونده‌ها و اسناد نیز چیزی نمی‌دانند- از اهداف دیگر این مرکز دانسته می‌شود.

در عین حال تلاش بر این است تا خدمات به شکل معیاری- آنچه بر بنیاد قانون وظیفه لوی خارنوالی و حق مردم تعریف شده است- بدون اعمال نفوذ ارائه گردد.

لوی خارنوال کشور در گشایش همین مرکز گفت که لوی خارنوالی در

راستای تطبیق قانون و تأمین عدالت در کشور کار می‌کند و اولین گام در این راستا، برخورد با کرامت و عزت با مراجعه‌کننده‌گان لوی خاړنوالی و ارائه معلومات و سهولت‌های لازم برای آنان می‌باشد.

این موضوعات نشان‌گر این است که لوی خاړنوالی در کنار عرضه خدمات مستقل عدلی، به کرامت انسانی باور کامل دارد. مسؤولان این اداره علاوه بر پاسخ‌گویی و رسیدگی به خواست‌های قانونی مردم افغانستان، در راستای رعایت حقوق بشری، کرامت انسانی و برخورد با عزت با آنان نیز متعهد اند.



انواع صلاحیت قضایی

در کود جزا

دکتور غلام حیدر علامه

چکیده

صلاحیت قضایی، عبارت از توانمندی است که به وسیله آن، یک دولت می تواند حاکمیت قضایی خویش را بر جرایم به وقوع پیوسته تطبیق کند. به طور معمول، جرم از سوی اتباع یک کشور در داخل سرزمین رخ می دهد. رسیده گی به این گونه جرایم ساده و آسان بوده و هیچ چالش و پرسشی را مطرح نمی کند؛ اما گاهی دخیل بودن یک عنصر خارجی باعث می شود که رسیده گی به جرم از سوی دولت حاکم بر سرزمین، چالش برانگیز جلوه کند:

- ۱- در برخی موارد، جرم از سوی یک خارجی در قلمرو یک کشور ارتکاب می یابد.
- ۲- در برخی مواقع، تبعه یک کشور، جرمی را در خارج از قلمرو کشور مرتکب می شود.
- ۳- گاهی یک خارجی در بیرون از سرزمین، جرمی را علیه منافع کشور مربوط مرتکب می شود.

۴- گاهی یک شخص داخلی یا خارجی، جنایتی بین المللی را مرتکب می شود. در چهار صورت فوق، دولت افغانستان با استفاده از چه قواعدی می تواند بر جرایم رویداده اعمال صلاحیت کند؟ نوشتار حاضر تلاش نموده که به این سؤال و سؤال های در این رابطه پاسخ دهد.

واژه گان کلیدی: صلاحیت جزایی، قانون، جزا، افغانستان و حقوق جزای بین الملل.



مقدمه

صلاحیت جزایی را می‌توان به توانایی و شایسته‌گی قانونی و نیز تکلیف مرجع عدلی و قضایی در رسیده‌گی به یک دعوای جزایی تعبیر کرد. بنابراین نخستین مسأله‌یی که مراجع مذکور باید به آن بپردازند، بررسی صلاحیت خویش جهت شروع به رسیده‌گی می‌باشد و در صورتی که مراجع عدلی و قضایی خود را صلاحیت‌دار به رسیده‌گی ندانند، موظف به اصدار قرار عدم صلاحیت می‌باشند.

بند ۱ ماده ۱۸۳ قانون اجراءات جزایی، راجع به لزوم اصدار قرار عدم صلاحیت از سوی محکمه بی‌صلاحیت می‌گوید: «هرگاه نزد محکمه واضح گردد که رسیده‌گی به قضیه طبق احکام قانون، شامل صلاحیت آن نمی‌باشد، قرار خود را مبنی بر عدم صلاحیت رسیده‌گی در موضوع و تشخیص محکمه ذیصلاح صادر و دوسیه را به خازنوالی مربوط اعاده می‌کند.»

بند دوم همین ماده می‌افزاید: خازنوالی هرچه زودتر موضوع را به محکمه‌یی که ذیصلاح تشخیص شده، ارجاع می‌دارد. در صورتی که این محکمه نیز خود را فاقد صلاحیت تشخیص کند، قرار عدم صلاحیت را در زمینه صادر و موضوع را به خازنوالی مربوط اعاده می‌کند.

ضمانت اجرای عدم اصدار قرار عدم صلاحیت از سوی محکمه بی‌صلاحیت، بطلان رسیده‌گی و حکم محکمه مربوط است. بند ۳ ماده ۴ قانون اجراءات جزایی در تعریف بطلان می‌گوید: «بطلان حالتی است ناشی از عدم رعایت احکام قانون در مورد اجراءات اساسی که شامل موارد ذیل می‌گردد...» بند مذکور در ادامه «فقدان صلاحیت محکمه» را به عنوان یکی از موارد بطلان می‌شمارد.

صلاحیت جزایی دارای خصوصیتی به شرح ذیل می‌باشد:

۱- صلاحیت ناظر به نظم عامه است. منظور این است که مقررات مربوط به آن جهت اجرای صحیح‌تر عدالت قضایی وضع شده است. به همین دلیل و برخلاف امور حقوقی که در پاره‌یی موارد طرفین دعوا می‌توانند با توافق یکدیگر از صلاحیت مرجع خاص عدول کنند، در امور جزایی عدم رعایت قواعد و مقررات راجع به صلاحیت حتا با توافق یکدیگر، تجویز نشده است. بنابراین، عدول از قواعد صلاحیت جزایی جز در موارد مطرح قانونی، جواز ندارد.

در همین راستا ماده ۱۷۸ قانون اجراءات جزایی می‌گوید: «رسیده‌گی به تمام دعوای جزایی تنها از صلاحیت محاکم ذیصلاح می‌باشد؛ مگر این که قانون خاص طور دیگر

حکم کرده باشد.»

بند ۴ ماده ۱۷۹ به عنوان یک استثنای قانونی قواعد صلاحیت اشعار می‌دارد: «ستره محکمه می‌تواند در احوالی که اوضاع امنیتی ایجاب کند یا معاذیر قانونی دیگری پیش آید که از طرف اشخاص ذی‌علاقه یا لوی خارنوال به ستره محکمه پیشنهاد گردد، رسیده‌گی قضیه را از محکمه ذیصلاح به محکمه دیگری تفویض کند، در آن صورت محکمه تعیین شده، محکمه ذیصلاح شناخته می‌شود.»

۲- کلیه مراجع عدلی و قضایی مکلف اند قبل از شروع به رسیده‌گی، به دقت صلاحیت خود را بررسی کنند. به عبارت دیگر، خود مرجع رسیده‌گی کننده باید صرف نظر از ایراد طرفین دعوی، صالح بودن خود جهت رسیده‌گی را تثبیت کرده و در صورت لزوم به اصدار قرار عدم صلاحیت مبادرت ورزد. به طریق اولی، آنگاه که صلاحیت از سوی یکی از اصحاب دعوا مورد تردید قرار گیرد، مسأله تثبیت صلاحیت باید با دقت بیشتری مورد توجه قرار گیرد.

۳- ایراد عدم صلاحیت اختصاص به محاکم ابتدایی نداشته و در تمام مراحل رسیده‌گی اعم از محاکم ابتدایی، استینافی و فرجام‌خواهی قابل اعلام است. (آشوری، ۱۳۸۷: ص ۴۸)

صلاحیت جزایی انواعی دارد و آن‌ها عبارتند از:

۱. صلاحیت حوزه‌یی

۲. صلاحیت موضوعی

۳. صلاحیت شخصی

۴. صلاحیت سرزمینی

۵. صلاحیت حمایتی

۶. صلاحیت جهانی

اینک به توضیح هریک از این صلاحیت‌ها می‌پردازیم:

۱- صلاحیت حوزه‌یی

منظور از صلاحیت حوزه‌یی، توانمندی و شایسته‌گی قانونی در رسیده‌گی به قضایای جزایی است که محکمه به دلیل استقرار در یک محل خاص مانند پایتخت کشور، مرکز ولایت یا مرکز ولسوالی، از آن برخوردار می‌باشد. به عنوان مثال، محاکم جزایی مستقر در کابل در رسیده‌گی به جرایم واقع شده در این شهر نسبت به محاکم ولایات، صلاحیت حوزه‌یی دارد؛ همین‌طور محکمه شهری هرات راجع به جرایم واقع شده در



شهر هرات نسبت به محاکم مزارشریف، صلاحیت داشته و محکمه ولسوالی ورس نسبت به محکمه شهری بامیان در مورد جرایم رویداده در آن ولسوالی، صلاحیت حوزہیی دارد.

قانون اجراءات جزایی در ماده ۱۷۹ راجع به قواعد صلاحیت حوزہیی می گوید:

«الف- محکمه ذیصلاح رسیده گی به قضیه جزایی، محکمه محل ارتکاب جرم یا محکمه محل گرفتاری یا محکمه محل سکونت متهم می باشد.

ب- در حالت شروع به جرم، محکمه ذیصلاح محکمه‌یی است که آخرین عمل از جمله اعمال شروع به جرم در حوزة قضایی آن انجام شده باشد.

ج- در مورد جرایم مستمر، محلی که جرم در آن خاتمه یافته و در مورد جرایم اعتیادی، محل انجام عملی که اعتیاد را به بار آورده است، محل وقوع جرم شناخته می شود.»

شایان ذکر است که شروع جرم طبق ماده ۴۸ و ۴۹ کود جزا، صرف به فکر مجرمانه یا تهیه وسایل تجهیزاتی و انجام اعمال مقدماتی تحقق نمی یابد؛ بلکه مرتکب باید عملیات اجرایی جرم (فعل مجرمانه) را آغاز کرده باشد. مثلاً در جرم سرقت دست خود را روی مال گذاشته و قصد برداشتن آن را کند.

جرم مستمر مانند توقیف غیر قانونی، با یک لحظه توقیف فرد قربانی تحقق نمی یابد؛ بلکه باید عرفاً به میزانی، از زمانی که توقیف صدق کند، این کار ادامه می یابد. جرم اعتیادی مانند قماربازی، با یک بار قمار زدن تحقق نمی یابد؛ بلکه فرد باید حداقل دوبار این عمل زشت را انجام دهد تا عنوان مجرم بر وی صدق کند. (علامه، ۱۳۹۴: ص ۱۸۹)

بند ۵ ماده فوق، قاعده دیگری را نیز بر قواعد صلاحیت حوزہیی افغانستان افزوده است. این بند اشعار می دارد: «در حالاتی که قانون، رسیده گی قضیه را توسط محکمه خاص پیش بینی کرده باشد، محلی که قانون خاص به عنوان مقرر محکمه تعیین کرده، محکمه ذیصلاح شناخته می شود.»

در مجموع می توان نتیجه گرفت که در این ماده، قانون گذار، به قواعد ذیل از قواعد صلاحیت حوزہیی اشاره کرده است:

الف- قاعده محل ارتکاب جرم؛

ب- قاعده محل گرفتاری متهم؛

ج- قاعده محل سکونت متهم؛

د- قاعده محل تحقق شروع جرم؛

ه- قاعده محل تحقق جرم مستمر؛

و- قاعده محل تحقق جرم اعتیادی؛

ز- قاعده محل محکمه خاص؛

از آنجا که بحث صلاحیت حوزه‌یی از مباحث شکلی حقوق جزا بوده و جای آن در قانون اجراءات جزایی است، کود جزا به آن نپرداخته است.

۲- صلاحیت موضوعی

منظور از صلاحیت موضوعی، توانمندی و شایسته‌گی قانونی محکمه به اعتبار موضوع جرم در رسیده‌گی به آن است. صلاحیت موضوعی - که برخی از آن به صلاحیت ذاتی تعبیر کرده اند- صلاحیتی است که قانون‌گذار بر اساس موضوع جرم، محاکم را دسته‌بندی کرده است. به عنوان مثال، محاکم مدنی نمی‌توانند به دعاوی جزایی رسیده‌گی کنند؛ زیرا صلاحیت موضوعی نداشته و رسیده‌گی به موضوعات جزایی از حیطة صلاحیت آنان خارج است.

قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضایی جمهوری اسلامی افغانستان، مورخ ۹ سرطان ۱۳۹۲ منتشرشده در جریده رسمی شماره ۱۱۰۹، صلاحیت‌های موضوعی محاکم را در مواد ۶۱، ۶۲ و ۶۳ پیش‌بینی کرده است. از آنجا که بحث صلاحیت حوزه‌یی از مباحث شکلی حقوق جزا می‌باشد، کود جزا به آن نپرداخته است.

۳- صلاحیت شخصی

منظور از صلاحیت شخصی، توانمندی و شایسته‌گی محاکم در رسیده‌گی به جرایم برخی از اشخاص می‌باشد. به عبارت دیگر، صلاحیت محاکم در رابطه به محاکمه نوعی از اشخاص است. این نوع صلاحیت، در اصطلاح حقوق دانان، به دو معنا به کار رفته است: در معنای اول مقصود از صلاحیت شخصی، صلاحیت محاکم بر محاکمه اتباع و در معنای دوم رسیده‌گی به جرایم گروه خاصی از اشخاص به اعتبار خصوصیت خاصی که دارند (اطفال و نظامیان)، می‌باشد. در این قسمت، هر دو نوع صلاحیت شخصی توضیح داده می‌شود:

الف- صلاحیت شخصی اتباع محور

تابعیت عبارت از یک رابطه سیاسی، حقوقی و معنوی است که فردی را به دولتی معین مرتبط می‌سازد. (ارفع نیا، ۱۳۷۲: ۴۹) به عبارت دیگر، رابطه تابعیت، علقه‌یی است که موجب پیوند اتباع با کشور مطبوع آنان می‌گردد. رابطه تابعیت باعث می‌شود که اتباع بر اساس آن، از یکسری حقوق و تکالیف نسبت به کشور خویش برخوردار



گردند؛ مانند حق انتخاب شدن در پست‌های سیاسی چون ریاست جمهوری یا وزارت یا نماینده‌گی پارلمان. در حالی که خارجی‌ان نمی‌توانند از این امتیازات بهره‌مند گردند. از سوی دیگر، بر اساس علقه‌ی تابعیت، این تکلیف بر اتباعی بار می‌شود که از قوانین کشور متبوع خویش اطاعت کنند. بر اساس این تکلیف، کشور متبوع می‌تواند شخص تبعه را به خاطر ارتکاب جرم، محاکمه و مجازات کند. رابطه‌ی تابعیت بین کشور متبوع و تبعه، مثل رابطه‌ی گردن و گردن‌بند می‌باشد. به همین دلیل از آثار صلاحیت شخصی اتباع محور آن است که کشورها صلاحیت دارند اتباع خویش را در قبال جرایم مرتکب شده محاکمه و مجازات کنند؛ حتی اگر جرایم ارتکاب‌یافته در خارج از کشور رخ دهد. البته تطبیق صلاحیت شخصی بر جرایم اتباع در خارج از کشور، دارای شرایط ذیل می‌باشد:

۱. مهم بودن جرم ارتکابی

یکی از شرایط اعمال اصل صلاحیت شخصی این است که جرم ارتکابی تبعه در خارج از کشور، از «جرایم مهم» باشد. اجرای این اصل در مورد تمام جرایم اتباع، به طور مطلق (حتی جرایم از درجه‌ی قباحت و سبک) هزینه‌های مادی و معنوی زیادی برای کشور اجرا کننده‌ی صلاحیت دربر دارد. به عنوان نمونه هزینه‌های مادی می‌تواند از قبیل شکایت افراد، تحقیق، تعقیب، جمع‌آوری ادله و غیره باشد. علاوه بر آن‌ها هزینه‌های معنوی ذیل چون مشغول کردن قوه‌ی قضایی، خازنوالی، مأموران ضبط قضایی و دستگاه دیپلماسی نیز بر کشور تحمیل می‌شود. اضافه بر آن‌ها، این امر، دستگاه قضایی را از انجام وظیفه‌ی مهم و اساسی خویش باز داشته و باعث اطاله‌ی دادرسی، تورم جزایی و بحران در سیاست جنایی کشور می‌گردد.

علاوه بر این، اعمال صلاحیت شخصی بر مطلق جرایم اتباع، فایده‌ی برای کشور تطبیق کننده‌ی صلاحیت دربر ندارد. به عنوان مثال، هیچ ضرورت و منفعتی اقتضای آن را ندارد که تبعه‌ی یک کشور به خاطر ایراد ضرب ساده یا توهین ساده یا تخلفات راننده‌گی ناچیز که در کشور دیگری انجام داده، در کشور متبوع خود مورد تعقیب، محاکمه و مجازات قرار گیرد. علاوه بر این، نوع اعمال صلاحیت‌ها ممکن است نوعی تجاوز به حاکمیت دولتی - که جرم در قلمرو آن رخ داده - به شمار رفته و باعث تیره‌گی روابط بین دو کشور گردد.

به این دلیل، کشورها جرایم جنایی و برخی جرایم جنحه‌یی اتباع خویش را در خارج، قابل رسیده‌گی در محاکم خویش می‌دانند. مثلاً در لبنان، صرفاً جرایم جنایی و

جرایم جنبه‌یی اتباعی که مجازات آنان بیش از سه سال حبس باشد، قابل رسیده‌گی بوده و نسبت به جرایم کمتر از آن، در صورتی محاکم لبنان صلاحیت دارد که عمل ارتكابی در کشور محل وقوع هم جرم شناخته شده باشد.

۲. جرم بودن عمل در کشور محل وقوع

یکی دیگر از شرایط اجرای اصل صلاحیت شخصی بر جرایم اتباع در خارج از کشور این است که عمل ارتكابی تبعه در خارج از قلمرو حاکمیت، در کشور محل وقوع جرم و قابل مجازات باشد. از این شرط در متون حقوقی زیر عنوان «مجرمیت متقابل» یاد می‌شود.

در خصوص این سؤال که آیا رعایت اصل مجرمیت متقابل لازم است یا خیر، دو نظر عمده در حقوق جزای بین‌الملل قابل ارائه است: مطابق نظریه اول «تعقیب، عملی که در محل وقوع فاقد وصف جزایی است، دور از عدل و انصاف است.» زیرا صلاحیت شخصی با هدف مجازات اعمالی که مخل نظم عامه سایر کشورها باشد، تطبیق می‌گردد. بنابراین مجازات عملی که از نظر کشور محل وقوع، نقض مقررات جزایی آن کشور محسوب نشده و از مخل نظم عامه کشور متبوع یا مضر به مصالح و منافع آن نباشد، با هیچ اصلی از اصول، قابل توجیه نخواهد بود. مطابق این نظر، دولت‌ها، اصولاً هیچ نفعی در مجازات اتباع خود به دلیل ارتكاب جرایم عمومی و غیر مضر به مصالح و منافع خود در خارج از کشور ندارند. فلسفه وجودی اصل صلاحیت شخصی، نوعی همکاری بین‌المللی دولت‌ها در رسیدن به این هدف حقوق جزای بین‌الملل است که هیچ مجرمی بدون مجازات باقی نماند. علاوه بر این، محاکمه شخص به دلیل عملی که در محل وقوع آن جرم نیست، به نوعی ناقض اصل قانونی بودن جرم و مجازات‌ها می‌باشد. چرا که قوانین باید منتشر شده و مردم از آن آگاهی پیدا کنند.

در مقابل، نظریه دوم آن است که «رعایت این شرط لازم نیست.» از اینرو گفته شده است: صلاحیت شخصی می‌تواند مشروط و غیر مشروط باشد. مشروط به این معنا که اجرای این اصل مشروط به شرط لازم «مجرمیت متقابل» باشد. غیر مشروط به این معنا که این اصل می‌تواند صرف نظر از قانون محل وقوع نیز قابل اعمال باشد. بر همین اساس، یکی از حقوق‌دانان امریکایی که پیشنهاد پذیرش اصل صلاحیت شخصی را به دولت مردان امریکایی داده است، می‌گوید: کنگره نباید اصل صلاحیت شخصی را محدود به مواردی کند که عمل انجام‌شده در کشور محل وقوع هم عنوان مجرمانه داشته باشد. چنین محدودیتی به اتباع ایالات متحده اجازه خواهد داد تا از مجازات

رفتاری که قانون امریکا آن را مجرمانه می‌داند، فرار کنند. یک تبعه امریکا که متهم به ارتکاب جرمی شدید مثلاً تجاوز جنسی است، نباید از اعمال قوانین جزایی ایالات متحده معاف باشد، صرفاً به این دلیل که دولت محل وقوع، چنین عملی را جرم نمی‌داند.

با وجود این، نظریه اخیر مورد توجه حقوق دانان جزایی و به تبع آن قوانین جزایی کشورها قرار نگرفته است؛ زیرا از لحاظ نظری، از پشتوانه چندانی برخوردار نبوده و با مبانی و اهداف اصل صلاحیت شخصی نیز سازگاری ندارد. اساساً هدف از وضع اصل صلاحیت شخصی، جلوگیری فرار مجرم از مجازاتی است که اگر به اقامتش در محل وقوع جرم ادامه می‌داد، بر او بار می‌شد. بنابراین، اگر فعل ارتكابی در همان کشور مباح باشد، اجرای اصل صلاحیت شخصی بیهوده است.

در مجموع می‌توان گفت که «اصل مجرمیت متقابل» به عنوان یکی از اصول مسلم حقوق جزا مورد توجه حقوق دانان جزایی قرار گرفته است. همچنان این اصل به موازات افزایش مقررات داخلی و بین‌المللی در مورد توسعه صلاحیت قوانین جزایی به خارج از قلمرو حاکمیت، دکترین مجرمیت متقابل به طور گسترده وارد حقوق جزا شده و تقریباً غالب کشورها آن را پذیرفته اند. (پورباقرانی، ۱۳۸۰: ص ۸۴)

۳. عدم رسیده گی قبلی (منع محاکمه مجدد)

«قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد همواره در ردیف اصول اساسی حقوق جزا، مانند اصل برائت و اصل عدم رجعت قوانین جزایی به گذشته و سایر اصول دادرسی منصفانه تضمین کننده حقوق افراد، مورد تأکید قرار گرفته است.» (حیب زاده، ۱۳۸۴: ص ۵۰)

این قاعده با عناوین اعتبار امر مختم، محکومیت یا برائت قبلی و منع مخاطره مجدد در حقوق کشورها شناخته شده است. در اساسنامه‌های دادگاه‌های کیفری بین‌المللی موقت (یوگسلاوی سابق و رواندا) از این قاعده با عنوان «non bis in idem»، در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی با عنوان «ne bis in idem» و در زبان عربی از آن زیر نام «عدم جواز المحاکمه عن الجریمة ذاتها مرتین» بحث می‌شود. مفهوم مختصر و مفید آن «منع دو بار برای یک امر» است. (همان: ص ۴۸)

این قاعده معمولاً در نتیجه تقارن مثبت صلاحیت‌ها در سه سطح داخلی محض، افقی (تقارن صلاحیت‌های بین‌المللی) و عمودی (تقارن صلاحیت‌های ملی و بین‌المللی) محقق می‌گردد.

قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد، در سطح داخلی محض، به لحاظ پیوند

محاكم مختلف با حاکمیت واحد و وجود مراجع حل اختلاف صلاحیت با مشکل خاصی از سوی دولت‌ها مواجه نمی‌گردد و در صورت حدوث محاکمه مجدد، مجازات اعمال شده کسر خواهد شد. دولت‌ها در قوانین داخلی، صلاحیت جزایی خود را تعیین و مشخص می‌کنند. کلیه جرایمی را که در قلمرو حاکمیت دولت‌ها به طور جزئی یا کلی واقع شده یا مرتکب و قربانی آن یکی از اتباع شان بوده یا این که جرم علیه منافع اساسی و عالیه آنان ولو در خارج از قلمرو، صورت گرفته باشد، مورد رسیدگی قرار داده و مرتکبان را مجازات می‌کنند. به عبارت دیگر، گاهی در صحنه بین‌المللی، به علت وجود یک عنصر خارجی، مانند تابعیت، بحث تعدد صلاحیت پیش آمده و دو یا چند دولت خود را صالح و ذینفع در رسیدگی به جرائم و اعمال مجازات می‌دانند. در این صورت بیم آن می‌رود که فردی به سبب ارتکاب یک جرم، از سوی دو کشور مورد محاکمه و مجازات قرار گیرد. (همان: ص ۴۸)

رعایت اصل منع محاکمه مجدد در سطح بین‌المللی، چنان حایز اهمیت است که انجمن بین‌المللی حقوق جزا در هفدهمین اجلاس خویش - که در سپتامبر ۲۰۰۴ در پکن برگزار شد - قطع‌نامه چهارم خویش را به این موضوع اختصاص داد. در مقدمه این قطع‌نامه آمده است: «منع محاکمه مجدد اقتضای عدالت، قطعیت حقوقی و اصل تناسب است.»

شناسایی این اصل در سطح داخلی جهت مصلحت عدالت بوده و تضمین ممنوعیت تحمیل تعقیب‌ها و مجازات‌های متعدد بر یک فرد در برابر یک عمل واحد است. همچنان با در نظر داشت این امر که تأسیس محاکم بین‌المللی موقت (یوگسلاویا و رواندا) و محکمه جزایی بین‌المللی دایمی می‌توانند به عنوان عاملان جدیدی برای پدیده محاکمه مجدد، چه به شکل عمودی (تقارن صلاحیت بین محاکم ملی و بین‌المللی) و چه به شکل افقی (تقارن صلاحیت بین دو محکمه بین‌المللی)، به شمار روند. هرچند منع محاکمه مجدد در قانون اساسی افغانستان شناسایی نشده است؛ اما کود جزای افغانستان در ماده ۱۳ خویش، اصل فوق را به رسمیت شناخته است.

از مطالب فوق بدست می‌آید که قانون‌گذار افغانستان، احکام صادره از سوی محاکم خارجی را به رسمیت شناخته و از محاکمه مجدد فرد محکوم شده در خارج، در قبال همان جرم در داخل کشور خودداری می‌کند.

با توجه به مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که سومین شرط اجرای اصل صلاحیت شخصی بر جرایم ارتكابی تبعه در خارج از کشور آن است که وی در قبال جرم انجام



داده در کشور محل وقوع، محاکمه و مجازات نشده باشد. (علامه، ۱۳۸۹: ص ۳۴۱)

۴. وجود شرایط قانونی برای تعقیب متهم

یکی دیگر از شرایط اجرای اصل صلاحیت شخصی، عدم برخورداری متهم از موجبات قانونی برای منع تعقیب، موقوفی تعقیب و اجرای حکم است. بنابراین، تبعه در صورتی در کشور متبوع تحت تعقیب قرار خواهد گرفت که شکایت شاکی موجود باشد یا متهم مشمول موانع مسئولیت جزایی یا اسباب اباحت نباشد.

بدیهی است که اثر این بحث، دوطرفه است. به این معنا که هم موانع قانونی برای تعقیب متهم در کشور محل جرم نبوده و هم موانعی در کشور متبوع نباشد. توضیح این که اگر شخصی که تبعه کشور «الف» است، در کشور «ب» مرتکب جرمی شود که مطابق قانون کشور «ب» چنین شخصی صغیر یا مجنون شناخته شده یا عمل او مشمول اسباب اباحت مثل دفاع مشروع بوده باشد. این شخص در کشور متبوع خویش نیز قابل تعقیب و مجازات نخواهد بود. به این دلیل که اساساً مطابق قانون کشور متبوع خویش، حسب مورد، اصلاً مجرم نیست.

از مباحث قابل طرح در این جا این است که آیا برای تعقیب متهم در کشور متبوعش لازم است که زیان دیده از جرم، شکایت خویش را به مقامات صلاحیت دار کشور متبوع تقدیم کند؟ در حقوق فرانسه جرایم جنایی و جنحه‌یی اتباع از هم تفکیک شده است. در جرایم جنحه‌یی، چنانچه جرمی علیه فردی اعمال شود، باید مجنی علیه شکایت کرده یا کشور محل وقوع جرم به مقامات فرانسه‌یی رسماً اعلام جرم کند. شرط شکایت مدعی خصوصی برای این است که مسلم باشد جرم ارتكابی تا اندازه‌یی مهم بوده و تعقیب و رسیده‌گی به آن بی فایده نیست. برای این که ممکن است مجنی علیه قادر به شکایت نباشد یا خلاف مصلحت عامه با مجرم صلح کند، قانون‌گذار پیش‌بینی کرده که اعلام جرم از طرف کشور خارجی که اهمیت جرم را مسلم می‌دارد، کافی است. اما در مورد جنایات ارتكابی از سوی تبعه فرانسه در خارج از کشور، شرایط فوق لازم نبوده و حتا با عدم وجود شرایط فوق نیز محاکم فرانسه صالح به رسیده‌گی می‌باشند.

ماده ۱۱۳-۶ قانون مجازات فرانسه راجع به جرایم ارتكابی در خارج از سرزمین جمهوری، می‌گوید: قانون جزای فرانسه نسبت به هر جنایت ارتكابی توسط یک فرانسه‌یی در خارج از سرزمین جمهوری اعمال می‌گردد. در صورتی که رخدادهای ارتكابی به موجب قانون کشوری که جرم در آن رخ داده، مورد مجازات قرار گیرد.

این قانون نسبت به جنحه‌های ارتكابی توسط یک باشنده فرانسو در خارج از سرزمین جمهوری نیز اعمال می‌گردد. مفاد ماده کنونی هنگامی که متهم پس از آن، تابعیت فرانسوی‌اش را ترک کند، نسبت به آنچه که به آن متهم است، تطبیق می‌شود. (قانون مجازات فرانسو، ۱۳۸۶: ماده ۱۹)

۵. بازگشت متهم به کشور خود

اصولاً یکی از مشکلات اصل صلاحیت شخصی، مشکل ادله اثبات دعوا است؛ زیرا محل وقوع جرم، کشور دیگری است و شهود و مدارک جرم هم در آنجا وجود دارد. از اینرو در حقوق جزا اصل صلاحیت سرزمینی - چنان که در پی می‌آید - از اصول اساسی و زیربنایی صلاحیت قوانین جزایی است؛ اما مجرم با فرار خود به کشور متبوع، راه اجرای اصل صلاحیت سرزمینی را سد کرده است. بر اساس این موضوع، برای جلوگیری از بی مجازات ماندن مجرم، کشور متبوع او را مورد تعقیب، محاکمه و مجازات قرار خواهد داد، به شرط آن که وی در داخل کشور باشد. (پوربافرانی، ۱۳۸۰: ص ۹۲)

کود جزای افغانستان صلاحیت شخصی اتباع محور را پذیرفته و احکام آن را در موادی که در پی می‌آید، تشریح کرده است. ماده ۲۴ در این باره می‌گوید: «یک- هرگاه تبعه افغانستان در خارج قلمرو کشور مرتکب عملی گردد که طبق احکام این قانون جرم حساب شود، در صورت بازگشت به کشور، طبق احکام این قانون مجازات می‌گردد، مشروط بر این که عمل مذکور بر اساس قانون کشور محل ارتكاب جرم، قابل مجازات باشد.

دو- هرگاه شخص مندرج فقره (یک) این ماده ثابت کند که محکمه دولت خارجی به ارتباط جرم منسوبه، وی را بری الذمه دانسته یا این که وی به حکم قطعی، به جزا محکوم و مجازات بر وی تطبیق شده یا این که دعوای جزایی قبل از صدور حکم قطعی یا مجازات محکوم‌بها به موجب قانون محل ارتكاب جرم، ساقط گردیده باشد، دعوای جزایی علیه وی اقامه نمی‌گردد.»

ملاحظه می‌گردد که قانون‌گذار افغانستان، شرایط لازم برای اجرای صلاحیت شخصی را نیز در مواد فوق پیش‌بینی و رعایت کرده است. حتا در ماده بعدی (ماده ۲۵) مقرر داشته که در صورت استرداد یا انتقال یا بازگشت تبعه به افغانستان، مدت توقیف و حبس سپری‌شده در خارج، در قبال جرم مربوط، محاسبه و مجرا داده می‌شود.

ب- صلاحیت شخصی خصوصیت محور

منظور از اصل صلاحیت شخصی خصوصیت محور آن است که قانون‌گذار، با توجه به



برخی از ویژه‌گی‌های اتباع، در رسیده‌گی به جرایم، به محاکم توانمندی و شایسته‌گی اختصاص می‌دهد. به عبارت دیگر این نوع صلاحیت ناظر به محاکم اختصاصی از منظر ویژه‌گی‌های شخصیتی افراد است.

در قوانین افغانستان نیز این نوع صلاحیت پیش‌بینی شده است. به عنوان نمونه از محاکم عسکری که برای رسیده‌گی به جرایم اعضای قوای مسلح افغانستان اختصاص داده شده و از محاکم اختصاصی اطفال که در قانون رسیده‌گی به تخلفات اطفال از آن نام برده شده، می‌توان یاد کرد.

۴- صلاحیت سرزمینی

اصل سرزمینی بودن، مهم‌ترین و قدیمی‌ترین اصل در تعیین صلاحیت جزایی است. از جمله فوایدی که برای پذیرش این اصل ارائه می‌شود آن است که با پذیرش این اصل، بررسی دلایل، امارات و قراین موجود هر جرم، با سهولت بیشتری انجام می‌گیرد. همچنان هدف عبرت‌انگیز بودن جزا بهتر تأمین گردیده و اقتدار و حاکمیت دولت نیز حفظ می‌شود. این اصل مورد حمایت اشخاصی چون ولتر، مونتسکیو، روسو و بکاریا قرار گرفته است. ولتر در کتاب «فرهنگ فلسفی» خود محل وقوع جرم را بهترین محل برای رسیده‌گی به آن می‌داند. مونتسکیو به لزوم تناسب قانون با اخلاق، تاریخ و محیط هر کشور تأکید دارد و معتقد است که یک جامعه خاص نمی‌تواند برای جامعه دیگر قانون وضع کند. روسو نیز در کتاب قرارداد اجتماعی خود بر این اعتقاد است که عنصر اصلی در پیمان اجتماعی فرضی منعقدشده بین اعضای جامعه، عنصر سرزمین بوده و این پیمان فقط کسانی را ملزم می‌سازد که آن را امضاء کرده‌اند. بالاخره بکاریا در رساله «جرایم و مجازات‌ها» اظهار می‌دارد: جسارت را بدانجا رسانده‌اند که گفته‌اند: اگر جرمی در قسطنطنیه صورت گیرد، می‌توان مرتکب آن جرم را در پاریس جزا داد؛ به این دلیل که کسی که به یک جامعه بشری اهانت می‌کند، همه مردم باید او را دشمن خود بدانند و جهان او را به دیده حقارت و نفرت بنگرد. باید یادآور شد که قضات منتقم نوع بشر نیستند؛ بلکه مدافع پیمان‌هایی خاصی‌اند که پاره‌یی از افراد را به یکدیگر پیوند می‌دهد. مجرم باید در جایی جزا داده شود که جرم آنجا صورت گرفته است. علت این است که فقط در آنجا و نه در جای دیگر، افراد ناگزیر‌اند که با مجازات، آثار شومی را ترمیم کنند که جرم به وجود آورده است. مجرمی که جرایم قبلی او قانون کشوری را که او عضو آن نبوده نقض نکرده است، ممکن است در این جامعه منفور باشد و او را از این جامعه برانند. ولی قانون نمی‌تواند جزای دیگری در

باره او روا دارد. چه این قانون برای خطایی وضع شده که نسبت بدان مرتکب می شوند، نه برای جرمی که هرگز آسیبی بدان نمی رساند. (حسینی نژاد، ۱۳۷۳: ص ۴۲) بدین ترتیب، اصل درون مرزی بودن یکی از مقتضیات حقوق بشر و آزادی انسانها در حقوق فرانسه پس از انقلاب کبیر و در حقوق بسیاری از کشورهای دیگر راه یافت. (میرمحمد صادقی، ۱۳۷۷: ص ۲۳)

به عنوان نمونه، قانون جزای فرانسه در ماده ۲-۱۱۳ راجع به اصل سرزمینی بودن حقوق جزا، چنین مقرر می دارد: «قانون جزای فرانسه نسبت به جرایم ارتكابی در سرزمین جمهوری، اجرا می شود. (قانون مجازات فرانسه ۱۳۸۶: ماده ۱۸) قانون جزای آلمان نیز در قسمت سوم از عنوان اول فصل اول، در این مورد تصریح می کند: «قانون جزای آلمان در خصوص جرایمی که در قلمرو آلمان به وقوع می پیوندد، اعمال خواهد گردید.» (قانون مجازات آلمان، ۱۳۸۹: ماده ۱۶)

با توجه به مطالب فوق، صلاحیت سرزمینی یکی از انواع صلاحیت است که محاکم یک کشور بر اساس آن خود را بر تمام جرایمی که در قلمرو اش رخ می دهد، صلاحیت دار می داند.

ناگفته نماند که صلاحیت سرزمینی دو جنبه دارد: یکی مثبت و دیگری منفی. منظور از جنبه مثبت آن است که طبق این اصل، محاکم یک کشور بر تمامی جرایم رخ داده در قلمرو خویش اعمال صلاحیت می کند (چه جرایم اتباع و چه جرایم خارجیان). جنبه منفی صلاحیت سرزمینی آن است که صلاحیت کشور نمی تواند از مرزهای خویش فراتر رفته و بر جرایم آن سوی مرزها اعمال حاکمیت کند. به عبارت دیگر، صلاحیت سرزمینی به آبی می ماند که در ظرفی (ساحه کشور) ریخته شود و تمام قسمت های ظرف را فرا گیرد؛ اما این آب در درون ظرف محصور می ماند و نمی تواند از درون ظرف، فراتر رود.

کود جزا صلاحیت سرزمینی را به رسمیت شناخته و در بند ۱ ماده ۱۶ به شرح ذیل، بر آن تصریح می کند: «احکام این قانون بر هر تبعه افغانستان، شخص بدون تابعیت یا هر تبعه خارجی که در قلمرو کشور مرتکب جرم شود، تطبیق می گردد.»

۵- صلاحیت حمایتی

از دقت در تاریخ حقوق جزا ملاحظه می شود که همواره بنیادی ترین اصل در عرصه حقوق جزای بین الملل، اصل صلاحیت سرزمینی بوده است؛ اصلی که به نوبه خود



هرسه جلوه حاکمیتی: صلاحیت تقنینی (حق وضع و تصویب قوانین)، صلاحیت قضایی (حق تفسیر و اعمال قوانین) و صلاحیت اجرایی (حق اجرای قوانین و دستورهای محاکم) را دربر دارد. با این حال خصوصیات منحصر به فرد اصل صلاحیت سرزمینی، باعث نمی‌شده که دولت‌ها در قبال جرایمی که در خارج قلمرو آنان واقع شده و امنیت آنان را به مخاطره می‌انداخته، خلع سلاح شوند. بر عکس تاریخ حقوق جزا نشان می‌دهد که کشورهای مختلف همواره در برابر جرایمی که منافع اساسی و حیاتی آنان را به مخاطره انداخته، حتا اگر این جرایم در خارج از قلمرو حاکمیت آنان توسط بیگانه‌گان هم واقع شده، واکنش نشان داده‌اند. در واقع در این حالت ارتکاب جرم آثار زیان‌باری را برای کشور در بر داشته و به تعبیر برخی اساتید: عکس‌العملی که کشور مورد صدمه در این موارد اتخاذ می‌کند، عنوان دفاع مشروع داشته و دولت مورد صدمه نمی‌تواند حمایت از خود را در این موارد به سایر دولت‌ها واگذار کند. گاروفالو از حقوق‌دانان فرانسه‌یی در این مورد تعبیر جالبی دارد: «در حقیقت دولت... مجنی‌علیه و مصدوم این جرایم بوده و خود اقدام به تعقیب مرتکبان می‌کند. تفاوتی نمی‌کند که این جرایم در داخل کشور انجام شده یا در خارج از آن.»

بر پایه چنین تفکراتی است که برای حمایت از این منافع اساسی و حیاتی، اصل صلاحیت حمایتی - که به آن صلاحیت واقعی نیز گفته شده - به وجود آمده است.

شاید منظور از نام‌گذاری این صلاحیت به «صلاحیت واقعی» آن باشد که هرچند جرایم مشمول این صلاحیت در ظاهر، در خارج از قلمرو کشور و به دور از صلاحیت (سرزمینی) آن رخ داده است؛ اما چنان لطمه عظیمی به منافع کشور می‌زند که گویا در واقع، در داخل قلمرو و صلاحیت کشور مربوط رخ داده است. اصل صلاحیت حمایتی به معنای توسعه صلاحیت تقنینی و قضایی یک کشور نسبت به جرایمی است که در خارج از قلمرو آن کشور واقع شده و به منافع اساسی آن کشور صدمه وارد می‌کند. لذا کشور مذکور خود را ناگزیر می‌بیند که با گسترش صلاحیت خویش بر رسیده‌گی به جرم مربوط، از منافع اساسی و حیاتی خویش حمایت کند.

در این اصل، تنها معیار و مبنای ایجاد صلاحیت، ماهیت و شدت جرم ارتكابی است که علیه منافع اساسی و حیاتی کشور اعمال‌کننده صلاحیت به شمار می‌آید. به عبارت دیگر، با توجه به خطرهای که کشورها از وقوع چنین جرایمی احساس می‌کنند، تن به پذیرش چنین صلاحیتی داده‌اند.

نکته دیگری که بیانگر اهمیت این اصل است، این است که دو کشور ایالات

متحده امریکا و انگلستان (دارای نظام حقوقی کامن لا) که به طور سنتی دید خوشی نسبت به صلاحیت اجرای قوانین جزایی خود در خارج از قلمرو حاکمیت ندارند، اصل صلاحیت حمایتی را پذیرفته و به آن اعتماد زیادی نیز نشان داده اند؛ حتا امریکا به شکل افراطی و قابل انتقاد به پذیرش این اصل روی آورده است. انگلستان نیز به رغم این که کشوری است شدیداً به اصل صلاحیت سرزمینی پایبند، جرایم علیه امنیت انگلیس و جعل پول را که در خارج از کشور واقع شده باشد، تعقیب می کند (خواه مرتکب تبعه باشد یا خارجی، تفاوتی ندارد).

گفته شده که منافع اساسی کشورها، آنان را وادار کرده که به قلمرو مکانی حقوق جزای خود، در حالتی که جرم در خارج از قلمرو حاکمیت آن‌ها واقع شده، پردازند؛ اما مفهوم و مصادیق این «منافع اساسی و حیاتی» چیست؟ واقعیت آن است که کشورهای مختلف، هرچند در کلیات بحث وحدت نظر دارند؛ اما در جزئیات و بیان مصادیق وحدت نظری مشاهده نمی شود. به عبارت دیگر، تقریباً همه کشورهای اتفاق نظر دارند که جرایم موضوع اصل صلاحیت حمایتی، جرایمی است که علیه منافع اساسی و حیاتی کشور ارتکاب می یابد. در مورد این که مصادیق آن چه جرایمی است، اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظر تا حدی است که حتا برخی کشورها اجازه استفاده از این اصل را در مورد جرایم غیر عمدی هم می دهند. حتا مشخص نبودن قلمرو «منافع اساسی و حیاتی» باعث شده است تا این اصل، به رغم بدیهی و منطقی بودن پذیرش آن، از حیث قلمرو آن و سواستفاده‌های احتمالی که ممکن است از آن بشود، مورد انتقاد برخی حقوق دانان قرار گیرد.

در عین حال، با دقت در قوانین جزایی کشورهای مختلف، ملاحظه می شود که منظور از منافع اساسی و حیاتی از نظر آنان عمدتاً «امنیت و آسایش عمومی» می باشد. به عبارت دیگر آنچه امروزه در حقوق جزای کشورها تحت عنوان «جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی» شناخته می شود، جرایم موضوع صلاحیت حمایتی قرار گرفته است. با این توضیح که جرایم علیه امنیت تماماً و جرایم علیه آسایش عامه بعضاً موضوع چنین صلاحیتی قرار گرفته است. به عبارت دیگر، همه جرایم علیه آسایش عمومی موضوع چنین صلاحیتی واقع نمی شوند؛ بلکه مهم ترین این جرایم، به خصوص جرم جعل اسناد بانکی (مانند چک)، قلب سکه و نیز جعل فرمان رؤسای کشورها موضوع این صلاحیت واقع می شوند. از جمله می توان در این خصوص به ماده ۵ قانون مجازات اسلامی ایران، مواد ۵ و ۶ قانون مجازات آلمان، ماده ۱۰-۱۱۳ قانون مجازات فرانسه، ماده



۱۹ قانون مجازات لبنان، ماده ۱۹ قانون مجازات سوریه و نیز بند ۲ ماده ۲ قانون مجازات مصر اشاره کرد. در تمامی این قوانین، جرایم علیه امنیت و نیز جرایم علیه آسایش عامه مانند جعل اسناد بهادار و اسناد بانکی مدنظر قرار گرفته است. از دقت در این قوانین ملاحظه می شود که کشورهای مختلف، تمامی آنچه را که جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی خود می دانند، مغایر با منافع اساسی خود قلمداد کرده و در حوزه جرایم علیه آسایش عامه نیز جرایم قلب سکه و جعل، به خصوص جعل اسناد بانکی، مهر دولت و پاسپورت را وارد این قلمرو می دانند.

مطلب دیگر آن که در اجرای صلاحیت حمایتی از سوی محاکم یک کشور، محدودیت ها و شرایطی که در صلاحیت شخصی لازم بود، وجود نداشته و دست کشورها در اعمال این صلاحیت باز است. حتی در تطبیق صلاحیت حمایتی محاکمه غیابی متهم نیز جایز دانسته شده است. به عنوان نمونه قانون مجازات کشور فرانسه در ماده ۱۰-۱۱۳ و قانون مجازات لبنان در ماده ۱۱۹ و قانون مجازات مصر در بند ۲ ماده ۲ محاکمه غیابی این گونه متهمان را پیش بینی کرده است. بدیهی است که اعتقاد به جواز محاکمه غیابی متهمان، موضوع صلاحیت حمایتی با مبانی این صلاحیت هم سازگاری بیشتری دارد. چرا که این اصل برای حمایت از منافع اساسی و حیاتی کشورها ایجاد شده و قابل شدن به عدم جواز آن، کارایی لازم را از این صلاحیت، سلب می کند. (پورباقرانی، ۱۳۹۱: ص ۵۷)

کود جزا در ماده ۲۳، صلاحیت حمایتی را به شرح ذیل شناسایی و تصریح کرده است: «شخصی که در خارج قلمرو کشور علیه تبعه یا منفعت افغانستان، مرتکب جرم شود، احکام این قانون بالایش تطبیق می گردد.»

ملاحظه می گردد که مقنن در این ماده، جرم ارتكابی علیه هر فرد افغانستانی را در خارج از کشور نیز در ردیف جرایم علیه منافع افغانستان برشمرده و به همان اندازه قابل تعقیب دانسته و به این ترتیب از شهروندان خویش در خارج از کشور نیز حمایت به عمل آورده است. این فراز از ماده فوق، یک اصل صلاحیتی دیگر را هم برای محاکم افغانستان به رسمیت شناخته است و آن صلاحیت مبتنی بر تابعیت مجنی علیه است که بر اساس آن یک کشور می تواند صلاحیت خود را نسبت به جرایم واقع شده بر اتباع خویش در خارج از کشور، نیز گسترش دهد. اما قانون گذار افغانستان، این صلاحیت را بدون آن که از آن به طور مستقل یاد کند- در دل صلاحیت حمایتی جای داده و پیش بینی کرده است.

همچنان مفاد بند ماده ۲۰ کود جزا نیز محتوای صلاحیت حمایتی دارد. بند مذکور این ماده می گوید: «احکام این قانون بالای شخصی که در خارج قلمرو کشور مرتکب یکی از جرایم ذیل شود، تطبیق می گردد:

الف- جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی جمهوری اسلامی افغانستان یا دولت خارجی؛
ب- تزویر اسناد رسمی مندرج مواد ۴۳۶ تا ۴۴۳ این قانون یا داخل ساختن اشیای تزویر شده مذکور به داخل افغانستان.

ج- جعل بانک نوت، سکه های فلزی و اسناد بهادر مندرج ماده ۲۸۴ این قانون یا داخل ساختن آن ها به افغانستان.

د- جعل نشان ها یا مدال های دولتی یا داخل ساختن نشان ها یا مدال های جعل شده به افغانستان.»

همچنان مفاد ماده ۲۲ کود جزا نیز راجع به صلاحیت حمایتی می باشد. این ماده اشعار می دارد:

«الف- هرگاه موظف دولت اعم از داخلی یا خارجی که از طرف دولت افغانستان به اجرای خدمات عامه توظیف گردیده باشد، حین اجرای وظیفه یا به سبب اجرای آن در خارج از قلمرو کشور مرتکب جرم شود، احکام این قانون بالای وی تطبیق می گردد.
ب- هرگاه شخص دیگری علیه شخص مندرج فقره یکم این ماده، در اثنای اجرای وظیفه یا به سبب اجرای آن، مرتکب جرم گردد، احکام این قانون بالای وی تطبیق می گردد.»

قانون اجراءات جزایی نیز در ماده ۱۸۰ بر صلاحیت محاکم افغانستان در رسیده گی به جرایم رویداده در خارج از کشور، تصریح کرده است. این ماده اشعار می دارد: «هرگاه جرم در خارج قلمرو کشور ارتکاب یافته، احکام قوانین افغانستان در مورد قابل تطبیق دانسته و متهم در داخل افغانستان گرفتار نشده یا محل سکونت معین در افغانستان نداشته باشد، محکمه ولایت کابل، محکمه ذیصلاح می باشد.»

از این ماده چند پیام دیگر هم استنباط می گردد:

یک- ماده مذکور محاکمه غیابی افراد مرتکب جرم علیه افغان یا منافع افغانستان در خارج از کشور، از سوی محاکم داخلی را به رسمیت شناخته است.

دو- مفهوم مخالف ماده مذکور آن است که هرگاه متهم در داخل افغانستان گرفتار یا محل سکونت معین در افغانستان داشته باشد، محکمه محل گرفتاری یا محکمه محل سکونت، صلاحیت دار محاکمه وی می باشد.



۶- صلاحیت جهانی

اصل صلاحیت جهانی عبارت از گسترش صلاحیت اجرای قوانین جزایی نسبت به جرایم بین‌المللی است. مطابق این اصل، صرف نظر از تابعیت مجرم یا مجنی علیه یا محل وقوع جرم یا کشور مورد صدمه، در هر کشوری که مجرم گرفتار شد، محاکم همان کشور به جرم او رسیده‌گی می‌کنند. اما از یک نکته بديهی نباید غافل بود و آن این که وقتی یک کشور برای رسیده‌گی از صلاحیت جهانی خود استفاده می‌کند که مطابق اصول صلاحیت دیگر، صلاحیت رسیده‌گی نداشته باشد. به عبارت دیگر، کشور مربوط، بر اساس هیچ‌کدام از صلاحیت‌های شخصی، صلاحیت سرزمینی، صلاحیت حمایتی و صلاحیت مبتنی بر تابعیت مجنی علیه نتواند بر جرم مورد نظر اعمال صلاحیت کند. بنابراین، اصل صلاحیت جهانی در جایی قابل تطبیق است که سایر اصول صلاحیت قابل اجرا نباشد.

در مواردی نیز محکمه بین‌المللی جزایی اعمال‌کننده اصل صلاحیت جهانی بوده و به برخی از جرایم بسیار مهم بین‌المللی یعنی جنایت نسل‌کشی، جنایات ضد بشریت، جنایات جنگی و جنایت تجاوز ارضی (موضوع ماده ۵ اساسنامه محکمه بین‌المللی جزایی) رسیده‌گی می‌کند. بديهی است در این خصوص نیز اولاً مبنای صلاحیت محکمه بین‌المللی جزایی، صلاحیت جهانی است و نمی‌توان صلاحیت این محکمه را از اصول صلاحیتی دیگر دانست. چون محکمه بین‌المللی جزایی را نمی‌توان به منزله یک کشور قلمداد کرد که اگر جرم در قلمرو حاکمیت آن یا توسط یا علیه منافع اساسی و حیاتی آن ارتکاب یافته باشد، به ترتیب اصول صلاحیت سرزمینی، شخصی، مبتنی بر تابعیت مجنی علیه یا حمایتی را قابل تطبیق دانست. بنابراین، بدون تردید مبنای صلاحیت محکمه بین‌المللی جزایی اصل صلاحیت جهانی است. ثانیاً صلاحیت محکمه بین‌المللی جزایی نافی صلاحیت محاکم داخلی کشورها نبوده و بر اساس تصریح دیباچه اساسنامه آن «...محکمه بین‌المللی جزایی که به موجب این اساسنامه تأسیس می‌شود، مکمل محاکم جزایی ملی خواهد بود.» و نیز مطابق ماده ۱ اساسنامه «...محکمه دارای صلاحیت تکمیلی نسبت به صلاحیت جزایی داخلی می‌باشد....»

برای اصل صلاحیت جهانی مبانی ذیل بیان شده است:

الف- ضرورت بی‌مجازات نماندن مجرمان؛

ب- نظم عمومی کشور محل گرفتاری؛

ج- نظم عمومی بین‌المللی.

تطبيق اصل صلاحیت جهانی نیز بی قید و شرط و مطلق نیست. راجع به اجرای این اصل، شرایط ذیل پیش‌بینی شده است:

یک- وقوع جرم در خارج از قلمرو حاکمیت کشور: بدیهی است که اگر جرم بین‌المللی در داخل کشور رخ دهد، کشور مربوط می‌تواند بر اساس صلاحیت سرزمینی به آن جرم رسیده‌گی کند.

دو- حضور مجرم در کشور محل گرفتاری؛

سه- وجود عهدنامه بین‌المللی مبنی بر جرم بودن عمل و الحاق دولت به آن؛

چهار- مجرمانه بودن عمل در کشور محل گرفتاری؛

پنج- عدم رسیده‌گی قبلی (منع محاکمه مجدد). (پوربافرانی، ۱۳۸۳: ص ۳۷۴)

اکنون بررسی کنیم که آیا قوانین افغانستان اصل صلاحیت جهانی را برای محاکم خویش شناسایی کرده است یا نه؟

افغانستان در تاریخ ۱۰ فبروری ۲۰۰۳ به محکمه بین‌المللی جزایی الحاق گردیده است. حدود یک سال و چند ماه پس از آن که این محکمه در اول جولای ۲۰۰۲ رسماً به کار خویش آغاز کرد؛ افغانستان نیز عضو متعهد این محکمه به شمار می‌رود.

از سوی دیگر، افغانستان از جمله کشورهایی است که در طول چهل سال اخیر، در آن جنایات بی‌شمار بین‌المللی چون جنایات نسل‌زدایی، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی ارتکاب یافته است. افکار عمومی مردم و خواسته بازمانده‌گان قربانیان مظلوم این جنایات، مصرانه بر محاکمه عاملان این فجایع تأکید می‌ورزند؛ اما تاکنون به دلیل موانع سیاسی این خواسته تحقق نیافته است.

منظور از جرایم بین‌المللی، جرایمی است که در ماده ۵ اساسنامه محکمه بین‌المللی جزایی، موضوع صلاحیت این محکمه شناخته شده است. این جرایم عبارت‌اند از: جنایت نسل‌زدایی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و جنایت تجاوز ارضی. این جنایات به این دلیل جنایات بین‌المللی نامیده شده است که علیه ارزش‌های انسانی و تمامی جامعه بین‌المللی شمرده شده و وجدان جامعه بشری را شدیداً جریحه‌دار می‌سازند. (علامه، ۱۳۹۰: ص ۱۱)

قانون اجراءات جزایی افغانستان، در برخی از مواد خویش از جرایم مشمول اساسنامه محکمه جزایی بین‌المللی یاد کرده و احکامی را به آن اختصاص داده است. مانند بند ۲ ماده ۷۲ که جرایم مندرج اساسنامه محکمه جزایی بین‌المللی را از شمول مرور زمان مستثنا دانسته است یا بند ۸ ماده ۱۱۳ که جرایم مندرج اساسنامه محکمه جزایی



بین‌المللی و سند نهایی کنفرانس دیپلوماتیک روم را مشمول جواز اقدامات مخفی کشفی در مورد متهمان این جرایم، دانسته است.

کود جزای افغانستان نیز صلاحیت جهانی را با تمام شرایط آن، چنانچه در فوق ذکر شد، پذیرفته است. ماده ۲۶ در این باره می‌گوید: «جرایمی که مطابق اسناد بین‌المللی جرم شناخته شده باشد، مرتکب آن در صورت یافت شدن در افغانستان مطابق احکام قوانین کشور، مورد تعقیب عدلی قرار می‌گیرد، مشروط بر این که این گونه اعمال در این قانون جرم شناخته شده و بر آن مجازات معین و سایر صلاحیت‌های سرزمینی، شخصی یا ذاتی قابل تطبیق نباشد.»

بنابراین، طبق این ماده، هرگاه یک فرد خارجی در خارج از افغانستان جنایت علیه بشریت را مرتکب شده و در افغانستان یافت شود، در محاکم کشور قابل محاکمه و مجازات خواهد بود؛ اما اگر یک تبعه افغانستان در داخل کشور، جنایت مذکور را انجام دهد، طبق صلاحیت شخصی و سرزمینی قابل مجازات می‌باشد. زیرا کود جزا، جنایت علیه بشریت را در ماده ۳۳۵ جرم‌انگاری کرده است.

نتیجه‌گیری

صلاحیت جزایی، اجرای قانون در حیطه و دایره مکانی خاصی بوده و توانمندی است که یک کشور بر اساس آن می‌تواند به جرایم واقع شده در مکان‌های مختلف، اعمال حاکمیت کند. این صلاحیت آنقدر مهم است که دولت‌ها آن را در اولین قسمت از قانون جزای خویش پیش‌بینی کرده و احکام آن را بیان می‌کنند.

عمده‌ترین مصادیق صلاحیت قضایی عبارتند از: اصل صلاحیت شخصی، اصل صلاحیت سرزمینی، اصل صلاحیت حمایتی و اصل صلاحیت جهانی.

کود جزا، این صلاحیت‌ها را به رسمیت شناخته و به شرحی که در این نوشتار بیان شد، به دولت افغانستان قابلیت داده است که با استفاده از این صلاحیت‌ها، قدرت قضایی خویش را بر عاملان داخلی و خارجی، تطبیق کند.



منابع

۱. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، چ ۹، سمت، تهران: تابستان ۱۳۸۷هـ.
۲. ارفع‌نیا، بهشید، حقوق بین‌الملل خصوصی، ج ۱، چ ۳، آگاه، تهران: ۱۳۷۲هـ.
۳. پوربافرانی، حسن، اصل صلاحیت شخصی در حقوق جزای بین‌الملل و ایران، مجلهٔ مجتمع آموزش عالی قم، س ۳، ش ۹: بهار و تابستان ۱۳۸۰هـ.
۴. پوربافرانی، حسن، تحول اصل صلاحیت واقعی در لایحهٔ جدید مجازات اسلامی با نگاهی تطبیقی، فصلنامهٔ علمی - پژوهشی دیدگاه‌های حقوق قضایی، دورهٔ ۱۷، ش ۵۸، تهران: تابستان ۱۳۹۱هـ.
۵. حبیب‌زاده، محمد جعفر و دیگران، قاعدهٔ منع محاکمه و مجازات مجدد در حقوق کیفری بین‌المللی، فصلنامهٔ مدرس علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، ش ۴۱: بهار ۱۳۸۴هـ.
۶. حسینی‌نژاد، حسینقلی، حقوق کیفری بین‌الملل، میزان: بهار ۱۳۷۳هـ.
۷. علامه، غلام حیدر، اصول راهبردی حقوق کیفری، چ ۱، میزان، تهران: تابستان ۱۳۸۹هـ.
۸. علامه، غلام حیدر، اصول محاکمات جزایی افغانستان، چ ۲، دانشگاه ابن سینا، کابل: ۱۳۹۶هـ.
۹. علامه، غلام حیدر، جنایات علیه بشریت در حقوق بین‌المللی کیفری، چ ۲، میزان، تهران: ۱۳۹۰هـ.
۱۰. علامه، غلام حیدر، حقوق جزای عمومی افغانستان، چ ۲، دانشگاه ابن سینا، کابل: تابستان ۱۳۹۴هـ.
۱۱. علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، گردآورنده: دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، سمت، تهران: خزان ۱۳۸۳هـ.
۱۲. قانون مجازات آلمان، ترجمهٔ اصلی عباسی، چ ۱، مجد، تهران: ۱۳۸۹هـ.
۱۳. قانون مجازات فرانسه، ترجمهٔ محمد رضا گودرزی بروجردی و لیلا مقدادی، چ ۱، سلسیل، تهران: ۱۳۸۶هـ.
۱۴. میر محمد صادقی، حسین، حقوق جزای بین‌الملل، چ ۱، میزان: ۱۳۷۷هـ.

پایه‌های اساسی محاکمه عادلانه

محمدمنیر مروت

چکیده

عدالت به معنای رعایت حقوق و محاکمه به معنای داوری است. محاکمه عادلانه مطابق قوانین افغانستان آن است که هیچ مجرمی از تعقیب عدلی باز نمانده و هیچ بی‌گناهی مورد تعقیب عدلی قرار نگیرد. اگر تحت تعقیب قرار گرفت، برایش حق داده شود تا در یک پروسه شفاف که تمام تضمین‌های لازم برای یک محاکمه عادلانه وجود داشته باشد، از خود دفاع کند. به عبارت دیگر، محاکمه عادلانه آن است که در هیچ مرحله‌ی، حقی یا آزادی‌یی نادیده گرفته نشود. چون عدالت عنوان برای رعایت حقوق و آزادی‌های است که برای انسان در اسناد قانونی تسجیل گردیده است. ظاهراً چنین می‌نماید که محاکمه عادلانه تأمین عدالت در محکمه و رساندن حقوق نقض شده به صاحبان آن می‌باشد. آری، این امر در باب محاکمه عادلانه ضروری است که محکمه تمام پروسه نظام عدلی و قضایی را ارزیابی کرده و سپس به داوری بپردازد؛ ولی حقیقت این است که محاکمه عادلانه نام برای یک پروسه طولانی است که برخی پایه‌های آن به مرحله کشف، برخی به مرحله تحقیق و مواردی از آن به محاکم ارتباط می‌گیرد. چون پایه‌های اساسی محاکمه عادلانه همانا زیر بناها و اجراءات اساسی است که در مراحل مختلف عدلی و قضایی باید مطابق رهنمودهای قانونی رعایت گردد؛ ورنه با فقدان یکی از آن‌ها محاکمه غیر عادلانه و باطل خواهد بود.



برخی اساسات محاکمه عادلانه بر می‌گردد به مأموران ضبط قضایی، اهل خبره، برخی به خازنوال و برخی به قاضی. رعایت اصل بی‌طرفی در اتخاذ تصمیم، تفهیم اتهام به متهم، دفاع در برابر اتهام، حق دسترسی به محکمه ذیصلاح، تحقیق و بازجویی با رعایت اصل براءت ذمه و تنفیذ حکم با رعایت اصل کرامت انسانی از اساسات محاکمه عادلانه به شمار می‌رود.

واژه‌گان کلیدی: عدالت، عادلانه، محاکمه و اعتدال.

در یک نظام عادلانه همهٔ مکانیزم‌های قانونی، رفتاری و داوری‌ها در محور عدالت شکل می‌گیرد. عدالت به این معنی که هرکس به حق خود رسیده و حقوق نقض شده به صاحبان آن برگردانده شود. از این طریق نظام جامعه پایدار مانده و مردم در فضای صلح بتوانند به زنده‌گی خود ادامه دهند. یکی از مواردی این تأمینات فرایند محاکمهٔ عادلانه است که حقوق مظنون، متهم و محکوم علیه رعایت می‌گردد. هرگاه این اساسات رعایت گردد، محاکمهٔ عادلانه تحقق یافته است و در صورت نقض آن، نمی‌توان به آن محاکمهٔ عادلانه اطلاق کرد.

در مسیر محاکمهٔ عادلانه، با سه مسألهٔ مهم روبه‌رو هستیم: نخست تأمین منافع عمومی، دوم مسألهٔ رعایت براءت ذمه، احترام به کرامت انسانی و حفظ حقوق و آزادی‌های افراد و سوم چگونگی ایجاد تعادل بین این دو امر مهم می‌باشد؛ چرا که افراد در مقابل قوهٔ حاکمه دارای ضعف و ناتوانی بوده و جبران این ضعف، جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص در سایهٔ قوانین حساب‌شده و منصفانهٔ اصول محاکمات، قابل تصور می‌باشد. در راستای ایفای چنین یک رسالتی، مدعی‌العموم باید از یک طرف با رعایت اصل براءت ذمه و از طرف دیگر با تحصیل دلیل به گونهٔ قانونی حرکت کند؛ چرا که انسان در اصل بی‌گناه فرض شده است مگر این که با تحصیل دلایل قانونی و علمی که منطبق با واقعیت بوده و به شیوهٔ قانونی جمع‌آوری شده باشد، جرمش به اثبات برسد.

برخی در باب محاکمهٔ عادلانه، بین ارکان اساسی آن، شرایط و لوازم آن تفاوتی نگذاشته‌اند. مواردی که از حقوق اساسی مظنون، متهم و محکوم علیه باشد، از قلمرو ارکان محاکمهٔ عادلانه به شمار می‌رود و با فقدان یکی از آن‌ها محاکمه باطل است؛ مانند تفهیم اتهام، دفاع در برابر اتهام و غیره. احوال و کیفیاتی که محاکمهٔ عادلانه متوقف به تحقق آن‌ها است، از شرایط محاکمهٔ عادلانه به شمار می‌رود؛ مانند علنی بودن محاکمه، رعایت اصل براءت ذمه، عادلانه بودن قوانین و... حالاتی که امور تکمیلی بوده و برای اكمال محاکمهٔ عادلانه لازم به شمار می‌رود؛ مانند:

۱- وجدان بیدار؛

۲- وقت کافی؛

۳- تسهیلات لازم؛

۴- دقت و سرعت در اجراآت؛



۵- رضایت و رفع شکایت.

در این مقاله به بیان ارکان اساسی محاکمه عادلانه می‌پردازیم. هدف این است که همه دست‌اندرکاران نظام عدلی و قضایی، این اساسات را نصب‌العین خود قرار داده و به نحوی عمل کنند که هیچ بی‌گناهی تعقیب عدلی نشده، هیچ مجرمی از تعقیب عدلی باز نمانده و هیچ مجازاتی فراتر از جرم اعمال نگردد.

ماهیت محاکمه عادلانه

اصطلاح محاکمه عادلانه برای اولین بار در قوانین بین‌المللی مطرح گردید. از این منظر می‌توان محاکمه عادلانه را چنین تعریف کرد: محاکمه عادلانه عبارت است از فراهم شدن همه تضمین‌ها برای دفاع از متهم و دسترسی متهم در جریان محاکمه به تمام حقوق و آزادی‌های اساسی خود که در قوانین ملی و جهانی پذیرفته شده است. اعلامیه‌های حقوق بشری و کنوانسیون‌های جهانی در زمینه حقوق مدنی و سیاسی، به ضرورت حق برخورداری شهروندان از محاکمه عادلانه تأکید کرده‌اند. ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸م می‌گوید: «هر کس با مساوات کامل، حق دارد به وسیله دادگاه مستقل و بی‌طرف، منصفانه و علنی به دعوی‌اش رسیده‌گی شده و چنین دادگاهی در باره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزایی که به او متوجه شده باشد، اتخاذ تصمیم کند.» (اعلامیه جهانی حقوق بشر: ماده ۱۰) و بند ۵ اعلامیه اسلامی حقوق بشر مصوب ۱۹۹۰م مقرر می‌دارد: «متهم بی‌گناه است تا این که محکومیتش از راه محاکمه عادلانه‌یی که همه تضمین‌ها برای دفاع از او فراهم باشد، ثابت شود.» همچنان ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶م می‌گوید: «همه در مقابل دادگاه‌ها و محاکم برابر‌اند. هرکس حق دارد به این که به دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح، مستقل و بی‌طرف طبق قانون رسیده‌گی شده و آن دادگاه در باره حقایق اتهامات جزایی او یا اختلافات راجع به حقوق و الزامات امور مدنی اتخاذ تصمیم کند...» (میثاق حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶: ماده ۱۴) اصطلاح محاکمه عادلانه در اسناد بین‌المللی به شکل فوق مطرح گردیده و تعریف‌های که از آن در این عرصه ارائه گردیده است، همان‌گونه که مشاهده می‌گردد، عام بوده و شامل ارکان، شرایط و لوازم محاکمه عادلانه می‌باشد.

در قوانین افغانستان نیز به محاکمه عادلانه اشاره شده است. قانون اجراءات جزایی در سلسله بیان اصطلاحات به تعریف محاکمه پراخته، چنین مقرر می‌دارد: «محاکمه، رسیده‌گی به دعوی، دفع دعوی و اصدار حکم است که از طرف محکمه ذیصلاح

مطابق احکام قانون صورت گیرد.» (قانون اجراءات جزایی، بند ۹: ماده ۴) و در ماده دوم بند چهارم، در رابطه به اهداف قانون اجراءات جزایی به تعریف محاکمه عادلانه اشاره کرده می‌گوید: «محاکمه عادلانه، به نحوی که هیچ بی‌گناهی مجازات نگردیده و هیچ مجرمی از تعقیب عدلی باز نماند.» (همان، بند ۴: ماده ۲) آنچه به عنوان هدف وضع قانون اجراءات جزایی قرار گرفته است، می‌تواند تعریف محاکمه عادلانه باشد.

در قوانین بین‌المللی و داخلی آنچه به ارتباط محاکمه عادلانه تذکر رفته، ظاهراً دیده می‌شود که محاکمه عادلانه در محاکم صورت می‌گیرد؛ در رابطه به این موضوع چنین فرض شده است که در موارد قبل از محاکم، همه تضمین‌های عادلانه تحقق یافته باشد. به عبارت دیگر، کاستی‌یی که در راستای این اظهارات باید رفع شود این است که همه طول و عرض محاکمه عادلانه در محکمه تمام نمی‌شود؛ بلکه اجراءات قبل از محکمه نیز باید قانونی و عادلانه انجام شده باشد تا محکمه بتواند در روشنی آن عدالت را تأمین کند. تحقیق و تلاشی که قبل از محکمه باید انجام شود، مطابق قانون از اساسات محاکمه عادلانه به شمار می‌رود.

بر اساس آنچه بیان شد، اساسات محاکمه عادلانه عبارت است از موارد اساسی که با فقدان یکی از آنها، نمی‌توان بر آن روند اجراءات، اطلاق محاکمه عادلانه کرد. قانون اجراءات جزایی آن موارد اساسی را چنین بیان کرده است:

«الف- عدم مراعات احکام قانون در یکی از موارد اجراءات اساسی؛

ب- اجراءات اساسی که شامل رعایت احکام قانون در مورد تشکیل محکمه، صلاحیت موضوعی و حوزه‌یی آن، گرفتاری، تلاشی، تحقیق، معاینات توسط اهل خبره و حق تعیین وکیل مدافع می‌باشد.» (قانون اجراءات جزایی: ماده ۲۸۹)

با توجه به آنچه تذکر رفت، اساسات محاکمه عادلانه را به گونه تفصیلی به بحث و بررسی می‌گیریم:

۱- استقلال و بی‌طرفی

استقلال و بی‌طرفی دو واژه مجزا و متفاوت می‌باشند. استقلال به معنای عدم وابسته‌گی به چیزی و تأثر از آن بوده و در اصطلاح ادبیات سیاسی، عدم وابسته‌گی خارجی را گویند که در مقابل اقتدار به کار برده می‌شود؛ همان‌گونه که حاکمیت دو معنی دارد: نخست اقتدار داخلی که دولتی دارای اقتدار داخلی بوده بر سراسر قلمرو خود تسلط داشته و دوم آزادی در امور خارجی و در برابر دخالت و نفوذ قدرت طلبان خارجی می‌باشد. نظام عدلی هم باید از هردو قوت برخوردار باشد: اول باید از تأثیر قوای اجرایی و مقننه



آزاد باشد و دوم این که از استقامت شخصیتی برخوردار باشد. به عبارت دیگر، استقلال نظام عدلی دو قسم است: یکی استقلال نهادی است به معنای عدم تأثیرپذیری نظام عدلی و مصون بودن دستگاه عدلی از دخالت قوه مجریه و مقننه است. دوم استقلال شخصیتی است و آن به معنای استقلال قاضی در صدور رأی تنها بر مبنای قانون، به منظور تأمین عدالت و مصونیت از هرنوع تهدید، تطمیع از جریانات سیاسی، احزاب، گروه‌ها و دستگاه‌های دیگر که مطابق اصل مصونیت قضایی و بی‌طرفی عبارت است از عدم جانب‌داری مأمور ضبط قضایی، اهل خبره، خارنوال، قاضی و... از طرفین دعوی. دستگاه عدلی و قضایی نباید از جریانات سیاسی، احزاب، گروه‌ها و دستگاه‌های دیگر تأثیر و توصیه‌پذیر باشد.

واژه بی‌طرفی همان‌گونه که اقتدار و تسلط بر نفس را نشان می‌دهد، به مقاومت در برابر هرگونه فشار و نیروی بیرونی نیز اشاره دارد. بناءً، نقض یکی، موجب نقض دیگری خواهد بود. در نظام حقوقی افغانستان بر استقلال قوه قضایی تأکید صورت گرفته است. چنان که قانون اساسی در ماده ۱۶ در این زمینه چنین پیش‌بینی کرده است: «قوه قضایی رکن مستقل دولت جمهوری افغانستان می‌باشد.» (قانون اساسی افغانستان: ماده ۱۶) باید به خاطر داشت که استقلال محاکم به این معنی نیست که قضات هرچه بخواهند انجام می‌دهند. ماده ۱۴ قانون تشکیل و صلاحیت محاکم تصریح می‌کند: «محاکم حین رسیده‌گی به قضایا مستقل بوده و در صدور احکام صرفاً تابع قانون می‌باشند. رسیده‌گی و اصدار حکم توسط محاکم، بر اساس اصل تساوی طرفین در برابر قانون و محکمه و رعایت عدالت و بی‌طرفی صورت می‌گیرد.» (قانون تشکیل و صلاحیت محاکم قوه قضایی: ماده ۱۶) چنانچه در ماده فوق اشاره شد، محاکم محدود و مقید به قانون و تأمین عدالت اند. از این جهت بی‌طرفی از جانب‌داری از ارکان اساسی در جراث عدلی و قضایی به شمار می‌رود.

۲- حق تفهیم اتهام به متهم

حق تفهیم اتهام به متهم، به عنوان یکی از ارکان اساسی اصل محاکمه عادلانه، به معنای آگاه ساختن متهم از ماهیت اتهام و علت آن است. (همان: ماده ۲۸۹) حق تفهیم اتهام به متهم در پاراگراف دوم ماده ۳۱ قانون اساسی تسجیل گردیده است. چنان که بیان می‌دارد: «متهم حق دارد، به مجرد گرفتاری از اتهام منسوب اطلاع یافته و در داخل میعاد که محکمه تعیین نموده حاضر گردد.» (قانون اساسی: ماده ۳۱) قانون اجراءات جزایی در ماده ۹۲ موضوع را چنین بیان کرده است: «مستنطق در اولین برخورد با متهم،

مكلف است هويت او را ثبت و بعد، تهمتی را كه به او نسبت داده شده ابلاغ و اظهارات او را در محضر قيد كند.» (قانون اجراءات جزایی: ماده ۹۲) زیرا نمی توان از متهم انتظار داشت تا در برابر جرم ناشناخته و دلایل غیر معلوم پاسخگو بوده و بی مقدمه از خود دفاع كند. وفق شق الف بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین المللی: «حقوق مدنی - سیاسی، در نظام های حقوقی، اتهام فرد با ذكر نوع و علل آن باید در اسرع وقت و به تفصیل و به زمانی كه او متوجه گردد، مطرح و به آگاهی او برسد.» (میثاق بین المللی حقوق مدنی - سیاسی بند ۳: ماده ۱۴) تفهیم اتهام از اساسات شمرده می شود؛ به خاطری كه اگر نفهمد، چگونه به دفاع پرداخته و چطور وارد مرحله تحقیق می گردد، به صورت مشخص تفهیم اتهام پیام های ذیل را دربر دارد:

الف- وقتی متهم در روشنی قرار گرفته، از حالت ابهام آمیز بیرون شود و می تواند به پرسش های مستنطق یا خارنوال پاسخ بگوید.

ب- طبعاً برای دفاع از خود در برابر اتهام وارده آماده گی می گیرد.

ج- زمینه برای ورود پروسه به مرحله تحقیق عادلانه كه یکی از ارکان و شاخص های محاکمه عادلانه است، مهیا می گردد.

۳- حق دفاع در برابر اتهام

پایه دیگر محاکمه عادلانه دفاع از خود در برابر اتهام وارده است. متهم حق دارد از خود دفاع كند؛ چنان كه هر كس حق دارد از خود دفاع كند. دفاع از خود یک امر طبیعی و حق ذاتی بشر است. در باب دفاع از اتهام وارده باید گفت كه دفاع از خود در برابر اتهام ضروری است؛ زیرا تا وقتی كه متهم به دفاع از خود پرداخته باشد، زمینه تحقیق مساعد نمی شود. خارنوال بین متهم و شاکی خصوصی یا متضرر قرار داشته و از دفاع هر دو از خود و به نفع خود، می تواند تحقیقات خود را آغاز و به صورت متوازن و متعادل به پایه اكمال برساند.

سؤال این است كه در موردی كه متهم جز دولت نباشد، چگونه خارنوال می تواند تحقیقات انجام دهد؟ در آن صورت خارنوال تحقیق به صورت متعادل و با بی طرفی كامل به تحقیق خود ادامه می دهد. متهم در صورتی كه از دانش حقوقی لازم و امکانات و فرصت های مناسب برخوردار باشد، خودش به دفاع می پردازد و در صورتی ندانستن زبان، ترجمان گرفته و در صورتی نداشتن وقت کافی یا دانش حقوقی، حق دارد وکیل مدافع بگیرد؛ زیرا خارنوال یا مستنطق از دانش حقوقی و امکانات دولتی برخوردار است، باید جانب مقابل آن نیز چنین امکاناتی را دارا باشد تا اصل تساوی برقرار شود.



در صورتی که متهم بی‌بضاعت بوده و توانایی گرفتن وکیل را نداشته باشد، حق دارد از طرف دولت برایش مساعد حقوقی تعیین گردد. از شرایط وکیل مدافع و مساعد حقوقی این است که متهم بتواند در هر حال آزادی مکالمات، مکاتبات، مخابرات و مشوره را داشته باشد. دفاع از خود از اساسات محاکمه عادلانه است؛ زیرا قانون اجراءات جزایی مقرر می‌دارد:

«الف- عدم مراعات احکام قانون در یکی از موارد اجراءات اساسی موجب بطلان آن می‌گردد.

ب- اجراءات اساسی شامل موارد... گرفتاری، تلاشی، تحقیق، معاینات اهل خبره و حق تعیین وکیل مدافع می‌باشد.»

در دفاع متهم از خود معیارهای عادلانه قرار ذیل است:

الف- برخورداری هر دو طرف دعوی از دانش حقوقی برای تأمین تساوی طرفین، یکی از مقومات عدالت به شمار می‌رود.

ب- حفظ تعادل بین طرفین دعوی با بی‌طرفی کامل.

ج- تأمین شرایط لازم مانند ترجمان، وکیل مدافع یا مساعد حقوقی و سایر تسهیلات و تأمینات لازم مادی و معنوی.

۴- حق دسترسی به محکمه ذیصلاح

به اعتبار حالات متهم، از جمله ارکان عمده محاکمه عادلانه ذیصلاح بودن محکمه و دسترسی متهم به آن است. محکمه ذیصلاح، محکمه‌یی است که از نظر موضوعی و حوزه‌یی صلاحیت رسیده‌گی به دعوی مورد نظر را داشته باشد. (رسولی، محمد اشرف: ص ۳۶۹) صلاحیت حوزه‌یی، به مکان رسیده‌گی به جرم و صلاحیت موضوعی به موضوع رسیده‌گی به جرم مربوط می‌شود. محکمه ذیصلاح از نظر حوزه‌یی به گونه‌های ذیل تقسیم می‌شود:

الف- محکمه محل ارتکاب جرم یا محل گرفتاری متهم یا محل اقامت وی.

جرمی که واقع می‌شود، مرتکب آن از سه حالت خالی نمی‌باشد: یا فوراً در همان محل گرفتار می‌شود که در این صورت محل وقوع جرم محکمه ذیصلاح دانسته می‌شود؛ زیرا در محل وقوع جرم اسباب و مدارک جرمی، شهود و مطلعان موجود بوده و با دقت و سرعت به پرونده‌اش می‌شود همزمان رسیده‌گی کرد. یا فوراً در همان محل گرفتار نمی‌شود؛ در صورتی که متهم در محل دیگری گرفتار شود، حداقل محکمه محل گرفتاری محکمه ذیصلاح می‌باشد و حالت سوم، در صورتی که جای دیگری

گرفتار نشود، آخرین جای برای ذیصلاح بودن محکمه محل اقامت متهم است. جرم به اعتبار رویت و عدم رویت یا مشاهده و عدم مشاهده به دو قسم مشهود و غیرمشهود تقسیم می‌شود. جرم مشهود یعنی جرم که بالفعل در وقت ارتکاب آن مشاهده شده و گرفتار یا اندکی بعد از فرار تعقیب یا در جریان فرار با آثار و علایمی مشاهده شود که دلالت به انجام فعل از طرف فراری کند. معیار در جرم مشهود در هر سه صورت فوق مشاهده بوده و باید در هر سه حالت گرفتار گردد. محکمه ذیصلاح، جرم مشهود را می‌تواند محل ارتکاب و پس از فرار محل گرفتاری یا هم به محل اقامت خود را گرفتار شود.

بنابراین، هر یکی از این محلات در جرم مشهود می‌تواند محکمه ذیصلاح باشد. محکمه ذیصلاح در شروع به جرمی که حالت تلبس و تشبیس بعد از تهیه مقدمات باشد، آخرین عمل مادی جرم است که به حالت دست‌اندازی می‌تواند تعبیر گردد. در جرم مستمر که حالت ارتکاب مستمر می‌باشد، مانند توقیف غیر قانونی، محکمه ذیصلاح آن محل کشف جرم بوده و در جرم اعتیادی محلی که اعتیاد را به بار آورده است. در برخی اوقات محکمه ذیصلاح محکمه‌یی است که ستره محکمه تعیین کند و در برخی احوال محکمه ذیصلاح محکمه خاص است.

در صورتی که اصلاً جرم محل ارتکاب در قلمرو یک کشور نداشته باشد، طبقاً در این صورت محل گرفتاری و محل اقامت نخواهد داشت. گرچه مطابق اصل صلاحیت سرزمینی، محکمه‌یی صلاحیت رسیده‌گی را دارد که جرم در آن سرزمین واقع شده باشد. با توجه به این که قانون جزاء صلاحیت رسیده‌گی آن را به محاکم افغانستان داده باشد؛ در این صورت محکمه ذیصلاح آن، محکمه ولایت کابل دانسته می‌شود. باید به این نکته توجه داشت که در باب دعاوی، شناخت صلاحیت‌های حوزه‌یی و موضوعی امر مهمی است؛ زیرا قاضی یا خارنوال اول باید بفهمد که قضیه، حقوقی است یا جزایی. همچنان بدانند که این کار در حوزه و حیطه صلاحیتش می‌باشد یا خیر.

۵- تحقیق و بازجویی منصفانه

یکی دیگر از شاخص‌ها و پایه‌های اساسی محاکمه عادلانه، تحقیق و بازجویی عادلانه است. تحقیق، در لغت به معنای جستجو برای دریافت حقیقت بوده و در اصطلاح بر اساس جزء چهارم ماده چهارم قانون اجراءات جزایی: «تحقیق عبارت از بررسی همه‌جانبه واقعه جرمی است بر اساس دلایل جمع‌آوری شده توسط خارنوال به طریق

استجواب و استنطاق از متهم، استماع بیانات یا اظهارات شهود و ناظران و ارزیابی دلایل و مدارک جمع آوری شده به منظور تثبیت وقوع جرم، شناخت مرتکب و انتساب اتهام به متهم در حدود احکام قانون. «قانون اجراءات جزایی، جزء ۴: ماده ۴) تحقیق در اسلام از این آیه مبارک ثابت شده: «یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق نبیا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبیحوا علی ما فعلتم نادمین» (حجرات: ۴۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی نزد شما خبری آورد، نیک واری کنید تا مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید، پشیمان شوید.

آنچه از آیه مبارکه فوق دانسته می‌شود، این است که تبیین و جست‌وجوی حقیقت ضروری بوده و بدون آن محاکمه نمی‌تواند عادلانه باشد. برای این که با تحقیق و تبیین حقیقت، می‌توان مفهوم محاکمه عادلانه تحقق بخشید.

طبق ماده ۱۳۴ قانون اساسی، بعد از گرفتاری مظنون یا متهم یا کشف واقعه جرمی و جمع آوری دلایل و مدارک جرمی از سوی مأموران ضبط قضایی، قضیه در ۷۲ ساعت به خازنوال تحقیق (مستنطق) فرستاده می‌شود. خازنوال تحقیق باید با دقت و سرعت هرچه بیشتر وارد عمل شود. دقت در تأمین عدالت و رساندن حق به صاحب آن و سرعت برای این که به نگرانی اصحاب دعوی - به ویژه متهم - مهر پایان گذاشته شود، از ویژه‌گی‌های مهم یک مستنطق به شمار می‌رود. مستنطق باید از شخص متهم، شاکی، شهود محل و سایر مطلعان پرسش و تحقیقات لازم انجام داده و در عین حال از مشاوران و کارشناسان فنی برای تأمین عدالت کمک بگیرد. همچنان معلومات جمع آوری شده از سوی مأموران ضبط قضایی را جمع معلومات خود تحلیل و تجزیه کرده و با رعایت تعادل بین متهم و متضرر و با بی‌طرفی کامل یا علیه متهم یا شاکی، تصمیم اتخاذ کند. هرگاه در اثر تحقیقات، ثابت شود که دلایل کافی الزام علیه مظنون یا متهم وجود نداشته و متهم تحت بازداشت قرار گرفته است، با اصدار قرار و رهایی وی و حفظ قضیه تصمیم اتخاذ می‌گردد. در صورتی که ثابت شود که علیه مظنون یا متهم دلایل الزام وجود داشته و وی (متهم یا مظنون) آزاد باشد، برای جلوگیری از فرار وی و جلوگیری از امحای مدارک جرمی، به سلب آزادی مؤقت قرار صادر می‌گردد. هرگاه مظنون یا متهم تحت توقیف قرار داشته باشد، قضیه جهت تصمیم قضایی به محکمه ارسال می‌گردد. پس در صفحه تحقیق معیارهای عادلانه، نکاتی است که ذکر گردید. برای وضاحت بیشتر در این باره، هر یکی را در ذیل بیان می‌کنم:

الف- وصول به حقیقت و رفع جهالت و رهایی از ظلم؛

ب- دقت در تأمین عدالت؛

ج- سرعت در جهت رفع نگرانی طرفین دعوی؛

د- رعایت تعادل و حفظ بی طرفی کامل؛

ه- تشخیص گناهکار و مجرم از غیر آن.

۶- تعقیب با رعایت کرامت انسانی

یکی دیگر از ارکان محاکمه عادلانه تعقیب عادلانه است. تعقیب عادلانه با رعایت اصل کرامت انسانی، جز این نیست که حقوق طرفین دعوی رعایت شود. در مرحله تعقیب قضایی همه اسناد و مدارک و لوازم یک تحقیق عادلانه بررسی می شود تا دیده شود که آیا اصول و موازین تحقیق عادلانه رعایت شده و تحقیق تکمیل گردیده یا خیر؟ از این جهت قانون اجراءات جزایی تعقیب عدلی را چنین تعریف کرده است: «تعقیب عادلانه عبارت از پی گیری واقعه جرمی و مرتکب آن است که شامل اجراءات کشف و تحقیق جرم، محاکمه و تنفیذ حکم می گردد.» (قانون اجراءات جزایی، بند ۳۴: ماده ۴) اینجا، سؤال این است: چنان که ماده فوق در بند سی و چهارم اشاره دارد، تعقیب عدلی یا تعقیب عادلانه شامل تمام مراحل می باشد. پس ذکر آن با وجود اساسات دیگر و ارکان محاکمه عادلانه بی فایده خواهد بود؟ در ماده فوق به این جهت چنین تعریف عام صورت گرفته که در مرحله تعقیب که در واقع یک مرحله خاص بعد از تحقیق است، در مراحل گذشته یعنی کشف و تحقیق بازبینی می گردد.

در صورتی که معیارهای که برای تأمین عدالت جزایی تعیین گردیده، رعایت نگردیده باشد، خازنوال تعقیب قضایی صلاحیت دارد که اسناد و مدارک مربوط به جرم را از ریاست تحقیق مطالبه کرده یا به لغو اتهام نامه و صدور قرار مبنی بر ترتیب مجدد آن صادر کند یا لغو اتهام نامه صدور قرار مبنی بر حفظ دوسیه یا اعاده دوسیه جهت تکمیل تحقیق و رفع نواقص، بپردازد. همچنان در صورتی که اتهام نامه تکمیل باشد، به تأیید آن و ترتیب صورت دعوی تصمیم اتخاذ کند؛ چنان که قانون اجراءات جزایی می گوید: «خازنوال تعقیب قضایی بعد از تدقیق و ارزیابی دوسیه، حسب لزوم مکلف به اجراءات ذیل می باشد:

۱- مطالبه اسناد، مدارک و اشیای مربوط به جرم.

۲- صدور قرار درباره اجراءات مربوط به کشف و تحقیق مبنی بر تغییر یا الغای اقدامات اتخاذ شده نسبت به شخص متهم و تعیین وصف جرم.

۳- تأیید اتهام نامه مستند به دلایل مندرج در دوسیه و ترتیب صورت دعوی.



- ۴- اعاده دوسیه جهت تکمیل تحقیق و رفع نواقص .
 ۵- لغو اتهام‌نامه و صدور قرار مبنی بر ترتیب مجدد آن.
 ۶- لغو اتهام‌نامه و صدور قرار مبنی بر حفظ دوسیه مطابق احکام قانون. (همان: ماده ۱۶۸)

۷- تطبیق تحقیق و داوری

یکی دیگری از ارکان محاکمه عادلانه تطبیق صحیح تحقیق واقعه جرمی است. محاکمه زمانی عادلانه پنداشته می‌شود که قاضی، واقعیت‌های قضیه را درک و جوانب تاریک آن را دریابد به ویژه در شرایط کنونی که گسترده‌گی قوانین و پیچیده‌گی متون قانونی و حقوقی زمینه دست‌رسی همه را به حقوق خود دشوار ساخته است. قضات در محاکمه تحقیق خازنوال را به بررسی می‌گیرند تا معلوم کنند که تحقیق که در قضیه صورت گرفته، با واقعه انطباق دارد یا خیر؟ در صورتی که خلا و نقص در دوسیه وجود داشته یا تبعیض صورت گرفته باشد، تصمیم بر اساس آن، نمی‌تواند محاکمه عادلانه باشد.

بعد از سلامتی و عادلانه بودن روند قضیه در مراحل کشف، تحقیق، تعقیب، محاکمه و تنفیذ حکم و در تمام مراحل، باید رسیده‌گی با توجه به اصل براءت ذمه، حرمت و کرامت انسانی و حفظ حریم خصوصی باشد. فیصله و داوری عادلانه، به ویژه‌گی‌های ذیل نیاز دارد:

- الف- بررسی انطباق تحقیقات خازنوال با واقعه جرمی؛
 ب- پاکی قاضی به ویژه عدم تبعیض در داوری؛ زیرا تطبیق یکسان حکم از شرایط محاکمه عادلانه بوده و تبعیض بین شریف و وضع در حکم مردود بوده و به بی‌عدالتی می‌انجامد؛
 ج- قاطعیت و شجاعت در حکم؛
 د- وجود وکیل مدافع؛ زیرا این امر به قاضی کمک می‌کند تا بتواند زوایای تاریک قضیه را روشن سازد.

۸- اجرا و تنفیذ حکم به گونه منصفانه

آخرین رکن از ارکان محاکمه عادلانه اجراء و تنفیذ محاکمه عادلانه است. تنفیذ حکم در سلسله محاکمه، یک امر ضروری به شمار می‌رود. طوری که پیشگیری از جرایم و حفظ نظم جامعه و تأمین عدالت، به تصویب قوانین سالم و متناسب با اوضاع، احوال و مصالح نیاز دارد؛ به همان اندازه به اجرای حکم قانون نیازمند است. فکر معافیت و عدم اجرا و تنفیذ احکام قانون، محاکمه را بی‌مفهوم جلوه داده و از تحقق محاکمه عادلانه جلوگیری می‌کند. منصفانه به این معنی است که قانون به همه افراد، فقیر و غنی یکسان اجرا شود.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار به این نتایج دست یافتیم:

۱- خطوط اصلی محاکمه عادلانه مواردی است که در این مقاله ترسیم شده است، نه آن که به گمان برخی‌ها مستقل بودن محکمه، علنی بودن و...؛ زیرا این اوصاف از شرایط محاکمه عادلانه به شمار می‌روند، نه از ارکان اساسی آن.

۲- برخی لوازم محاکمه عادلانه را که فرصت کافی و تسهیلات لازم، دانش حقوقی و... است، تحت عنوان محاکمه عادلانه بدون این که بین ارکان، شرایط و لوازم تفکیک کنند، بحث کرده‌اند.

۳- ارکان محاکمه عادلانه معیارهای اند که به صورت حق در محور اصلی وظایف ارگان‌های عدلی و قضایی قرار دارند.

۴- اصل عدالت یا عادلانه بودن محاکمه به گونه زنجیروار و ارگانیک، در تمام مراحل اجراات ارگان‌های عدلی و قضایی به هم گره خورده است. باید یادآور شد که در صورت فقدان وصف عادلانه بودن در یک قضیه، در یک مرحله، تمام مراحل عدالت را زیر سؤال می‌برد.

۵- بین شرایط محاکمه عادلانه و ارکان اساسی آن فرق وجود دارد که در این مقاله به آن توجه شده است.



منابع

۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۹۴۸م.
۲. رسولی، محمد اشرف، شرح و توضیح قانون اجراءات جزایی.
۳. قانون اجراءات جزایی.
۴. قانون اساسی افغانستان.
۵. قانون تشکیل و صلاحیت محاکم قوه قضایی.
۶. میثاق حقوق مدنی و سیاسی، مصوب ۱۹۶۶م.

توزیع عادلانه امتیازات ملی

و نقش آن در تأمین صلح

محمد اعظم طارق

چکیده

یکی از مهم‌ترین وظایف یک دولت مدرن «توزیع عادلانه امتیازات ملی» در کشور است. بحران مشروعیت، منازعه، جنگ و ناکارآمدی دولت‌ها در نبود چنین اصل پدیدار می‌گردد. حتا رمز بقا و ماندگاری دولت‌ها در اجرای همین اصل می‌باشد. در آموزه‌های دینی نیز به برقراری عدالت تأکید اکید صورت گرفته است. همچنان توجه به اصلاحات اقتصادی، پروژه‌های عمرانی، ایجاد کارهای زیربنایی و فراهم آوردن فرصت‌های تولید، به منظور جلوگیری از انباشته شدن سرمایه در دست گروه خاص، از وظایف دولت می‌باشد. در یک نگاه عدالت‌محور «فقر، ضعف و جهل» در بخشی از جامعه و «تراکم ثروت، فرصت و قدرت» در بخش دیگر آن، نشانه‌های از بی‌عدالتی بوده و نتیجه‌اش، جز جنگ و بدبختی چیزی دیگری نخواهد بود.

واژه‌گان کلیدی: توزیع عادلانه، ثروت، فرصت، قدرت، شاخص‌ها و پیامدها.



مقدمه

فلسفه وجودی هر دولت مدرن ارائه خدمات بهتر و زمینه‌سازی برای دسترسی شهروندان به حقوق و نیازهای اساسی شان می‌باشد. پس مکلفیت هر نظام سیاسی این است که امتیازات ملی را به دور از تبعیض و تعصب در اختیار همه شهروندان قرار داده و هیچ فردی از آنان قطع نظر از رنگ، نژاد، قوم و قبیله و حتا دین و مذهب، احساس محرومیت و ناامیدی نکند. متأسفانه که در بیش‌ترین کشورهای جنوب یا جهان سوم، چنین تفکری تا به حال نهادینه نشده و در نتیجه امتیازات ملی به صورت عادلانه در اختیار مردم قرار نگرفته است. از همین رو بحران‌های گوناگون دامن‌گیر آنان می‌باشد. به بیان دیگر ثبات، صلح و امنیت یک جامعه وابسته به نهادینه‌شدن عدالت‌گرایی، انصاف‌پروری و گسترش الگوهای عاری از تبعیض و برتری‌جویی می‌باشد. هرکشور و جامعه‌یی که از این نعمت محروم است، به بحران‌های بی‌شماری از جمله فقر، بی‌ثباتی، کشمکش و ستیز مبتلا می‌باشد. افغانستان عمده‌ترین نمونه آن است. مؤلفه‌های که در توزیع آن باید عدالت و انصاف به صورت کامل رعایت شود، توزیع امتیازات ملی (قدرت، ثروت، فرصت) است؛ زیرا این امتیازات مال شخصی هیچ فرمان‌روا و نظام سیاسی نیست، بل از منابع مختلفی به دست می‌آید که به نحوی به تمام آحاد ملت تعلق دارد. لذا هر فردی از افراد ملت، باید در آن سهم به خصوصی خود را داشته باشد.

عمده‌ترین هدفی که در این مقاله دنبال می‌گردد، بررسی توزیع عادلانه امتیازات ملی به منظور کاهش فاصله‌های موجود بین ثروت‌مندان و نیازمندان و جلوگیری از بروز بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی است.

۱- سطوح توزیع عادلانه امتیازات ملی

برای این که یک جامعه عاری از بحران داشته باشیم، باید تفاوت‌های فاحش اقتصادی موجود بین اغنیا و فقرا را از میان برداشته و زمینه دسترسی به امتیازات ملی را برای همه‌گان مساعد بسازیم. این هدف در سطوح ذیل انجام خواهد پذیرفت:

الف- توزیع عادلانه فرصت‌ها

برای رشد، تربیت و شکل‌گیری شخصیت افراد، در هر جامعه، فرصت‌هایی (زمینه، بستر، وضعیت و موقعیت) وجود دارند که برای موفقیت فرد، سازمان و جامعه در رسیدن به یک هدف، موقعیت‌های مساعدی را فراهم می‌سازد. (مطهری، ۱۳۶۸: ص ۲۶) توزیع نابرابر این فرصت‌ها، عده‌یی را برخوردار و عده‌یی دیگر را محروم می‌سازد. در حالی

که توزیع عادلانه فرصت‌ها، امکان رشد و شکوفایی استعدادها و ظرفیت‌ها را برای همه افراد فراهم ساخته و در مراحل بعدی، زمینه مناسب رفع محرومیت‌ها را تا حدود زیادی برطرف می‌سازد؛ مانند فرصت تحصیل علم که در مراحل کودکی، نوجوانی و جوانی موجب شکل‌گیری شخصیت افراد می‌شود. اگر این گونه فرصت‌ها برابر در نظر گرفته شود، فرزندان فقرا و محرومان جامعه در کنار فرزندان ثروتمندان، از امکانات تحصیل برابر برخوردار شده و با رسیدن به مراتب عالی علمی، امکان دستیابی به جایگاه‌های مناسب و در شأن خود را در اختیار خواهند داشت. و به طور کلی هرگونه محرومیتی از آنان از بین رفته و در غیر آن صورت، بحران‌های گوناگون دامن‌گیر دولت و جامعه خواهد شد. (بیستوین، ۱۳۸۶: ص ۴۳)

ب- توزیع عادلانه امکانات

شاخص دیگر، توزیع عادلانه امکانات عمومی است که دولت متصدی آن می‌باشد. این امکانات می‌تواند به صورت برابر یا نابرابر توزیع گردیده و در سطح زنده‌گی مردم اثرگذار باشد؛ مانند ابزار بهره‌وری، عواید و منابع مالی دولت در بانک‌ها و جوهی که در تملک بانک‌ها قرار می‌گیرد. تقسیم عادلانه اعتبارات بانکی منتهی به رشد همراه با عدالت خواهد شد؛ البته باید توانایی‌ها و شایسته‌گی‌های مدیریتی، مهارتی و افزایش بهره‌وری در این توزیع مبنا قرار گیرد. رعایت عدالت به معنای نادیده‌گرفتن این ویژه‌گی‌ها نیست. (همان: ص ۶۵) هر دولت عدالت‌گرا و پاسخگو مکلف است امکانات عمومی را که در اختیار دارد، جهت خدمات عامه به مصرف برساند تا از یک طرف با جمع‌آوری مالیات و عواید ملی چرخه اقتصادی نظام به چرخش درآید و از جانب دیگر رفاه اجتماعی و امنیت اقتصادی تأمین گردد؛ در این صورت هیچ‌کسی احساس محرومیت نمی‌کند.

به بیان دیگر، اگر امکانات موجود در دست‌رس دولت به گونه عادلانه برای شهروندان که منبع اصلی آن می‌باشند، توزیع شود، رضایت مردم نسبت به حکومت بیش‌تر و عوامل نفوذی مخمل نظم و آرامش کمتر می‌باشد؛ اما اگر این امکانات غیر عادلانه توزیع گردد، یعنی دولت‌مداران و مقربان درگاه آنان مستفید و دیگران محروم گردند، نارضایتی مردم بیش‌تر شده و امنیت و آرامش کمتر می‌باشد.

ج- توزیع عادلانه ثروت

افراد و خانواده‌های موجود در هر جامعه، از نظر سطح اقتصادی، به سه گروه نابرابر قابل تقسیم‌اند:



گروه اول: افراد و خانواده‌هایی که درآمد آنان بیش از نیاز متعارف و بالاتر از سطح متوسط زنده‌گی مردم است.

گروه دوم: افراد و خانواده‌هایی که درآمد آنان در سطح متوسط و در حد متعارف رفع نیازهای زنده‌گی است.

گروه سوم: افراد و خانواده‌هایی که یا درآمدی ندارند یا درآمد آنان زیر حد متعارف و متوسط برخورداري مردم بوده و نیازمندی‌های ضروری آنان تأمین نمی‌شود.

اما مکلفیت دولت‌ها این است که این نابرابری را بر مبنای پرنسب‌های عادلانه، نابود کرده و زمینه توزیع عادلانه ثروت را مهیا سازند. برای حل مشکل نابرابری در زمینه توزیع ثروت، می‌توان از دو راهکار استفاده کرد:

۱. راهکارهای فرهنگی و تربیتی: این راهکارها اگر بر اساس ارزش‌های اصیل اسلامی و بینش‌های عمیق فرهنگی پایه‌گذاری گردد، برای ثروتمندان این اعتقاد را پیدا خواهد کرد که ثروت عطا شده از سوی خداوند، نزد آنان امانت است؛ لذا مکلف اند که با رعایت اقتصاد و اعتدال از آن برخوردار گردیده، مازاد آن را به محرومان (گروه سوم) بدهند و در برابر این انفاق و ایثار در آخرت مشمول پاداش الهی شوند. (هادی تهرانی، بی تا: ص ۶۵)

۲. ابزارهای حقوقی: دومین راهکاری که جهت تعدیل ثروت گروه اول و برقراری تأمین اجتماعی برای نیازمندان نشاندهی گردیده، ابزارهای حقوقی است. با استفاده از این ابزار که عمدتاً در اختیار دولت است، می‌توان نابرابری‌های را که نظم و آرامش جامعه را برهم می‌زنند، از میان برداشت.

چنان که ابزارهای حقوقی اجرایی شدن تعدیل، مانند استفاده از امکانات بخش عمومی جهت ایجاد اشتغال، استفاده از منابع مالی در اختیار دولت و بانک‌های دولتی جهت تأمین سرمایه لازم برای اشتغال گروه سوم، منع از احتکار و انحصار، منع از اسراف و تبذیر، حرمت ربا، تقسیم ارث، تشویق به ترک تجملات، انفاقات واجب و استفاده از اختیارات دولت اسلامی برای برقراری توازن ثروت در جامعه بیان شده است. نتیجه استفاده از دو راهکار فوق، تأمین حداقل استاندارد زنده‌گی برای گروه سوم خواهد بود.

۲- شاخص‌های توزیع عادلانه امتیازات ملی

برای شناخت توزیع عادلانه امتیازات ملی، شاخص‌هایی تعیین گردیده که برخی از آن‌ها در این جا ذکر می‌گردد:

الف- حداکثر مطلوبیت کل جامعه

با توجه به این که جامعه یک پیکر مجهول است؛ یعنی متشکل از افرادی است که در حکم اعضای آن پیکر اند، منفعت جامعه عبارت خواهد بود از «سرمجموع کل منافع آحاد اعضایی که آن را تشکیل می دهند». (همان) پس می توانیم چنین نتیجه بگیریم که اگر هر فرد در طلب خوشی شخصی خود و افزایش آن باشد، لاجرم به مصلحت کل افزوده می شود. بنابراین تنها راه برای تأمین بیشتر مطلوبیت جامعه آن است که دولت حتی المقدور در دست همه بوده و کوشش آن در راه رفع موانع، افزایش مطلوبیت بیشترین افراد جامعه باشد تا پرداختن به آنچه مداخله مثبت در آزادی افراد نامیده می شود. (ایروانی، ۱۳۹۱: صص ۱۲۸ - ۱۲۹)

ب- برابری رفاه میان افراد جامعه

این معیار مبتنی بر این فرض است که برابری رفاه ذاتاً پسندیده بوده و هیچ گونه غایت دیگری از آن مورد نظر نمی باشد. حال، چنانچه بر اساس نقطه نظر انسان گرایانه، به تساوی انسان ها ارزش قایل شویم. (مطهری، پیشین: ص ۵۴)

ج- حداکثر نمودن رفاه پایین ترین قشر

دانشمندان، عدالت را بنیادی ترین و مهم ترین فضیلت نهادهای اجتماعی دانسته و می گویند: «به همان اندازه که برای نظام های فکری، حقیقت دارای اهمیت است، عادلانه بودن برای نهادهای اجتماعی و اقتصادی، جنبه اساسی دارد. بنابراین جامعه عادلانه، جامعه یی است که به شیوه معینی نظام یافته و عدالت ساختار اساسی آن را وصف می کند.» (عیوضلو، ۱۳۸۵: ص ۵۴)

اگر جامعه قواعد عقلانی عدالت و اخلاق را دارا بوده و آن را بهتر انتخاب کند، آینده بهتر خواهیم داشت. (بیستون، پیشین: ص ۷۸) به عقیده رالس، اصولی که در موقعیت اولیه برای عدالت مورد تحقق قرار می گیرد، عبارتند از:

۱. افراد باید در داشتن وسیع ترین آزادی های اساسی، حقوق مساوی داشته باشند، مشروط به این که با برخورداری دیگران از همان آزادی، سازگاری داشته باشند.

۲. نابرابری های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه یی مرتب شوند که دو شرط زیر را تأمین کنند: اولاً، به طور معقول بتوان انتظار داشت که این نابرابری ها موجبات بهبودی همه افراد را فراهم کند؛ ثانیاً، نابرابری های مذکور به موقعیت ها و مقام هایی وابسته باشد که برای همه، باز و بدون مانع (در اختیار و در دسترس همه باشد). (سبحانی، ۱۳۷۳:

ص ۶۷)

۳- عامل توزیع ناعادلانه امتیازات ملی

هرچند در خصوص توزیع ناعادلانه امتیازات ملی، در هر کشور، عوامل و فکتورهای گوناگون وجود دارد؛ اما عامل اصلی آن که در اکثریت جوامع و کشورها مخصوصاً در افغانستان بیشتر ملموس بوده و هست، حاکمیت نظام‌های غیر مشروع و مستبد همراه با نگرش غیر انسانی، بیمارگونه و آلوده به عصیت‌های گوناگون می‌باشد (تاختن به نظام). نظام‌های که به هیچ نهاد و سازمانی پاسخگو نبوده، کلیه دارایی‌های ملی را مال خودش دانسته و مطابق میل و خواست خودش به مصرف می‌رساند. این امر سبب می‌گردد تا امتیازات ملی به صورت امتیازات شخصی، قومی، حزبی و جناحی در مناطق مشخص و برای گروه‌های مشخص اختصاص یابد یا توسط افراد و عناصر مشخص مورد دست‌برد قرار گیرد. این امر علاوه بر این که بی‌باوری شهروندان را نسبت به نظام افزایش داده است، از یک طرف زمینه‌های نابرابری اجتماعی و گسترش فقر را فراهم ساخته و از جانب دیگر، صلح، آرامش و ثبات سیاسی را همیشه در معرض تهدید قرار داده است.

۴- پیامدهای فقدان توزیع عادلانه امتیازات ملی

الف- محرومیت‌ها و معضلات اقتصادی

در عرصه اقتصادی، نبود توزیع عادلانه منجر به بروز آسیب‌های خواهد شد که منجر به اختلال در نظم جامعه می‌گردد. از آن جمله می‌توان موارد ذیل را بر شمرد:

۱. فقر: واژه فقیر و توسعه‌نیافته به افراد و جوامعی اطلاق می‌گردد که دچار کمبود وسایل لازم زنده‌گی از قبیل غذا، لباس، مسکن، بهداشت و آموزش کافی باشد. در این صورت فعالیت‌های اقتصادی ثمربخش در آن رونق نمی‌گیرد؛ فقدان وسایل رفاه‌بخش زنده‌گی و کمبود مواد غذایی، به شدت مردم را رنج می‌دهد؛ توان تحرک، قدرت دفاع، شخصیت آدمی، کارایی و بهبود زنده‌گی با شکست مواجه می‌گردد. اکثریت مردم در فلاکت و سختی زنده‌گی می‌کنند؛ سلامت جسمی، ذهنی و روانی آنان به خطر افتاده و نمی‌توانند آن‌گونه که باید، از مواهب گسترده طبیعت و امکانات موجود بهره ببرند. متأسفانه ریشه‌های مشکلات موجود در افغانستان، وجود فقر گسترده است. فقر، برنده‌ترین حربه دشمن در مقابله با اقتدار اقتصادی است. بنابراین، یکی از اساسات اصلاحات و علاج مشکلات کشور، مبارزه با فقر می‌باشد.

۲. بیکاری: یگانه راه استفاده از استعدادها و توانمندی‌ها، کار و تلاش است. این امر، شیوه‌یی برای کسب درآمد، به‌زیستی، ارایه خدمات اجتماعی و تأمین سلامت در

زنده‌گی فردی و اجتماعی است. مجموعه برنامه‌های نادرست اقتصادی، سیاست‌های جمعیتی، سنت‌های فرهنگی، برداشت‌های نادرست از شیوه‌های کسب و درآمد، تأمین زنده‌گی، مهاجرت‌ها و کمبود مهارت‌های فنی به پدیده بیکاری می‌انجامد که سرآغاز تشکیل مشکلات اجتماعی-اقتصادی است. جامعه‌ی که در آن نیروی انسانی، مازاد بر اشتغال پدید آید، یا کسب درآمد بدون کار و تلاش اقتصادی و از راه‌های کاذب ممکن شود، بحران‌های گوناگون در آن رشد کرده و فسادهای اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی ویرانگر نمود می‌یابد. از این رو است که در تعالیم اسلامی، کار و شغل، گذشته از بُعد اقتصادی و درآمدزایی سالم، برای سلامت جامعه و زیست مطلوب ضروری بوده و یک وظیفه دینی محسوب می‌شود. (ایروانی، پیشین: ص ۱۲۳)

مشکل عمده افغانستان و از جمله نیازها و مطالبات حقیقی مردم، اشتغال است. چنان که در نتیجه همین بیکاری، ده‌ها هزار جوان و مغز متفکر از این سرزمین روزانه به سایر کشورها از جمله اروپا فرار می‌کنند. پس یکی از عوامل مؤثر در رفع محرومیت، مبارزه با بیکاری و ایجاد اشتغال می‌باشد. تکیه‌گاه اصلی دولت باید مسأله اشتغال باشد؛ زیرا، بیکاری فاصله بین طبقات فقیر و غنی را بیشتر کرده، عده‌ی را روزبه‌روز به دره‌های فقر رانده و در مقابل، عده‌ی را به طرف قله‌های ثروت سوق می‌دهد.

۳. گرانی: نظام‌های قانون‌مدار، اسلامی و عدالت‌گرا نمی‌توانند بازار ناسالم را بپذیرند؛ زیرا این امر پیامدهای زیر را بار می‌آورد: عصبانیت مردم، متزلزل شدن پایه‌های اخلاقی، از بین رفتن روح تعهد و احساس مسئولیت، حاکم شدن آشفتگی‌ها، سودجویی‌ها و انواع فساد، شدت یافتن تورم و تقلب در کار و توزیع نادرست آن، انباشتن ثروت‌های بادآورده با احتکار و تحمیل قیمت‌های غیر واقعی بر مردم و برگشت جامعه از حالت پویا به ایستایی.

ب- استفاده نادرست از سرمایه‌ها و منابع

۱. مصرف نادرست بیت‌المال: استفاده نادرست از امکانات و منابع، بی‌تردید انواع وابسته‌گی‌ها را در پی داشته و فقر و عقب‌مانده‌گی را پدید می‌آورد. مصارف اسراف‌آمیز، فقدان مدیریت کارا و مناسب، نبود نظام تحقیقاتی فعال و پویا، نبود آگاهی‌های علمی-فنی، سیاست‌گذاری‌های نادرست، برنامه‌ریزی‌های غیر اصولی و... از جمله عواملی است که می‌تواند به استفاده نادرست از منابع و امکانات بینجامد. برخی از مصادیق استفاده نادرست از بیت‌المال را می‌توان چنین برشمرد: خریدهای کلان بدون توجیه اقتصادی، سفرها و مأموریت‌های خارج از کشور بدون توجیه واقعی،



توزیع امکانات به صورت غیرعادلانه، استفاده از روش‌های غیر قانونی برای بهره‌برداری از ثروت‌های عمومی، استفاده از بیت‌المال در مصارف شخصی و گروهی، استفاده از بیت‌المال بدون رعایت اولویت مصارف آن، سوء استفاده از عنوان و قدرت دولتی و... استفاده نادرست بیت‌المال، علاوه بر این که نوعی اسراف محسوب می‌شود، پیامد مهم‌تری نیز به دنبال خواهد داشت؛ این پیامد عبارت است از فرهنگ‌سازی این امر در جامعه. پیامد مذکور بسیار خطرناک است؛ زیرا جهت حرکت اجتماع را تغییر داده و موجبات یأس و ناامیدی مردم را فراهم خواهد ساخت. بنابراین، باید با استفاده نادرست از بیت‌المال، به عنوان یک نوع فساد مقابله کرد.

۲. روابط ناسالم میان قدرت و ثروت: در تاریخ جوامع طبقاتی، همیشه رابطه تنگاتنگی بین ثروت و قدرت سیاسی وجود داشته و امروز نیز این رابطه به قوت خود باقی است. در جوامع پیش از سرمایه‌داری، قدرت (و عمدتاً حاکمیت سیاسی)، منشاء و منبع ثروت بود؛ ولی در جوامع سرمایه‌داری، ثروت، عمدتاً در روند قدرت‌گیری، نقش عمده‌یی ایفاء می‌کند. به عبارت دیگر، آنانی که ثروتمند هستند، صاحب امتیازاتی اند که آنان را ثروتمند نگه داشته و ثروتمندتر می‌سازد. در صورتی که توده‌های وسیع زحمتکش که هر آن بر تعدادشان افزود شده و پیوسته فقیرتر می‌گردند، از فقدان یک سری امتیازات زجر می‌کشند که آنان را به طور عموم فقیر نگه می‌دارد. در این راستا مناسباتی بین فقرا و ثروتمندان به وجود می‌آید که در آن ثروتمندان، قدرت (مجموعه امتیازات) خود را بر فقرا اعمال ساخته و این مناسبات را که در ماهیت اقتصادی سرمایه‌داری «بهینه» و نهادینه گشته، به طور دائمی تولید می‌کنند. قدرت سیاسی صاحبان ثروت، مناسبات موجود در گستره روابط اجتماعی - تولیدی را به نفع خود (امروز یک درصدی‌ها) و به ضرر «۹۹ درصدی‌ها» در جوامع تأمین می‌سازد. این امر به نوبه خود قدرت سیاسی آنان (یک درصدی‌ها) را تقویت می‌سازد. این امر، یک پدیده غیر اخلاقی و غیر اسلامی است؛ چراکه در اسلام، قدرت با اخلاق پیوسته است. از نظر اسلام، روش‌هایی که برای کسب قدرت و حفظ آن به کار گرفته می‌شود، باید اخلاقی باشد. طبق تعالیم اسلامی، هیچ‌کس حق ندارد برای کسب قدرت به هر وسیله‌یی متوسل شود؛ زیرا در این صورت قدرت به دست آمده، نامشروع و ظالمانه است. استفاده نامشروع از ثروت و مقام برای کسب قدرت جایز نیست. زیان بزرگ فساد اقتصادی در دستگاه‌های دولتی این است که پول در خدمت قدرت و قدرت در خدمت پول قرار گرفته و دور باطلی به وجود آید.

ج- فسادهای مالی - اداری

۱. فساد مالی در گلوگاه‌های اقتصادی: یکی از روش‌ها برای تحقق صرفه‌جویی اقتصادی و امنیت سرمایه‌گذاری، به حداقل رساندن مفاسد اقتصادی به عنوان عاملی که توانایی حکومت‌ها را در بکارگیری کارآمد منابع و ثروت‌های جامعه تضعیف می‌کند، است. برخی از دلایل اهمیت مبارزه با فساد اقتصادی، به این شرح است:

یک- ایجاد امنیت در سرمایه‌گذاری؛

دو- جلب اعتماد عمومی و دل‌سرد نشدن مردم؛

سه- دورماندن از ویژه‌خواری و به هدر رفتن ثروت عمومی؛

چهار- عدم سرایت فساد به بدنه اقتصاد کشور؛

پنج- در تنگنا قرار نگرفتن فعالیت اقتصادی سالم. (همان)

۲. زنده‌گی اشرافی مسئولان: در نظام اسلامی، گرچه ثروت‌ها و امکانات در اختیار دولت است؛ اما مسئولان حق ندارند به جاده تبذیر گام برداشته و در زنده‌گی فردی و اجتماعی از مردم فاصله بگیرند. نظام دینی، مدیرانی می‌طلبد که فراتر از زنده‌گی شخصی خود بیاندیشند. در نظام اسلامی، قبول مسئولیت‌ها و مدیریت نهادها و بخش‌های مختلف جامعه، وسیله‌ی برای خدمت است، نه طعمه برای غارت و امتیازطلبی.

د- مظالم اجتماعی

۱. تبعیض: ظلم، تبعیض و فساد خصوصیت زنده‌گی جاهلی بوده است؛ اما امروز گریبان‌گیر بشریت و حتا جامعه اسلامی نیز شده است. دلیل اصلی ظلم، فساد و تبعیض آن است که انسان در مقابل حدود قانون و شرع، احساس مسئولیت نمی‌کند. روح استبداد و استکبار سبب می‌شود که انسان هیچ حدی برای خود نشناخته و در مقابل هر چیزی که مانع دستیابی او به منافعش شود، جبهه‌گیری کند. اهمیت این موضوع از آن جهت است که امروز، کشور نیازمند توسعه مادی و معنوی همراه با عدالت بدون تبعیض، فساد و افزون‌خواهی‌های غیر قانونی است. تبعیض را می‌توان به طور کلی در سه طبقه دسته‌بندی کرد: تبعیض در اجرای قانون، تبعیض در بهره‌مندی از امکانات. تبعیض در فراهم آوردن امنیت برای اقشار گوناگون.

۲. توجه به سفارش‌ها و پارتی‌بازی: آفت جوامع بشری این است که کسانی، با تکیه بر حزب و گروه یا عشیره و قوم خود، حقوق عمومی را نادیده بگیرند. باید ارتباط با دستگاه‌های اجرایی منطقی، قانونی و انسانی باشد و راه برای هرگونه ارتباط آلوده با دستگاه‌های اجرایی بسته گردد. از اینرو هرگونه توجه به سفارش‌ها و پارتی‌بازی



ممنوع بوده و همه‌گان در این خصوص وظیفه نهدی از منکر را بر عهده دارند.

ه- نابرابری در استفاده از موقعیت‌ها و اختلاف درآمدها

۱. اختلافات طبقاتی: در نظام اسلامی هدف، عدالتی است که با رشد، توسعه و پیشرفت سازگار باشد. رشد و توسعه، مقدمه عدالت بوده و صرف افزایش تولید ثروت ناخالص ملی کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید در کنار افزایش حجم ثروت ملی، از به وجود آمدن شکاف طبقاتی و شکل‌گیری یک طبقه ممتاز در نظام جلوگیری کرد. نظام اسلامی برای حفظ کرامت انسانی و فراهم آوردن زمینه رشد و تعالی برای همه‌گان، پر کردن فاصله طبقاتی را از اصول اصلی خود و بزرگ‌ترین مسؤولیت مسؤولان خود می‌داند. در نظام اسلامی، اختلاف طبقاتی بیش از فقر آزردهنده است. به همین دلیل، بی‌اعتنایی به گسترش فاصله طبقاتی در ذهن و عمل برنامه‌ریزان، از نقاط استفهام برانگیز در جمهوری اسلامی است. هر جا که شکاف بین طبقه فقیر و غنی وجود داشته باشد، خروج از صراط مستقیم جمهوری اسلامی شناخته می‌شود.

۲. ثروت‌های بادآورده و نامشروع: در اسلام اصل مالکیت به رسمیت شناخته شده و کسب ثروت از راه صحیح مورد قبول است؛ اما اگر کسانی با روش‌های غیر قانونی به این ثروت‌ها برسند، این ثروت از اصل نامشروع است. علل به وجود آمدن ثروت‌های بادآورده و نامشروع را می‌توان چنین برشمرد: فعالیت‌های اقتصادی بدون دادن مالیات، دنبال ثروت رفتن بدون نگاه عدالت‌محور، مفاسد اقتصادی، ضعف قوانین اقتصادی مربوط، استفاده سودجویان از نوسان قیمت‌ها، عدم تعهد و دلسوزی و لغزش‌های گوناگون از سوی برخی از مسؤولان، سو استفاده از قدرت، مشرف بودن بر مراکز قدرت و... باید نظام اسلامی از استفاده‌های غیر منطقی و نادرست مسبب تحصیل ثروت‌های کلان جلوگیری کرده و با کسانی که با ثروت‌های عمومی بازی می‌کنند، برخورد قانونی، قضایی و انتظامی لازم را انجام دهد. (دادگر کرماجانی، ۱۳۷۸: ص ۲۳۲)

د- عدم توجه به امور اقتصادی اقشار آسیب‌پذیر

یکی از چالش‌های ناشی از «توزیع غیر عادلانه امتیازات ملی» عدم اتخاذ سیاست‌های اقتصادی معیشت‌محور برای قشرهای کم‌درآمد است. معلمان، کارگران، ایثارگران و محرومان از جمله اقشار آسیب‌پذیری‌اند که توجه جدی به آنان لازم است. اولویت قشرهای محروم و مستضعف را در تنظیم برنامه‌های کشور می‌توان در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی نیز مشاهده کرد؛ مانند ایجاد زیربنای اقتصادی با اولویت مناطق کم‌توسعه‌یافته.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته آمدیم، به این نتیجه می‌رسیم که فرصت، ثروت، قدرت و امکانات از جمله دارایی‌های اندک که مال دولت نبوده و از مجراهای مختلف از ملت به دولت انتقال می‌یابد؛ پس همهٔ آحاد ملت در آن حق و سهم به‌سزایی دارند. حکومت مکلف است که این امتیازات را به گونهٔ عادلانه توزیع و مستحقان را به حق‌شان برساند. هرگاه دولت در این زمینه بی‌توجهی کند، بحران‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، امنیتی و اقتصادی دامن‌گیرش می‌شود.

کلیدی‌ترین عاملی که در زمینهٔ توزیع غیر عادلانهٔ امتیازات ملی شناخته شده، حاکمیت نظام‌های غیر مشروع و مستبد همراه با نگرش غیر انسانی، بیمار و آلوده به عصیت‌های گوناگون می‌باشد که در نتیجهٔ آن امتیازات همواره به صورت غیر عادلانه و ظالمانه از طرف عده‌ی قلیلی از زورمندان و سودجویان خداناشناس، مورد تاراج قرار گرفته و جمعی کثیری از مردم را که بدون شک مستحق شماره‌یک آن به شمار می‌روند؛ از آن محروم ساخته‌اند.

توزیع ناعادلانهٔ امتیازات ملی، دارای پیامدهای چون محرومیت‌ها و معضلات اقتصادی، استفادهٔ نادرست از سرمایه‌ها و منابع، انواع فسادهای مالی و اداری، ظلم‌های اجتماعی و اختلافات طبقاتی و ثروت‌های بادآورده و نامشروع است. عدم توجه به امور اقتصادی اقبال آسب‌پذیر، عدم تدوین قوانین مناسب در این زمینه و ترجیح بخش دولتی بر بخش خصوصی و تعاونی‌ها، از پیامدهای دیگر توزیع غیر عادلانه امتیازات ملی است که در مجموع منجر به از بین رفتن صلح و استمرار بحران‌های گوناگون در جامعه می‌گردد.

پیشنهادها

برای این که امتیازات ملی به گونهٔ عادلانه توزیع و از بحران‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی جلوگیری به عمل آید، نکات ذیل به مراجع ذیربط پیشنهاد می‌گردد:

۱. اجرای عدالت اقتصادی و توجه ویژه به توزیع عادلانهٔ ثروت و امکانات عمومی؛
۲. از بین بردن فاصلهٔ طبقاتی میان مردم، حمایت از محرومان و توجه خاص به رفاه عمومی؛
۳. ایجاد زمینه‌های اشتغال و توسعه و حفظ منابع موجود؛
۴. کاستن از مسائل دست‌وپاگیر اجتماعی؛



۵. آموزش و پرورش منابع انسانی و بشری؛
۶. انکشاف متوازن در عرصه‌های مختلف؛
۷. تحقق آرامش روانی جامعه از طریق اطلاع‌رسانی مناسب؛
۸. کمک به مستضعفان و مبارزه با ظلم و استبداد؛
۹. مسؤولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی؛
۱۰. انتصاب افراد و کارگذاران ستر در موقعیت‌های دولتی؛

منابع

۱. ایروانی، جواد، آشنایی با اقتصاد اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی: ۱۳۹۱هـ.
۲. بیستوین، محمد، فقر و ثروت از دیدگاه قرآن و حدیث، بیان جوان، قم: ۱۳۸۶هـ.
۳. دادگر کرمانجانی، یدالله، نگرشی بر اقتصاد اسلامی (معرفت‌ها، ارزش‌ها و روش‌ها) پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس: ۱۳۷۸هـ.
۴. سبحانی، حسن، نظام اقتصادی اسلام، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳هـ.
۵. عدالت و کارآیی در تطبیق با نظام اقتصادی اسلامی، تهران: دانشگاه امام صادق ۱۳۸۵هـ.
۶. مطهری، مرتضی، نظری به نظام اقتصادی اسلام، چ ۱، صدرا، تهران: بهار ۱۳۶۸هـ.
۷. هادی تهرانی، مهدی، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، چ ۲، خانه خرد، قم: بی تا هـ.





په بدو کې د نجونو ورکول،

د جنایت تداوم

ډاکټر محب الله زغم

لنډيز:

په پښتني ټولنه کې کله چې څوک قتل کوي، د هغه خور، لور، ورېره يا د کورنۍ بله نجلۍ په بدو کې ورکول کېږي چې دغه دښمني ظاهراً په دوستۍ بدله شي. دا د قبيلوي دود له مخې کېږي او که داسې و نه شي، د مقتول کورنۍ به غچ اخلي او قاتل او يا د هغه د کورنۍ بل غړی به وژني. د دې رواج منطق دا دی چې د لا زياتو مرگونو مخه به نيسي او د غچ اخيستني پېښې به کموي. خو په بدو کې د نجونو ورکول پر دې سربېره چې د نجلۍ پر شرعي، انساني او مدني حقونو تېری دی، د قتل او قتال په کمولو کې هم چندانې مرسته نه کوي بلکې نارينه بې باکۍ او قتلونو ته هڅوي ځکه چې دلته نر د خپل جزا نه گالي نو نور نران هم قتلونو ته زړه ښه کوي.

بنسټي مفاهيم: بد، جرم، خشونت، نرخ، پور، قانون، حق.

مقدمه:

په بدو کې د نجونو ورکول د وروسته پاتې قبيلوي ټولنې دود دی. پخوا چې دولتونه کمزوري وو او د خپلې خاورې پر ټولو برخو يې واکمني نه چلېده او د مختلفو حقوقي مسایلو له پاره تدوین شوي قوانین نه وو؛ نو خلکو د خپلو ورځنیو چارو د سمبالښت او د نسبي نظم د ټینګولو په خاطر داسې دود دستور رامنځته کړ چې نرخ، تړه، تېره، ... بلل کېږي. له بلې خوا دا چې د ژوند د غځولو له پاره امکانات محدود او کم وو او د خلکو اړتیاوې ډېرې؛ نو تل دغه خطر موجود و چې انسانان دې یو پر بل تېری وکړي او د بل حق دې په زور ولججه کړي. نو په داسې حالت کې که هر څوک یوازې وي، هغه به کمزوری وي او هر څوک به په اسانه د هغه شته لوټلی شي خو که وگړی له نورو سره په یوه نسبتاً لویه ټولنه کې ژوند وکړي، سر او مال به یې خوندي وي. قبیلې په همدې خاطر رامنځته شوې دي چې د خپلو وگړو گټې وساتي. که څوک یوازې وي، هرڅوک به ورباندې برید وکړي خو که قبيله ورسره ولاړه وي، څوک زړه نه شي ښه کولی چې سر او مال ته یې تاوان واړوي. نو قبيله که د وگړي حقونه خوندي کوي، ځینې مکلفیتونه هم پرې تحمیلوي چې دا هماغه د قبیلې دود دستور، نرخ، رواج، تېره او نور شیان دي.

خو کله چې یوه ټولنه د مدنیت خوا ته ځي، حکومتونه پیاوړي کېږي، د عدالت د تأمینولو له پاره قضایه قوه رامنځته کېږي او د هر وگړي حقونه او وجایب په قوانینو کې تثبیتېږي نو نور د قبیلوي قانون (نرخ، رواج، دود، دستور) ته اړتیا نه پاتې کېږي. له بده مرغه پښتانه سره له دې چې په یو ویشتمه پېړۍ کې اوسېږي، لا هم د مدني قوانینو پر ځای، هماغه قبیلوي قانون عملي کوي. په دې منځ کې ځینې قبیلوي قانونونه له اسلام، انسانیت او بشري حقونو سره په ټکر کې دي. یوه بېلگه یې همدا په بدو کې د نجونو ورکول دي.

موضوع:

بد څه دی؟

کله چې په پښتنو کې څوک قتل کوي، د مقتول کورنۍ باید غچ واخلي. خو که د قاتل او مقتول د کورنۍ تر منځ روغه وشي، قاتل له مرگه خلاصېږي. د قتل پور یا نغدې پیسې دي یا نجلۍ. که نجلۍ په بدو کې ورکړه شي، بیا د هغې ولور په هماغه پیسو کې مجرا کېږي. که نجلۍ گتلكه (پېغله) وي نو د پور دویمه برخه او که نجلۍ روڼۍ (تي خوره) وي، د پور درېیمه برخه گرځول کېږي او پاتې یې د مقتول کورنۍ ته ورکول

کېږي. عموماً کله چې قتل کېږي نجلۍ په بدو کې ورکول کېږي ځکه چې د قتل پور کې په پیسو پرې شي، دا پیسې که څومره هم زیاتې وي بیا هم یو پښتون له غچ اخیستنې نه ایساروي. [۱]

نجونې ولې په بدو کې ورکول کېږي؟

پښتانه فکر کوي چې د بدیو د ختمولو غوره لاره دا ده چې د مقتول کورنۍ ته د قاتل د کورنۍ یوه نجلۍ ورکړل شي. که دا کار و نه شي، د مقتول خپل خپلوان به غچ اخلي او یا به قاتل او یا د هغه د کورنۍ بل غړی وژني. له دې سره به دا د غچ اخیستنې چاره نسلونه نسلونه پسې غځېږي او ډېر قتلونه به کېږي. خو تجربه یې را ښيي چې په بدو کې د نجونو ورکول سره له دې چې په ځینو موردونو کې به د غچ اخیستنې پېښې راکمې کړي خو دا کار د نجلۍ پر شرعي، انساني او مدني حقونو تېری دی. له بلې خوا داسې دلیونه او شواهد هم شته چې دغه کار د بدیو او جنایت د تداوم سبب کېږي. دا ځکه چې قاتل هېڅ تاوان نه کوي، هغه د خپل جرم جزا نه گالي. دلته به د دې موضوع حقوقي، انساني او شرعي اړخونه را وسپړو او بیا به یې زیانونه، پایلې او نتیجې وگورو.

د مسألې حقوقي او شرعي اړخ:

په شرعي لحاظ د نکاح له پاره ایجاب او قبول لازمي دي یعنې دواړه خواوې باید په خپله خوښه نکاح ومني او له بلې خوا پر دوی هېڅ ډول جبر او اکره نه وي. که نکاح په اکره سره شوې وي، فسخ او بطلان یې مطرح کېږي. [۳] خو کله چې نجلۍ په بدو کې ورکول کېږي، معمولاً نه پوښتل کېږي چې ته رضا یې که نه. اکثراً نجلۍ په جبر نکاح کېږي چې په شرعي لحاظ جواز نه لري. له بلې خوا د نابالغې نجلۍ ورکول هم غیر شرعي کار دی او مخکې مو یاده کړه چې روڼۍ (تي خوره) نجلۍ هم په بدو کې ورکول کېږي.

همدارنگه د مدني او سیاسي حقونو د نړۍ وال میثاق په ۲۳ ماده کې راغلي ده: د نکاح او د کورنۍ د جوړولو حق ټولو نارانو او مېرمنو ته چې د واده عمر ته رسېدلي وي، منل شوی دی. هېڅ نکاح د دواړو خواوو له بشپړې خوښې پرته نه تړل کېږي. [۲] دا چې نجونې اکثراً له خپلې خوښې پرته په بدو کې ورکول کېږي، د دې مادې خلاف عمل دی او افغانستان چې دغه میثاق یې منلی دی، مکلف دی چې تطبیق یې کړي.

د افغانستان د اساسي قانون ۲۶ ماده د جرم د فرديتوب په اړه وايي: جرم یو شخصي عمل دی. د متهم تعقیبول، نیول یا توقیفول او پر هغه د جزا تطبیق بل هېچا ته سرایت نه کوي. [۴] خو دلته جرم یوه کړی وي خو جزای یې بل ته ورکول کېږي. قتل پلار،



تره، ورور یا د کورنی بل نر کړی وي خو جزایي نجلۍ ته ورکول کېږي ځکه هغه له داسې چا سره واده ته اړ ایستله کېږي چې پخپله یې نه غواړي.
زیانونه:

۱. کله چې یوه نجلۍ په بدو کې ورکول کېږي ځینې اساسي او بشري حقونه یې تر پینو لاندې کېږي. هغه له خپلې خوښې پرته په داسې کور کې واده کېږي چې دې ته د دښمنې په سترګه گوري. د خسر په کور کې له هغې سره تبعیض کېږي او تر نورو ښځو په ټیټه سترګه ورته کتل کېږي. اکثره وخت د کور درانه کارونه او هغه چارې چې د کور نورې ښځې ورته زړه نه ښه کوي، په همدې ښځې کېږي. له بلې خوا ممکن په خوراک او جامو کې هم تبعیض ورسره وشي. دا هر څه د ښځې اروا ځپي.

۲. هر څوک غواړي او حق یې دی چې په واده کې یې خوښي او خوشحالی وي، ساز وي، اتیونه وي، نکریزې وي او نور مراسم ترسره شي خو هغه نجلۍ چې په بدو کې ورکول کېږي، له دې شیانو محرومېږي. په پښتنو کې «سپین پایڅې» هغې ناوې ته ویل کېږي چې د واده له مراسمو، ساز، او ولور پرته چا ته ورکول کېږي. [۱] داسې نجونې ځانونه حقیر گڼي او د حقارت احساس یې ټول عمر ځوروي.

۳. اکثرًا په بدو کې د ورکړې شوې نجلۍ ټول ژوند خرابېږي ځکه چې خسرگنۍ هغې ته د دښمنې په سترګه گوري، هغه رتي، سپکوي یې، پیغورونه ورکوي او په نه خبره یې وهي ټکوي. همدارنگه ډېر ځله داسې نجونې د پلار کور ته نه ور پرېښودل کېږي. دا د نجلۍ پر اروا ډېره بده اغېزه کوي خو دا چې له زغملو پرته بله چاره نه لري، هر څه په پټه خوله زغمي. دغه زغمل په ښځه کې اروايي غوټه جوړوي. وروسته چې د دې ښځې اولادونه زېږي او رالویږي، هغوی هم په اروايي ناروغیو اخته کېږي ځکه چې په کور کې یې هره ورځ له مور سره تاوتریخوالی کېږي. په کور کې خشونت د ماشومانو پر اروا بده اغېزه کوي او دا چې مور پر ماشومانو لا زیاته گرانه وي، د هغې ځورول په حقیقت کې د ماشومانو پر اروا گوزارونه دي.

۴. هغه ښځه چې په اروايي لحاظ روغه نه وي، د خپلو ماشومانو پالنه په سمه توګه نه شي کولی له بلې خوا کېدای شي له اولادونو سره یې هم تبعیض وشي. نو ډېر احتمال شته چې اولادونه یې په جسمي، ذهني او اروايي لحاظ روغ پاتې نه شي.

۵. پر مېړه د زوجې په غیر مالي حقونو کې ښه سلوک، نه ځورنه، له مور او پلار او محرمو خپلوانو سره د لیده کاته اجازه شامل دي [۳] خو کله چې نجلۍ په بدو کې ورکول کېږي، اکثرًا دغه شرعي حقونه یې نه مراعاتېږي. په هغه گزارش کې چې

د «Woman Kind» موسسې په ۲۰۰۸ کې خپور کړی، د افغانستان ۸۰ سلنه ښځې له کورني تاوتریخوالي څخه څورېږي او ۶۰ سلنه ودونه اجباري دي. [۳] ښکاره ده چې په دې ډله کې په بدو کې د ورکړل شویو نجونو حالت به لا زیات خراب وي.

۶. عام باور خو دا دی چې په بدو کې د نجلۍ په ورکولو سره د لا زیاتو بدو او زیاتو مرګونو مخه نیول کېږي خو په عمل کې دا کار په نامستقیمه توګه قتلونه زیاتوي. دا ځکه چې قاتل هېڅ سزانه ګالي بلکې د جرم سزایې هغه څوک ګالي چې پخپله بېګناه ده. نو کله چې نران ویني چې دوی ته څوک جزانه ورکوي، په آسانی سره بیا هم انسان وژني. همدارنګه نوي نسلونه د دې حالت په لیدو سره، قتل و قتل ته زړه ښه کوي او په معمولي لاندې هم ماشې ته ګوته وروړي ځکه پوهېږي چې د ژغورنې لاره لري.



پایله:

په بدو کې د نجونو ورکول شرعي، حقوقي او قانوني جواز نه لري. په دې کار سره نجلۍ له ځينو اساسي حقونو څخه محرومېږي. دا کار نجونو ته اروايي، ټولنيز او بدني زيانونه رسوي او دغه زيانونه د هغې پر اولاد هم اغېز کوي. د هغه څه پر خلاف چې ويل کېږي دا کار بدۍ او دښمنۍ کموي، کېدای شي د جنايت د تداوم له پاره لاره هواره کړي. له دې کار سره د ټولني نرانو ته دا فکر پيدا کېږي چې که قتل هم وکړي، د تېښتې لاره ورته شته او بې له دې چې جزا وگالي، خپل ژوند به کوي. دغه فکر نوي نسلونه قتلونو ته هڅوي او د مرگونو لړۍ همداسې جاري ساتي.

وړاندیزونه:

۱. قومي مشران، سپين ږيري او ديني عالمان بايد په بدو کې د نجونو د ورکولو زيانونه درک کړي او مخه يې ونيسي. د دې کار له پاره بايد د عامه پوهاوی کمپاينونه وشي.
۲. رسنۍ دې په دې اړه خلکو ته معلومات ورکړي او د مسألې شرعي، حقوقي او انساني اړخونه ورته روښانه کړي. همدارنگه له کارپوهانو سره د مرکو له لارې دې د دې کار زيانونه وروښيي.
۳. ليکوال او هنرمندان کولی شي د خپلو داستانونو، شعرونو، موسيقي، نقاشۍ، تياتر او نورو هنرونو په وسيله ولس ته دا پيغام ورکړي چې هره نجلۍ د هر چا په شان غواړي ښه او خوشحاله ژوند ولري او کله چې په بدو کې ورکول کېږي، دغه مشروع هيله يې له خاورو سره خاورې کېږي.
۴. د افغانستان د اساسي قانون ۵۴ ماده وايي: دولت د کورنۍ او په ځانگړې توگه د مور او ماشوم د جسمي او روحي روغتيا د تأمين، د ماشومانو د روزنې او د اسلام د سپېڅلي دين له احکامو سره د مغايرو رسومو د له منځه وړو له پاره لازم تدبيرونه نيسي. [۴] دا چې په بدو کې د نجونو ورکول، شرعي او قانوني جواز نه لري نو دولت د اساسي قانون له مخې مکلف دی چې مخه يې ونيسي.

مأخذونه:

۱. پښواک، عبدالرحمن، تعاملات حقوقیه و جزاییه ملی، افغان مسلکي مطبعه، کابل ۲۰۱۱، صفحه ۱۳، ۲۷، ۲۸.
۲. دانش، سرور، حقوق اساسی افغانستان (چاپ دوم)، موسسه تحصیلات عالی ابن سینا، انتشارات امیری، کابل ۱۳۹۱، صفحه ۲۲۶
۳. عدالتخواه، پوهندوی عبدالقادر، حقوق فامیل، پوهنتون کابل، انتشارات میوند، کابل ۱۳۸۷، صفحه ۷۱-۷۴
۴. مجموعه کامل قوانین اساسی افغانستان، ریاست نشرات وزارت عدلیه، چاپ اول ۱۳۸۶، صفحه ۵۰۷، ۵۲۲



رهایی مشروط

در قواعد حقوقی افغانستان

عبدالولی خیری

چکیده

هدف اصلی تطبیق مجازات حبس، اصلاح و درمان مجرم است. با پیدایش مکتب تحقیقی در قرن ۱۹ رهایی مشروط نیز مطرح گردید. رهایی مشروط به تدریج جایگزین حبس بدیل گردیده و هدف اصلاح، درمان و برگرداندن مجرم را به اجتماع آسانتر ساخت.

قانون‌گذار افغانستان، جهت برآورده شدن هدف اصلی مجازات (اصلاح، تربیت ..)، رهایی مشروط را به عنوان ابزار خوبی مطرح کرده و خواهان تطبیق آن می‌گردد. رهایی مشروط در واقع با در نظر داشت شرایط خاص آن در مورد محکومان به مجازات حبس (سلب آزادی) اعمال می‌گردد. در رهایی مشروط، سلب آزادی تبدیل به مقید شدن آزادی می‌گردد که این فرصت خوبی است برای محکوم علیه تا دوباره اهلیت اجتماعی خویش را بازیابد.

رهایی مشروط به معنای حذف کامل زندان یا حبس نیست؛ بلکه جهت کاهش جمعیت جزایی زندان نیز مؤثر بوده و با در نظر داشت شرایط آن می‌توان مجرم را اصلاح، تربیت و بازسازی اجتماعی کرد.

واژه‌گان کلیدی: زندان، جرم، حکم، شرایط، الغا، حبس و اصلاح‌پذیری.



مقدمه

یکی از اسباب مؤثر بر جزاها، رهایی مشروط است. رهایی مشروط ناظر به امکان آزاد شدن آن دسته از محبوسانی است که مدتی از حبس خود را در محبس تحمل کرده و فرض بر آن است که با توجه به خصوصیات رفتاری و اخلاقی مناسب آنان در محبس، ادامه مدت حبس نه تنها منفعتی در اصلاح و تربیت آنان نخواهد داشت؛ بلکه موجب افزایش جمعیت و مصارف محابس نیز خواهد شد. از این جهت سیاست رهایی مشروط به عنوان عامل تشویق محبوسان به اتخاذ رفتار مناسب و دریافت پاداش رهایی زودتر، سیاستی است که در قانون جزای مصوب سال ۱۳۵۵ قرار نگرفته است. در مواد ۴۳۰ الی ۴۴۱ قانون اجراءات جزایی مصوب سال ۱۳۴۴ (تعدیل شده ۱۳۵۳)، مواد ۹۰ الی ۹۳ قانون اجراءات جزایی موقت مصوب سال ۱۳۸۲ و مواد ۳۳۴ الی ۳۴۲ قانون اجراءات جزایی مصوب سال ۱۳۹۳ مدنظر گرفته شده است. در این نوشته به نحو مختصر به شرایط، کیفیت اعطا و تطبیق آن می‌پردازیم.

۱- شرایط رهایی مشروط

هدف اساسی مجازات (بخصوص مجازات حبس) تجدید تربیت مجرم و تقدیم مجدد وی منحنی عضو مؤثر و فعال به جامعه بوده و رهایی مشروط به مثابه یک طرح مفید جهت برآورده شدن هدف فوق گنجانیده شده است. رهایی مشروط ناظر به آن دسته از مجرمانی است که محکوم به حبس شده اند. حبس، ممکن است ناشی از ارتکاب جرایم مکرر، متعدد یا واحد باشد. این امر تأثیری در تعلق رهایی مشروط به آنان ندارد. با وجود این، میزان محکومیت به حبس در تعلق یا عدم تعلق رهایی مشروط مؤثر است.

بنابر آنچه که در بالا ذکر شد، رهایی مشروط، از یک طرف بالای شخص رها شده تأثیر مثبت دارد؛ از جهت دیگر سبب تشویق سایر محبوسان در این رابطه می‌گردد. ماده ۹۰ قانون اجراءات جزایی موقت برای محاکم، تصریح کرده است: «رهایی مشروط عبارت از تصمیم رهایی محکوم علیه قبل از ختم مدت حبس است که تحت شرایط خاص قرار دارد. این مدت معادل مدت حبس وی می‌باشد.»

الف- شرایط رهایی مشروط در قانون جزای موقت: «طبق ماده ۹۱ الی ۹۳ قانون اجراءات جزایی موقت برای محاکم، شرایط رهایی مشروط قرار ذیل است:

۱. رهایی مشروط به شخصی اعطا می‌شود که در نتیجه یک یا بیشتر از یک جرم محبوس و مدتی از حبس را سپری کرده و سلوک و روش او حین اقامت در محبس

دلالت بر اصلاح اخلاق اجتماعی او کند. این سهولت به شخصی اعطا می‌شود که سه چهارم مدت حبس محکوم‌بها را تکمیل یا حداقل مدت ۹ ماه را در محبس سپری کرده باشد. در مورد جزای حبس ابد این سهولت می‌تواند به کسی اعطا شود که ۱۵ سال حبس را سپری کرده باشد.

۲. تصمیم در مورد رهایی مشروط محکوم‌علیه بر اساس پیشنهاد آمر محبس توسط محکمه باصلاحیتی که محکوم‌علیه در حوزه قضایی آن محبوس است، اتخاذ می‌گردد. محکمه در حکم خویش سلوک و روشی را که محکوم‌علیه در آینده آن را رعایت کند، ذکر می‌کند.

۳. محکمه در مورد اصدار حکم رهایی مشروط یا لغو آن بعد از استماع اظهارات محکوم‌علیه و خارتوال تصمیم اتخاذ می‌کند.

۴. محکمه حین صدور حکم، دلایل آمر محبسی را که محکوم‌علیه قبلاً در آن حبس خود را سپری کرده است، می‌شنود.»

ب- شرایط رهایی مشروط در قانون جزای جدید (۱۳۹۳): با انفاذ قانون اجراءات جزایی جدید مصوب ۱۳۹۳ و الغای قانون اجراءات جزایی موقت برای محاکم مصوب ۱۳۸۲، رهایی مشروط در قانون اجراءات جزایی جدید در فصل هشتم چنین تسجیل گردیده است:

۱. تقاضای رهایی مشروط: «رهایی مشروط به تقاضای محکوم‌علیه مطابق احکام مندرج این فصل صورت می‌گیرد.» (کود جزا: ماده ۳۳۴)

۲. پیشنهاد رهایی مشروط: تحت شرایط زیر می‌توان پیشنهاد رهایی مشروط را به زندانیان داد: «هرگاه، شخصی که به حکم قطعی محکمه به حبس محکوم گردیده، سه ربع (۳ بر ۴) مجموع مجازات محکوم‌بهای خود را در محبس سپری کرده و سلوک وی حین اقامت در محبس، اطمینان اصلاح نفس او را بدهد، رهایی مشروط او جواز دارد. تصمیم به رهایی مشروط بر اساس پیشنهاد آمر محبس و تأیید رئیس عمومی محابس و توقیف‌خانه‌ها از طریق خارتوالی توسط محکمه‌یی که محکوم‌علیه در حوزه قضایی آن محبوس است، اتخاذ می‌گردد. محکمه سلوک، روش و شرایطی را که باید محکوم‌علیه بعد از رهایی رعایت کند، در حکم رهایی مشروط ذکر می‌نماید. این شرایط عبارت اند از:

یک- سکونت در محل معین؛

دو- حاضری دادن در اوقات معین به دفتر پولیس؛



سه- استفاده از دستبند مراقبتی؛

چهار- تضمین حسن سلوک؛

پنج- پولیس محل مکلف است روش و سلوک رهاشدهٔ مشروط را مراقبت کرده و گاه گاهی به خازنوالی مربوط گزارش دهد.» (همان: مادهٔ ۳۳۵)

ج- محاسبهٔ میعاد تخفیف: «محکومی که از فرمان تخفیف مجازات مستفید می‌گردد، میعاد بعد از وضع مدت تخفیف، مجموع مدت محکوم‌بهای وی محسوب می‌گردد.» (همان: مادهٔ ۳۳۶)

د- رهایی مشروط در جرایم متعدد: «هرگاه مجازات حبس محکوم‌بها ناشی از جرایم متعددی باشد که قبل از دخول شخص به محبس ارتکاب یافته باشد، رهایی مشروط از مجموع مدت محکوم‌بها صورت می‌گیرد. هرگاه محکوم‌علیه در محبس مرتکب جرم گردیده و در اثر آن نیز به مجازات حبس محکوم گردیده باشد، رهایی مشروط از مجموع مدت باقی‌ماندهٔ مجازات قبلی و مدت مجازاتی که به اثر ارتکاب جرم در داخل محبس به آن محکوم گردیده، محاسبه می‌گردد.» (همان: مادهٔ ۳۳۷)

ه- تسلیمی حکم رهایی مشروط به ادارهٔ محبس: «حکم رهایی مشروط محبوس به ادارهٔ محبس مربوط تسلیم داده می‌شود تا به تنفیذ حکم مذکور و اعطای تصدیق‌نامه که نوع مجازات محکوم‌بها، مدت و تاریخ انفاذ رهایی مشروط در آن ثبت گردیده، اقدام کند. شرایطی که باید رهاشوندهٔ مشروط رعایت کرده و مکلفیت‌هایی که به ذمه‌اش گذاشته می‌شود، نیز درج تصدیق‌نامه می‌شود. در این تصدیق‌نامه به رهاشوندهٔ مشروط اخطار داده می‌شود که اگر از شرایط و مکلفیت‌های مذکور تخلف ورزد یا مرتکب عملی گردد که دلالت به سو سلوک وی کند، حکم رهایی مشروط لغو می‌گردد.» (همان: مادهٔ ۳۳۸)

و- محاسبهٔ مدت رهایی مشروط و استفادهٔ مجدد از آن در صورت لغو: «در صورت لغو حکم رهایی مشروط، نصف مدت سپری‌شده رهایی مشروط در مدت حبس محکوم‌بها محاسبه می‌شود. هرگاه شرایط رهایی بعد از لغو آن بار دیگر موجود گردد، محبوس می‌تواند از رهایی مشروط استفاده کند. در این صورت مدت باقیمانده تمام مدت محکومیت محسوب می‌گردد.» (همان: مادهٔ ۳۳۹)

ز- جواز رهایی مشروط: «رهایی مشروط وقتی جواز دارد که محکوم‌علیه تمام التزامات مالی را که از اثر ارتکاب جرم به آن محکوم شده است، پرداخته باشد، مگر این که تحصیل التزامات مالی از نزد محکوم‌علیه مطابق احکام قانون ممکن نباشد.» (همان: مادهٔ ۳۴۰)

ح- تصمیم محکمه در مورد ادامه یا لغو رهایی مشروط: هرگاه شخص رها شده از یکی از شرایط تعیین شده رهایی مشروط تخلف ورزد، محکمه ابتدایی می‌تواند که محبس در حوزه قضایی آن قرار دارد، به پیشنهاد خازنوال مربوط، بعد از استماع اظهارات خازنوال رها شده مشروط در مورد ادامه یا الغای رهایی مشروط تصمیم می‌گیرد. چنین تصمیم قابل اعتراض نمی‌باشد. در صورت الغای حکم رهایی مشروط، شخص رها شده به محبس برگردانده می‌شود. (همان: ماده ۳۴۱)

ط- قطعیت رهایی مشروط: «هرگاه حکم به رهایی مشروط تا انتهای میعاد مجازات محکوم بها لغو نگردد، کسب قطعیت می‌کند. رهایی مشروط بر جزیاهای تکمیلی تأثیر ندارد. رهایی مشروط در حبس دوام بعد از مرور سه سال از تاریخ امر رهایی، کسب قطعیت می‌کند.» (همان: ماده ۳۴۲)

ی- تعهدات محبوس رها شده مشروط: ممکن است محکمه هنگام اتخاذ تصمیم به اعطای رهایی مشروط، برخی تکالیف همانند حضور در محل خاص و عدم حضور در مکان معین، اشتراک در برخی پروگرام‌های حرفه‌یی، علمی و غیره را از محبوس بخواهد. در این صورت محبوس مکلف به رعایت آن‌ها بوده و پولیس بر تطبیق یا عدم تطبیق تعهدات مذکور نظارت خواهد کرد. عدم رعایت این تعهدات، موجب نقض شرایط رهایی مشروط می‌شود. همچنان محکوم رها شده مشروط مکلف است از ارتکاب جرایم جدید خودداری کند.» (همان: ماده ۳۴۳)

تعلیق اجرای مجازات نباید با رهایی مشروط مغالطه گردد. هر چند شباهت زیادی میان تعلیق مجازات و رهایی مشروط وجود دارد؛ ولی با آنهم تعلیق اجرای مجازات و رهایی مشروط با هم تفاوت‌های زیادی دارد که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. تعلیق مجازات مانع تطبیق جزا می‌شود؛ در حالی که در تخفیف مجازات، حکم مجازات پس از قطعیت به مورد اجرا گذاشته می‌شود.

۲. از نظر ضوابط تعدد جرم، تعلیق مجازات در باره محکومان به جرایم عمدی متعدد منع شده و امکان‌پذیر نیست؛ ولی اعمال جهات مخففه مجازات با وجود تعدد جرم مانعی ندارد.

۳. تعلیق نوعی توافق و قرارداد بین محکوم علیه و محکمه است؛ طوری که ارتکاب جرم جدید موجب الغای تعلیق مجازات می‌گردد. در حالی که ارتکاب جرم جدید بعد از اعمال جهات مخففه تأثیری در موقعیت جرم قبلی مشمول مجازات تخفیف یافته ندارد.



۴. تعلیق اجرای مجازات با آزادی مشروط وجه افتراق دارد. زیرا صدور حکم آزادی مشروط پس از تحمل نصف مجازات حبس در زندان امکان‌پذیر است؛ در حالی که تعلیق اجرای مجازات ضمن صدور حکم و در واقع قبل از اجرای حکم قطعی محکومیت است.

۲- مرجع ذیصلاح

مرجع ذیصلاح برای صدور حکم رهایی مشروط و نیز الغای آن، محکمه‌یی است که محبس در حوزه قضایی آن قرار دارد. اگر رسیده‌گی به جرمی که محبوس به دلیل ارتکاب آن در محبس است، در صلاحیت محکمه خاص مانند محکمه امنیت عامه باشد، تصمیم‌گیری در مورد اعطا یا الغای حکم آزادی مشروط نیز در صلاحیت همان محکمه است. تصمیم محکمه در قالب صدور حکم یا فیصله با رعایت کلیه شرایط لازم برای صدور آن اتخاذ می‌شود. رهایی مشروط ممکن است به محبوسی اعطا شود که سابقه تحمل حبس نیز دارد. بنابراین فقدان سابقه محکومیت به حبس یا تحمل آن، شرط اعطای رهایی مشروط نیست.

علاوه بر موجبات مذکور به عنوان عوامل مؤثر بر مجازات، می‌توان از عوامل دیگر از جمله وفات متهم، عفو عمومی، عفو خصوصی و نیز اعاده حیثیت یاد کرد که بررسی تفصیلی آن‌ها از حوصله این بحث خارج است. تحقق هر کدام از موجبات مذکور، ممکن است حسب مورد موجب انتفای مجازات و سو سابقه جزایی یا حسب مورد موجب کاهش میزان جزا گردد.

از این که در شهرها خاصتاً در شهرهای بزرگ، تجمع افراد زیاد است؛ صعود گراف ارتکاب جرم نسبت به دیگر مناطق (غیر شهر) بیشتر بوده و امکان متهم شدن اشخاص یا مظنون شدن آنان بیشتر مساعد می‌گردد. هرگاه تمام این اشخاص مظنون و متهم به نظارت‌خانه‌ها و توقیف‌گاه‌ها اعزام شوند، باعث ایجاد تشویش به مردم و تکلیف به ارگان‌های مربوط دولت شده، ایجاب مصارف گزاف را می‌کند. بدین لحاظ، قانون در این مورد سهولتی را پیش‌بین کرده که آن عبارت از رهایی موقت یا رهای مشروط متهمان و بدیل حبس می‌باشد.

۳- الغای حکم رهایی مشروط

عدم رعایت شرایط و تعهدات مذکور در حکم رهایی مشروط یا ارتکاب هر جرم جدید، از جمله اسباب الغای حکم رهایی مشروط و اعاده محکوم به محبس خواهد بود. در صورت ارتکاب جرم جدید مشمول حبس، مرتکب باید مجازات حبس جرم

جدید و باقی مانده حبس قبلی را در محبس تحمل کند. النهایه وفق فقره ۲ ماده ۹۲ قانون اجراءات جزایی مصوب ۱۳۸۲ «در صورت لغو رهایی مشروط، نصف مدت سپری شده تحت رهایی مشروط از مدت حبس محکوم بها کاسته می شود.» بنابراین اگر مدت سه سال از حبس محکوم بها باقی مانده باشد، محبوس مشمول رهایی مشروط شده و تا مدت دو سال شرایط رهایی مشروط را رعایت می کند. اگر به دلیل ارتکاب جرم جدید، حکم مذکور لغو گردیده باشد، به میزان نصف مدت از کل مدت حبس او کاسته شده، وی مجبور به تحمل دو سال از مدت حبس قبلی به اضافه تحمل حبس جرم جدید است.



نتیجه‌گیری

با در نظر داشت موضوعاتی که مورد بحث قرار گرفت، می‌توان متذکر شد که قانون‌گذار افغانستان در زمینه مدنظر قراردادن ایده‌رهای مشروط و اتخاذ سیاست جزایی، رویکردهای اصلاحی و بازپرورانه را در اسناد تقنینی خویش مورد پیش‌بینی قرار داده و شرایط مناسب را نیز در قبال مجرمان تعریف کرده است. همچنان قانون اجراءات جزایی مصوب ۱۳۹۳ موارد رهایی مشروط، شرایط رهایی مشروط، مراجع ذیصلاح رهایی مشروط و نحوه الغا و مستفیدشدن دوباره از این امتیاز را به صورت روشن پیش‌بینی کرده است.

می‌توان چنین نتیجه گرفت که قوانین اجراءات جزایی افغانستان یک نوع سیر صعودی را در مورد اتخاذ سیاست جزایی توأم با رهایی مشروط پیموده است.

منابع

۱. امینی، محمد ولی، حقوق جزای عمومی، مستقبل، کابل: ۱۳۹۲هـ.
۲. گلدوزیان، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، میزان، چ ۲۲، تهران: ۱۳۹۰هـ.
۳. سروری، عبدالبصیر، کریمنولوژی، رسالت، چ ۱، کابل: ۱۳۸۹هـ.
۴. غلامی، حسین، مبانی حقوقی جزایی در افغانستان، جی تی زید آلمان، کابل: ۱۳۸۵هـ.
۵. قانون جزای افغانستان مصوب سال ۱۳۵۵هـ.
۶. قانون اساسی مصوب سال ۱۳۸۲هـ.
۷. قانون اجراءات جزایی مصوب سال ۱۳۴۴هـ.
۸. قانون اجراءات جزایی موقت برای محاکم مصوب سال ۱۳۸۲هـ.
۹. قانون اجراءات جزایی مصوب سال ۱۳۹۳هـ.



د نړيوالو شخړو

حقوقی حل لارې

نجیب علیزی

لنډیز:

ډېری هېوادونه یو له بل سره خامخا پر یوه نه یوه موضوع شخړه لري خو؛ د حل لپاره یې د هېوادونو غبرگونونه توپیرکوي ځیني هېوادونه مسایل د خبرو له لارې هواروي ځیني بیا توند او نظامي غبرگون ښیئ. په مجموع کې د هېوادونو ترمنځ شخړې پر دوه ډوله وي لومړی سیاسي او دویم حقوقی شخړې دا چې نړیوالې شخړې څرنگه په سوله ییز ډول حل کړل شي؛ پدې مقاله کښي پرې بحث شوی دي.

بنسټي مفاهیم: شخړې، قضیه یا (case)، حل لارې، د شخړو قضایي حل، منشور، سازمان، نړیوالې شخړې، حقوقی شخړې، نړیوال نظام او ملګري ملتونه



سریزه:

کله چې دوه هېوادونه یوله بل سره حقوقي شخړه ولري نو لومړی باید مخامخ سره کښیني یو د بل خبرو ته غوړ ونیسی او خپله ستونزه پخپله حل کړي. افغانستان د خپلو گاونډیانو سره سیاسي او حقوقي شخړې لري او د دې شخړو د پېژندنې لپاره ما هڅه کړېده چې لنډې معرفي کړم او همدا رنگه نړیوالې شخړې، د هېوادونو ترمنځ شخړې او مثالونه مې راوړي دي او څه نا څه یې پر حل لارو هم رغېدلې يم هیله ده دا کوچنۍ مقاله هغه هدف او مفهوم ورسوي کوم چې زه یې بیانول غواړم او په ځانگړې توگه هغه شخړې چې اوس وخت کې موږ ورسره لاس گریوان یو او ډیر لوستي کسان څه چې د حقوقو او سیاسي علومو فارغین هم نه پرې پوهیږي.

شخړې:

هېوادونه زیاتره یوله بل سره د پولو او سرحدونو پر سر او یا حقوقي شخړې لري یا هم سیاسي شخړې لري، که افغانستان یوقضیه یا (Case) ونیسو نو؛ وینو چې دافغانستان گاونډیان او یا برعکس افغانستان دخپلو گاونډیانو سره ځیني حقوقي شخړې لري مثلاً: څو میاشتي مخکې د ایران ولسمشر بناغلي حسن روحانی د اقلیم نړیوال کنفرانس ته وویل «هېواد یې افغانستان کې د اوبو بندونو په اړه بې تفاوته نشي پاتې کیدای». بناغلي روحانی دا خبري د افغان ولسمشر د هغه وینا څخه وروسته وکړې چې ویلي یې وه د افغانستان اوبه زمور (آب رو) ده او مفت یې نه پریردو چې دچا هېواد ته ولاړي شي. دایران سره د اوبو معضله یوه حقوقي شخړه ده، د لیبرالیستانو په اند هېوادونه باید هر ډول شخړې په سوله ییزه ډول حل او فصل کړي. کله چې یوه نړیواله شخړه د دوو هېوادونو ترمنځ را منځته کیږي باید د لاندې حل لارو په واسطه حل کړای شي.

د هېوادونو ترمنځ د شخړو د حل لارو ډولونه

۱. د شخړو حل د مخامخ خبرواترو له لارې:

کله چې دوه هېوادونه یوله بل سره حقوقي شخړه ولري نو لومړی باید مخامخ سره کښیني یو د بل خبرو ته غوړ ونیسي او خپله ستونزه پخپله حل کړي. کله چې دا مرحله کار ورنه کړي او یا کومي مثبتې پایلې ته ونه رسېږي بیا دوهمه لاره د نېکو هڅو یا منځگړتیا ده.

۲. د شخړو حل لاره د نېکو هڅو یا منځگړیتوب له لارې:

کله چې مخامخ خبرې بې پایلې وي باید کونښن وشي، چې یو بل هېواد دمنځگړي رول ولوبوي.

مثلاً، د چین او روسیې ترمنځ د نفتو پر سر شخړه په ۱۹۵۵ م او ۱۹۵۶ م کې د فرانسې هېواد د نیکو هڅو په واسطه حل شوه.

۳. د څېړنې اوسوله غوښتونکو کمیسیونونو له لارې:

دغه کمیسیون د متخاصمو ډلو په خوښه او یا هم د ملگرو ملتونو د سازمان له خوا ټاکل کېږي. د څېړنې او سوله غوښتنې کمیسیون د ۱۹۰۷ کال د لاهه د تړون پر اساس رامنځته شو، چې دا هم د نړیوالو شخړو له سوله ییزه حل لارو څخه یوه ده.

۴. د نړیوالو شخړو لپاره قضایي حل لاره:

که په درېم قدم کې د هېوادونو ترمنځ ستونزه حل نه شي نو؛ بله طریقه دا ده چې دوی خپل مشکلات د قضایي حل لارې له ادرسه حل کړي. لومړی باید ووایم چې قضایي حل لاره یوه بې پرې اداره ده، چې د شخړو د حلېدو پوره واک لري داسې چې طرفین په خپله خوښه غوښتنه کوي، چې د متخاصمو هېوادونو ستونزه حل او فصل کړي. د عدالت نړیوالې محکمې د منشور د ۳۶ مادې، دوهم پراگراف د حقوقي اختلافاتو فهرست داسې وړاندیز کړی چې دولتونه کولای شي په لاندې مواردو کې دغه محکمې ته مراجعه وکړي.

الف: د نړیوالو تړونونو د تفسیر له امله را پورته شوي اختلاف

ب: د نړیوالو ژمنو د ماتیدو له امله

ج: د نړیوالو حقوقي مقرراتو د ماتونې له امله راپورته شوی اختلاف

د: د نړیوالو وجیبو د ماتیدو او واردو شویو خسارو له امله.

دیادونې وړه چې قضایي حل لاره په خپل ذات کې پر دوه ډوله ده:

لومړی یې نړیوال حاکمیت دي او دوهم یې قضایي حل لاره ده.

لومړی نړیوال حاکمیت:

د نړیوال حاکمیت موخه د دولتونو ترمنځ د ټاکلو قاضیانو په واسطه او حقوقو ته د احترام په بنسټ د شخړو حل دی.

دا چې نړیوال حاکمیت څنگه په یوه بنسټ تبدیل شو لاندې مراحل یې په بېلابېلو وختونو کې طی کړل

الف: د ۱۸۹۹ کال د لاهي کنفرانس د حکمیت طرحه وړاندې کړه.

ب: د ۱۹۰۷ کال د لاهه تړون

ج: د ۱۹۲۵ کال مشهور ترین تړون د حکمیت په وړاندې د جرمني او د دوی د گاونډیانو

ترمنځ (دادلوکارنو) تړون دی.



د: په ۱۹۲۸ کې حاکمیت یوه نړیواله حقوقي مؤسسه شوه
ه: په ۱۹۴۹ کې دملگرو ملتونو عمومي مجمع حاکمیت ته بیا کتنه وکړه
و: په ۱۹۵۰ کې حاکمیت نوې تطبیقي بڼه ومونده
دوهم: د شخړو قضایي حل:

له قضایي حل لارو موخه داده چې نړیوالې شخړې باید د عدالت د نړیوالې محکمې په واسطه په سوله ییز ډول حل شي. دغه محکمه د ۱۹۲۰ کال راهیسې فعالیت کوي دفتر یې په لاهه کې دی تراوسه یې یوسلو شپږ شپیتو ۱۶۶ قضایاو ته رسیدگي کړېده، چې ځینی یې بشپړې شوې او نورې یې ترکار لاندې دي. د عدالت نړیواله محکمه د ملگرو ملتونو د سازمان یو عمده قضائي ارگان دی د دغه محکمې منشور د ملگرو ملتونو د منشور ضمیمه هم ده.

پایله:

داچې افغانستان د خپلو گاونډیانو سره سیاسي او حقوقي شخړې لري نو؛ اوسني شرایطو او زموږ د ضعف حالت ته په کتو سره پکار ده چې خپلې شخړې له اړوندو هېوادو سره د مخامخ خبرو، د منځگړیتوب، د څیړنې اوسوله غوښتونکو کمیسیونونو له لارې او یا د شخړو د قضایي حل لارو له طریقو څخه حل او فصل کړو، افغانان فعلا په هغه حالت کې نه دي چې خپلې غوښتنې په خپل قوت یا زور پر چا باندي تحمیل کړي، کله نو اصل خبره خو داده چې نړیوال نظام د ځنگله په شان گډوډ دی او هر وخت زورور حاکم او کمزوری محکوم وي. پداسې یو نړیواله انارشی کې همپشه د قوي هېواد خبره منل کېږي او یا دا چې که کمزوری حالت مو درلود باید یوازې د شخړو حل په سوله ییز ډول ولټول شي.



منابع:

۱. صافی، و دیر، نړیوال عمومی حقوق، کابل: میوند خپرندویه ټولنه د چاپ کال ۱۳۸۷
۲. قوام، سید عبدالعلي، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران: انتشارات اوفاق، چاپ کال ۱۳۹۱
۳. امین، محمد عالم، د نړیوالو سازمانونو نیوریانې، جلال اباد: مومند خپرندویه ټولنه، د چاپ کال ۱۳۹۴

حق بر توسعه از منظر اسناد بین‌المللی با توجه به حقوق افغانستان

سید قاسم حسینی

چکیده

حق بر توسعه، فرایندی از توسعه است که مانند همه فرایندهای مشارکت‌جویانه به تحقق یکایک حقوق بشر با رعایت موازین بین‌المللی حقوق بشر، بدون تبعیض، پاسخ‌گو، شفاف، همراه با برابری در تصمیم‌گیری و تقسیم ثمره این فرایند می‌انجامد. آن‌گونه که ایجاب می‌کند، کشورهای در حال توسعه نیازمند لازمه‌های جدی اند که با در نظر داشت مواد موجود از سازمان‌های بین‌الملل به آن پرداخته شود. درون‌مایه‌های حق بر توسعه موارد ذیل را دربر می‌گیرد: حق بر توسعه، حق فردی است؛ این دیدگاه، دیدگاه شماری از صاحب‌نظران در عرصه حقوق بین‌الملل می‌باشد. حق بر توسعه حق جمعی است؛ این دیدگاه، موارد حق جمعی، حق بر توسعه و حق مردم را دربر می‌گیرد. همچنان حق بر توسعه حق فردی و جمعی است که در این صورت دو شاخصه مدنظر است: اول این که نسل اول و دوم ماهیت فردگرایانه دارند؛ اما نسل سوم شامل حق عمومی مردمی و جهانی است؛ یعنی انسان را به مثابه شهروند جهانی در نظر می‌گیرد. در این مقاله، تلاش شده است که تحلیلی دقیق از یک مفهوم بسیار پیچیده و بحث‌انگیز ارائه گردد. اساس استدلال ما، متکی بر یک رویکرد حقوق بشرمحور به توسعه می‌باشد. از اینرو، ضمن بیان چگونگی شکل‌گیری و توسعه این مفهوم در اسناد و آرای بین‌المللی، به تجزیه و تحلیل آن در قالبی نو با محوریت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی پرداخته شده است.

واژه‌گان کلیدی: حق، توسعه، حق بر توسعه و جهان سوم.

مقدمه

توسعه به عنوان یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی سیاسی، علم سیاست و جامعه‌شناسی توسعه، مورد بحث است که در اثر چیره‌گی عوامل گوناگون مانند مشکلات طبقاتی، تعارضات قومی، مذهبی، زبانی، فرهنگی و وابسته‌گی‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و ده‌ها عامل دیگر، تا امروز به عنوان موانع اساسی حق بر توسعه در کشورهای جهان سوم، شناخته شده است. با درک همین نکته می‌توان گفت که در کشورهای که روند حق بر توسعه کند بوده یا مورد توجه قرار نگرفته، چالش‌های بس عظیمی را به وجود آورده است. از وظایف بنیادی هر نظام سیاسی در دنیای کنونی که در قالب دولت‌های مدرن اداره می‌شوند، محقق کردن مؤلفه‌های اساسی توسعه، تقویت و سرعت بخشیدن به فرایند این پدیده می‌باشد.

فرایند حق بر توسعه، بر مبنای ارزش‌های مدرن سیاسی است که جامعه را از حالت بحران و پراکنده‌گی به یک کتله واحد و یک‌دست تبدیل می‌کند. این باور در حقوق بین‌الملل بشر وجود دارد که کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه باید از حقی به نام «حق توسعه» برخوردار باشند؛ چون یک حق بنیادین بشری است. این حق به صراحت در سندهای جهانی به رسمیت شناخته شده؛ ولی در پژوهش‌های علمی به خوبی تبیین نشده است. می‌دانیم که در پیش‌گرفتن راهبردهای توسعه در جامعه انسانی، به فراهم‌بودن صلح در آن در جامعه بسته‌گی دارد. به یقین، توسعه را در جایی که جنگ جریان دارد، راهی نیست.

در این میان، افغانستان به عنوان یکی از کشورهای توسعه‌نیافته در پی سه دهه جنگ و نابسامانی، از همه حقوق اساسی و طبیعی و زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی یک جامعه معمولی محروم شده است. راهکار جستن از گرداب شرایط ناپایدار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی در پیش‌گرفتن راهبردهای توسعه است که بر اساس همه اسناد جهانی (بین‌المللی) مربوط به حق بر توسعه را در پیش دارد

۱- مفهوم حق بر توسعه

توسعه واژه عربی بوده و از لحاظ دستوری مصدر به معنای فراخ کردن و گشاده کردن است. (معین، ۱۳۷۵: ص ۱۱۶۶)

در زبان پارسی، از این واژه توسعه دادن و توسعه یافتن را ساخته‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۷۱۳۰)

در اصطلاح، توسعه عبارت از «بهبود، رشد و گسترش همه شرایط و جنبه‌های مادی

و معنوی زنده‌گی اجتماعی است یا فرایندی است که هدف از آن، نیل به عدالت اجتماعی، برابری و احترام به کرامت انسانی برای همه افراد، گروه‌ها و ملت‌ها است. (آقابخشی، ۱۳۷۹: ص ۱۵۷)

مایکل تودارو، توسعه را چنین تعریف می‌کند: «توسعه را باید جریان چندبعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در مباحث اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم، نهادهای مالی و تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر است. توسعه باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های داخل نظام، از حالت نامطلوب گذشته خارج شده و به سوی وضع یا حالتی مطلوب زنده‌گی، سوق می‌یابد.» (تودارو، ۱۳۷۷: ص ۲۳)

بنابراین، آن‌گونه که اصل موضوع ایجاب می‌کند، در مورد حق بر توسعه صحبت شود. از همین جهت نیاز است تا در مورد حق بر توسعه، تعریف مشخصی بیان شود: حق بر توسعه عبارت از فرایندی از توسعه است که مانند تمام فرایندهای مشارکت‌جویانه، به تحقق یکایک حقوق بشر با رعایت موازین بین‌المللی حقوق بشر، بدون تبعیض، پاسخ‌گویانه و شفاف همراه با برابری در تصمیم‌گیری و تقسیم ثمره این فرایند می‌انجامد. محمد بجاوی، رئیس اسبق دیوان بین‌المللی دادگستری، حق بر توسعه را حق بنیادی و پیش‌شرط آزادی، پشرفت، عدالت و خلاقیت می‌داند. به نظر وی، این حق، حق اول و آخر بشر، نقطه آغاز و پایان و ابزار و هدف حقوق بشر است. (وکیل، ۱۳۸۳: ص ۳۰۲)

۲- پیشینه حق بر توسعه

از آغاز پیدایش بحث حق بر توسعه در مجامع و کنفرانس‌های بین‌المللی، دو گروه موافق و مخالف این حق رویاروی هم صف آرایی کردند: کشورهای در حال توسعه، موافق و کشورهای صنعتی و توسعه‌یافته، مخالف بودند. به باور کشورهای صنعتی، آزادی‌های سیاسی و مدنی، شرط لازم برای رسیدن به توسعه اقتصادی و اجتماعی است؛ در صورتی که کشورهای در حال توسعه به این باورند که برای رسیدن به دموکراسی واقعی و حفظ حقوق شهروندان، باید حد اقل ضروریات زنده‌گی متناسب با استانداردهای جهانی تأمین شود. جهان سوم، حقوق همبسته‌گی، به ویژه حق بر توسعه را لازمه نظام بین‌الملل عادلانه‌ی می‌داند که برای رسیدن به آن، جداسازی حقوق بشر فردگرایانه و کلاسیک از حقوق جمعی یا حقوق همبسته‌گی ناممکن است. (موسویان، ۱۳۹۰: ص ۲۲)

۳- حق بر توسعه در اسناد و نهادهای بین‌المللی

با بررسی اسناد مربوط به حقوق بین‌الملل و حقوق بشر، می‌توان جایگاه مفهوم توسعه را روشن ساخت. این اسناد به طور مستقیم یا غیر مستقیم، توسعه را به عنوان یکی از مفاهیم حقوق بشر به رسمیت شناخته است. (دهقان، ۱۳۸۶: ص ۸۵)

بنابراین، مهم‌ترین و بارزترین اسنادی که در راستای حق بر توسعه مسائلی را در نظر گرفته‌اند، قرار ذیل‌اند:

الف- منشور ملل متحد (۱۹۴۵)؛

ب- اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)؛

ج- اعلامیه جهانی حقوق کودک (۲۰ نوامبر ۱۹۵۹) و کنوانسیون حقوق کودک (۲۰ نوامبر ۱۹۸۹)؛

د- کنوانسیون بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی (۲۱ دسامبر ۱۹۶۵).

با توجه به این، نهادهای بین‌المللی‌یی که حق بر توسعه را مورد توجه قرار داده‌اند، قرار ذیل‌اند:

۱. گروه کاری حق بر توسعه؛

۲. مشاوره جهانی حق بر توسعه؛

۳. کنفرانس جهانی حقوق بشری وین؛

۴. دستور کار برای توسعه؛

۵. نشست جهانی در باره توسعه اجتماعی؛

۶. کمیساری‌های عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد؛

۷. شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد؛

۸. برنامه توسعه ملل متحد؛

۹. کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد (انکتاد)؛

۱۰. کمیسیون توسعه پایدار. (دهقان: صص ۱۳۰-۱۵۰)

۴- حق بر توسعه از منظر حقوق بشر

حقوق همبسته‌گی در کنوانسیون‌های حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به صراحت ذکر نشده است؛ بلکه منابع آن‌ها را باید در اسناد دیگر حقوق بشری جستجو کرد. حق توسعه، حق محیط زیست سالم و حق صلح، جزء حقوق همبسته‌گی دانسته شده است. مواد ۵۵ منشور سازمان ملل متحد در مورد همکاری اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی می‌آورد: «با توجه به ضرورت ایجاد شرایط ثبات و رفاه

برای تأمین روابط مسالمت آمیز و دوستانه بین الملل، بر اساس احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل، سازمان ملل متحد امور ذیل را تصویب خواهد کرد:

«الف- بالابردن سطح زنده گی، فراهم ساختن کار برای همه و حصول شرایط ترقی و توسعه در نظام اقتصادی و اجتماعی.

ب- حل مسائل بین المللی، اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و مسائل مربوط به آن‌ها و همکاری بین المللی فرهنگی و آموزشی.

ج- احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه، بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان و دین.»

همچنان، ماده ۵۶ منشور سازمان ملل متحد در ادامه آورده است: «کلیه اعضا متعهد می‌شوند که برای نیل به اهداف مذکور در ماده فوق (۵۵) در همکاری با سازمان ملل متحد، اقدامات فردی یا دسته جمعی به عمل آورند.»

ماده ۲۲ منشور آفریقایی حقوق بشر آورده است:

«الف- تمام مردمان دارای حق بر توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با توجه کامل به آزادی هویت شان می‌باشند.

ب- کشورها وظیفه دارند تا به طور منفرد یا مشترک، اعمال حق بر توسعه را تضمین کنند.» (انصاری، ۱۳۹۰: ص ۱۲۳)

اعلامیه حق بر توسعه مصوب مجمع عمومی ملل متحد که در سال ۱۹۸۶م به تصویب رسید، سند مهم دیگری است که به عنوان منبع حق توسعه مورد استناد قرار می‌گیرد. (نوری، ۱۳۹۶: صص ۲۳۸-۲۳۹) حق بر توسعه جزئی از حقوق بشر و یکی از حقوق اساسی است که آزادی، پیشرفت، عدالت و خلاقیت انسان‌ها را تضمین می‌کند. با توجه به این اصل که حق بر توسعه عبارت از حقوقی است که بهره‌مندی تمام انسان‌ها را (اعم از زن و مرد) در یک سهم عادلانه و متناسب از اموال و خدمات تولیدی جامعه جهانی فراهم می‌کند، به سهم دولت‌ها در تقسیم عادلانه کار بین المللی و هم در حق توسعه فردی توجه شده است. همچنان، همبستگی ملی و بین المللی مبنای اصلی توسعه تلقی شده و عدالت، غایت و هدف توسعه قلمداد شده است. (مولایی، ۱۳۸۱: ص ۵۴)

حق بر توسعه در بردارنده آن است که همه به شمول افراد، گروه‌ها و دولت‌ها باید در زمینه بهره‌مندی از توسعه اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین تلاش کرده و همکاری‌های بین المللی نیز باید در این زمینه گسترش

یابد. شاید بتوان مفهوم حق بر توسعه را از عبارت پردازی‌های اعلامیه ۱۹۸۶م ملل متحد در مورد این حق، بهتر فهم کرد. اعلامیه مذکور، حق توسعه را یک حق انکارناپذیر انسانی تلقی می‌کند که به موجب آن هر فردی از افراد و حق دارند در فرایند توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشارکت کرده و از نتایج آن بهره‌مند گردند؛ زیرا تحقق کلی حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی از طریق آن امکان پذیر است.

نکته دیگر آن که اعلامیه مذکور، انسان را محور توسعه دانسته است؛ انسانی که باید فعالانه در فرایند آن مشارکت داشته و از حق توسعه برخوردار باشد. از این منظر، توسعه، فرایندی است که در آن حقوق بشر تحقق یافته و تحقق این هدف، هدف توسعه است. (نوری، ۱۳۹۶: ص ۲۳۹)

۵- حق بر توسعه در حقوق افغانستان

با توجه به اصل تحقیق، مواردی که نیاز است تا مردم افغانستان روی آن توجه کرده و بتوانند در روند توسعه خودکفا شوند، قرار ذیل است:

الف- دستور کار توسعه باید به صورت داخلی تهیه شده و کشور، خود اداره‌کننده امور باشد.

ب- بازار و بخش خصوصی نسبت به دولت، ابزار مؤثرتری برای دستیابی به رشد پایدار است. به همین دلیل، باید این دو بخش تقویت شوند.

ج- همکاری‌های بین‌المللی، بدون حضور دولت متعهد نسبت به سرمایه‌گذاری در بخش‌های انسانی، ایجاد نظام‌های مسئولیت‌پذیر و فضای مناسب برای عملکرد بخش خصوصی نمی‌تواند ابزاری مناسب برای توسعه باشد.

د- مردم به ویژه قشر آسیب‌پذیر، نه تنها در برابر توسعه منفعل نیستند؛ بلکه موتورهای فعال ایجاد تحول به شمار می‌آیند. لازمه توسعه پایدار، مشارکت مردم و تعیین روش‌هایی برای اداره کشور است که آنان را قادر به تصمیم‌گیری در مورد مسائلی می‌سازد که بر شرایط زنده‌گی آنان اثر می‌گذارد.

ه- طرح‌های سرمایه‌گذاری کشورها و نهادهای کمک‌دهنده، پایدار نخواهند بود؛ مگر آن که در برنامه‌های منسجم دولت، جای ثابتی داشته باشند. برنامه‌های تعدیل ساختارها نیز به اصلاح ساختارها نمی‌انجامد؛ مگر آن که به صورت طرح‌های قابل اجرا در آیند.

و- بودجه باید ابزاری مرکزی سیاست و کشور، قابلیت طراحی برنامه‌ها و پروژه‌هایی را داشته باشد که بخشی از استراتژی منسجم توسعه اند. (دهقان، ۱۳۸۶: صص ۱۸۱-۱۸۳)

ماده ۶ قانون اساسی افغانستان بر اهمیت توسعه تأکید می‌ورزد و بیان می‌دارد: «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف (توسعه) متوازن در همه مناطق کشور، مکلف می‌باشد.»

افزون بر آن، ماده ۱۳ این قانون به توسعه صنعتی و اقتصادی، توجه کرده و چنین صراحت دارد: «دولت برای انکشاف صنایع، رشد تولید، ارتقای سطح زنده‌گی مردم و حمایت از فعالیت‌های پیشه‌وران، پروگرام‌های مؤثر طرح و تطبیق می‌کند.»

ماده ۱۴ به توسعه کشاورزی و دام‌داری اشاره کرده و چنین بیان می‌دارد: «دولت برای انکشاف زراعت و مال‌داری، بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و معیشتی دهقانان و مالداران و اسکان و بهبود زنده‌گی کوچیان، در حدود بنیه مالی، برنامه‌های مؤثر طرح و تطبیق می‌کند. دولت به منظور تهیه مسکن و توزیع ملکیت‌های عامه برای اتباع مستحق، مطابق به احکام قانون و در حدود امکانات مالی، تدابیر لازم اتخاذ می‌کند.»

ماده ۴۷ به توسعه علمی و فرهنگی توجه نموده است: «دولت برای پیشرفت علم، فرهنگ، ادب و هنر برنامه‌های مؤثر طرح می‌کند. دولت حقوق مؤلف، مخترع و کاشف را تضمین کرده، تحقیقات علمی را در تمام عرصه‌ها تشویق و حمایت کرده و استفاده مؤثر از نتایج آن را، مطابق به احکام قانون، تعمیم می‌بخشد.»

از نص ماده فوق، سه حکم ذیل قابل استنباط است:

یک- دولت مکلف به طرح برنامه‌های مؤثر برای پیشرفت علم که اساس‌گذار توسعه و ترقی شمرده می‌شود، گردیده است. همچنان، پیشرفت فرهنگ، ادب و هنر را نیز مکلفیت خویش می‌داند.

دو- دولت مکلف به تضمین حقوق مؤلف، مخترع و کاشف است. فرق مخترع با کاشف این است که کاشف آنچه را که وجود دارد کشف می‌کند؛ اما مخترع آنچه را که قبلاً موجود نیست، اختراع می‌کند. بنابراین، این یک حقوقی است که دولت برای اشخاص مخترع و کاشف قایل گردیده و مبین تشوق و ترغیب آنان در عرصه خلاقیت در کار و پژوهش می‌باشد. همچنان، حقوقی که امروزه برای آنان در نظر گرفته شده، از مصادیق حقوق ملکیت معنوی تلقی شده و آنان را بیشتر مشوق به کار و عمل می‌سازد.

سه- دولت مکلف است تحقیقات عملی را در تمام عرصه‌ها تشویق و حمایت کند. در روشنایی قانون اساسی دو قانون عمده در افغانستان وضع و نافذ گردیده که عبارت اند از «قانون حمایت از حقوق مؤلف، مصنف، هنرمند و محقق (کاپی‌رایت)» و «قانون

حمایت حقوق مخترع و مکتشف» که بحث در مورد جزئیات این دو قانون از حوصله این تحقیق خارج است. (عبدالله، ۱۳۹۶: صص ۸۲-۸۳)

بنابراین، از جمله مهم‌ترین راهبردهایی که در روند توسعه افغانستان نقش بارز دارند، قرار ذیل اند:

الف- راهبردهای امنیتی (شامل تمام ابعاد امنیتی اعم از داخلی و خارجی)؛

ب- راهبردهای حکمرانی مطلوب.

راهبردهای توسعه‌ی که در سه بخش یا سه قوه نظام دولتی افغانستان تعیین شده، قرار ذیل است:

الف: تقویت قوه مقننه: با تقویت مالی، فنی و قانونی شورای ملی، خواهد توانست وظیفه نظارتی خود بر قوای اجرایی و قضایی را بهتر انجام داده و ظرفیت کارکرد قانون‌گذاری را افزایش خواهد داد.

قانون به عنوان اساسی‌ترین محصول اندیشه و تجربه بشری که خود ناشی از ضرورت تحولات زنده‌گی وی است، امروزه معیاری تلقی می‌گردد که میزان رفاه و ترقی جوامع، مدنیت، نظم و اعتماد اجتماعی را تا حد بسیار زیادی به دست می‌دهد. معیاری که برآمده از جنبه‌های کارآمدی از یک سو و گراف تطبیق یا عدم تطبیق آن از سوی دیگر را مطرح می‌سازد. به همین مناسبت، اگر در تعریف قانون بین نظریه‌پردازان حقوق اختلاف نظر وجود دارد؛ خود سبب ایجاد آرامش و ترقی در جوامع می‌گردد. (عبدالله، ۱۳۹۶: ص ۱۴۵)

ب- تقویت قوه قضایی و دادگستری: ارتقای مشروعیت ملی قوه قضایی و اصلاح ساختار وزارت عدلیه بر اساس مفاد قانون اساسی و معیارهای بین‌المللی، از مواردی است که به گسترش حاکمیت قانون و عدالت اجتماعی خواهد انجامید. اصلاح قوانین مجزا، مدنی و تجارت، جداسازی زندان نوجوانان، ساخت زندان زنان، تدوین آیین‌نامه‌های مبارزه با فساد اداری و قضایی، تعیین ساختار ثبت اداری و ثبت ملکیت در دستور کار دولت قرار دارد.

ج- تقویت قوه اجرایی: این قوه یکی از سه قوه اساسی یک کشور را تشکیل می‌دهد. با توجه به تقویت این قوه می‌توان نقش اساسی را در عرصه اجراءات و امور دولت‌داری خوب مشاهده کرد. بنابراین، مهم‌ترین و بارزترین موادی که برای تقویت قوه مجریه ضروری پنداشته می‌شود، قرار ذیل اند:

۱. فراهم آوردن خدمات عمومی و اساسی با کیفیت و متوازن در همه سطوح؛

۲. انجام اصلاحات اداری در همه وزارت خانه‌ها؛
۳. تشکیل کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات عمومی؛
۴. تنظیم ساختار استخدام بر اساس شایسته‌گی، برابری جنسی و تنوع نژادی؛
۵. ارتقای مهارت‌های ماموران دولتی؛
۶. تنظیم ساختار شفاف عزل و نصب دولتی؛
۷. انجام سرشماری جمعیت برای افزایش توازن در خدمت‌رسانی عمومی؛
۸. تقویت ساختارهای حساب‌دهی عمومی (مالیات، گمرک و جریمه)؛
۹. مبارزه با فساد اداری و رشوه‌ستانی. (دهقان، ۱۳۸۶: صص ۱۹۲-۱۹۳)



نتیجه گیری

در جامعه‌ی که مردم آن از ساختار سالم، پیشرفته و عقلانی برخوردار نباشند، به انواع دشواری‌ها و نابسامانی‌ها گرفتار می‌شوند. در افغانستان به دلیل تمرکز قدرت و ثروت در دست معدودی از افراد، اکثریت مردم زیر خط فقر و در تنگدستی به سر می‌برند. در نتیجه انواع بلایای طبیعی، آلوده‌گی‌ها و امراض قابل پیش‌گیری، حیات مردم ما را تهدید می‌کند. در چنین جوامعی، به دلیل نبود شفافیت، سرکوبی آزادی‌ها و پاسخگو نبودن نهادهای حکومتی، مردم به طور دایمی در حراس و وحشت از حکومت به سر می‌برند.

هرچند قوانین اساسی افغانستان در راستای حق بر توسعه، موضوع مشخص و معینی را در نظر نگرفته، اما بعضی از مسائل را تصریح کرده که با توجه به آن حق بر توسعه را می‌توان از آن استنباط کرد. به طور مشخص، در قانون اساسی افغانستان با حمایت از مخترع و مکتشف، انگیزه توجه به کار و خلاقیت در این عرصه را زمینه‌سازی کرده است.

بهبودی وضعیت کشورهای عقب‌مانده یا جهان سوم، جز با تزریق آزادی و دموکراسی در رگ رگ آن حاصل نخواهد شد؛ زیرا دموکراسی و آزادی، از لوازم اصلی تحقق توسعه و نیز جزئی از توسعه است. بنابراین، در جامعه توسعه‌یافته می‌گویند که علاوه بر غنای نسبی اقتصادی افراد، میزان معقولی از آزادی‌ها نیز در آن جامعه وجود داشته باشد. بنابراین، با پذیرش معیار آزادی به عنوان شاخص توسعه، تفاوت‌های میان دولت‌های توسعه‌یافته، کم‌توسعه و توسعه‌نیافته مشخص می‌شود.

با توجه به فرصت‌های موجود در عرصه حق بر توسعه، یک عده از راهکارهایی از سوی کارشناسان در نظر گرفته شده که عبارت از آموزش و پرورش شهروندان، فقرزدایی، مشغله‌زایی، تفسیر عقلانی از متون دینی، تقویت نهادهای مدنی و احزاب سیاسی، ترویج رویکرد تعامل فرهنگ‌ها با یکدیگر، تساهل‌گرایی اجتماعی و عبور رویکردهای جزم‌گرایانه می‌باشند.

منابع

۱. آقا بخشی، علی و مینو افشاری، راد، چاپار، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: ۱۳۷۹هـ.
۲. انصاری، باقر، مبانی حقوق همبسته‌گی، فصل نامه حقوق، دوره ۴۱، ش ۴، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران: ۱۳۹۰هـ.
۳. تودارو، مایکل، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلام‌علی فرجادی، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه، تهران: ۱۳۷۷هـ.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۷۷هـ.
۵. دهقان، محمد صادق، افغانستان و حق بر توسعه، واژه، کابل: ۱۳۸۶هـ.
۶. سازمان ملل متحد، واقعیت‌های اساسی در باره سازمان ملل متحد، ترجمه قدرت الله معمارزاده، کتاب‌سرا، تهران: ۱۳۸۱.
۷. عبدالله، نظام‌الدین، شرح مختصر قانون اساسی افغانستان (حقوق و وجایب اساسی اتباع)، سعید، کابل: ۱۳۹۶هـ.
۸. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، امیر کبیر، تهران: ۱۳۷۵هـ.
۹. موسویان، سیدحمیدالله، توسعه سیاسی در افغانستان، خراسان، کابل: ۱۳۹۶هـ.
۱۰. مولایی، یوسف، حق توسعه و جهان‌شمولی حقوق بشر، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۵۶، تهران: ۱۳۸۱هـ.
۱۱. نوری، عبدالعزیز، حقوق بشر، واژه، کابل: ۱۳۹۶هـ.
۱۲. وکیل، امیر ساعد و پوریا عسکری، نسل سوم حقوق بشر (حقوق همبسته‌گی)، تهران: مجد، ۱۳۸۳هـ.

